

«بسم نام خالق آرامش»

نام کتاب: کودتای رضاخان (بغیر اول)

نام نویسنده: امیر قربانر

تعداد صفحات: ۱۵۰ صفحہ

تاریخ انتشار: \_\_\_\_\_



کافیٹیو بوکلی

CaffeineBookly.com



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

# کورتلی رضا خان

کورتلی ۳۰ اسفند ۱۳۹۹

تهیه و تنظیم  
امیر قربانی



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

# کودتای رضا خانی

کودتای سوم اسفند ماه ۱۲۹۹

تهیه و تنظیم : امیر قربانی

منبع : نشریه الکترونیکی تاریخ سیاسی معاصر ایران ( گذرستان )

تمام مطالب این کتاب از نشریه گذرستان بدون کلمه ای کم و کسر برداشته و عینا نقل شده است

وبلاگ : [www.shiphistory.mihanblog.com](http://www.shiphistory.mihanblog.com)



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

## فهرست مطالب

سخن نخست	۶
انگلیس معرکه گردان کودتای ۱۲۹۹ رضاخان	۲۰
اهداف کودتاگران سوم اسفند ۱۲۹۹ از دیدگاه شهید مدرس	۲۷
بخشش سرزمینی در دوران رضاشاه	۳۲
بهائیت و کودتای رضاخان	۳۴
در حاشیه سواد رضاخان	۴۳
دفاع سید ضیاءالدین طباطبایی از کودتای سوم اسفند	۴۶
رضا خان از تولد تا کودتا	۷۰
رواج پرونده سازی با هدف اخاذی در عصر رضاخان	۷۳
زمینه سازی های لازم برای کودتای ۱۲۹۹	۹۱
سید ضیاء، مشروطه خواه کودتاچی	۹۷
شمارش معکوس برای کودتای سوم اسفند	۱۰۲
کودتای سوم اسفند به روایت مصدق	۱۱۲
مشروطه زدایی و کودتاگرایی از زبان ملک الشعرای بهار	۱۲۳
نهضت های سیاسی اجتماعی ایران قبل از کودتای ۱۲۹۹ رضاخان	۱۲۶
اسرار کودتای ۱۲۹۹ از زبان یک شاهد	۱۴۸
اوضاع ایران در آستانه کودتای رضاخان	۱۵۶



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

- ۱۶۰-----آشنایی با مهره نظامی کودتای ۱۲۹۹
- ۱۷۷-----برخورد رضاشاه با علما
- ۱۸۶-----ایران در فاصله دو کودتا ۱۳۳۲ - ۱۲۹۹
- ۲۴۲-----دستگیری متنفذین تهران در کودتای رضاخان به روایت اسناد وزارت خارجه آمریکا
- ۲۴۹-----دوست و دشمن کودتای سوم اسفند
- ۲۶۶-----رضاخان و کودتای ۱۲۹۹
- ۲۷۳-----روایت کاردار آمریکا از سقوط سید ضیاء
- ۲۷۷-----سهم انگلیس در صعود و افول رضاخان
- ۲۸۰-----سید ضیاء که بود؟
- ۲۸۴-----کودتای مارک دار
- ۲۹۰-----مجلس و پادشاهی رضاخان سردار سپه
- ۲۹۴-----نهضت جنگل و کودتای ۱۲۹۹



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

## سخن نخست



موسی فقیه حقانی

بازگای پرونده کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹

کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ که با رهبری سفارت انگلستان و بهره گیری از کلیه امکانات (نظیر بانک شاهنشاهی، کمیته زرگنده و...) توسط سیدضیاء و رضاخان میرپنج به وقوع پیوست در زمره رویدادهای تلخی است که تاثیر مستقیم و غیرقابل انکاری در تاریخ معاصر ایران بر جای گذاشته است. هرچند تحقیق و مطالعه در این کودتا، تلخ و ناگوار است؛ لکن کندوکاو در آن چراغی فروزان فراروی نسل حاضر و آینده کشورمان قرار می دهد. مقاله حاضر با همین ضرورت تقدیم خوانندگان گرامی می شود:

ظهر یکی از روزهای گرم تابستان حبیب الله خان رشیدیان مخفیانه از درب پشتی سفارت انگلستان در تهران خارج شد و به سمت نقطه نامعلومی حرکت کرد. او معمولا اخبار و گزارشهای جدید خود را به مقامات سفارت تسلیم می کرد و مجددا جهت تهیه گزارش و اطلاعات به مراکز مورد نظر آنها سر می کشید. مدتی قبل کلنل فریزر از او خواسته بود با حضور در خانه حبیب الله خان عین الملک که از سران بهایان بود از مسائل و اتفاقاتی که در آنجا رخ می داد برای او گزارش هایی



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

تهیه کند. عین الملک فرزند محمدرضای قناد مباشر و کاتب آثار عباس افندی معروف به عبدالبهائی بود و در زمره اصحاب راز او به حساب می آمد. چیزی از ورود رشیدیان به منزل عین الملک در خیابان کوشک و آغاز صحبت های آنها نگذشته بود که پیشخدمت پیغام آورد که فردی به ظاهر هندی خواهان ملاقات با عین الملک است.

با ورود آن فرد، عین الملک او را به رشیدیان معرفی کرد: جناب اردشیر جی از دوستان و همکاران صمیمی ما می باشند و به این ترتیب باب آشنایی آن دو با یکدیگر گشوده شد. در یکی از جلسات مشترک این سه تن روزی اردشیر جی از عین الملک خواست که ضمن مشورت با محفل بهائیان، صاحب منصب بلندقامتی را از بین نیروهای قزاق که شیعه اثنی عشری خالص نباشد به او معرفی کند. اردشیر جی مجدداً تاکید کرد که «آن فرد نباید شیعه اثنی عشری خالص باشد». عین الملک می دانست که در چنین مواردی انگلیسی ها دنبال کسی می گردند که با او از نزدیک همکاری کنند، چرا که معمولاً کارکنان سفارت انگلیس و نزدیکان به سیاست آنان از بین غیرمسلمانان و غیرشیعیان انتخاب می شدند. عین الملک پس از بررسی و مشورت با محفل بهائیان، قزاقی به نام رضا را مناسب ترین فرد برای معرفی به اردشیر جی یافت. فرد نامبرده علاوه بر این که قزاق بود، در محله باجمالوها که ساکنان آن عمدتاً علی الهی بودند سکونت داشت و در مجالس حاجی آخوند بانی نیز حاضر می شد. اردشیر جی در اولین برخورد، وی را فردی مناسب برای منظور خود یافت و تعلیم و تربیت او را آغاز کرد. وی در وصیت نامه خود می نویسد: «در اکتبر سال ۱۹۱۷ بود که حوادث روزگار مرا با رضاخان آشنا کرد... از مدت ها قبل من جزییات مربوط به کلیه صاحب منصبان ایرانی واحدهای قزاق را بررسی کرده و تعدادی از آنها را ملاقات نموده بودم.

.. به زبانی ساده تاریخ و جغرافیا و اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران را برایش تشریح می کردم.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly



.. اغلب تا دیر گاهان به صحبت من گوش می داد و برای رفع خستگی چای دم می کرد که می نوشیدیم.

« اردشیر جی ضمن تشریح مذاکرات خود با رضاخان به بی اثر شدن قرارداد ۱۹۱۹ و زمینه سازی های خود در خصوص کودتای نظامی در ایران اشاره کرده و اذعان می دارد که او معرف رضاخان به آبرونساید بوده است. با سقوط امپراتوری تزاری در روسیه و عقب نشینی موقت آنها از عرصه سیاسی ایران ، انگلستان که از دیر باز در پی سلطه مطلق بر کشور ما بود موقعیت را برای تحقق ایده های سلطه طلبانه خود مساعد دید. به این منظور ابتدا لرد کرزن وزیر خارجه انگلستان طرح مستعمره کردن ایران را با پیش کشیدن موضوع قرارداد ۱۹۱۹ مطرح کرد. براساس این قرارداد مالیه و قشون ایران در ازای وام اندکی در اختیار انگلستان قرار می گرفت. تحقق قرارداد مستلزم حضور نیروهای انگلیسی در ایران و انجام هزینه هایی در راستای بازسازی قشون و مالیه ایران بود که در آن شرایط از دید برخی مسوولان هیات حاکمه انگلستان عملی نبود. به همین جهت مباحث مختلفی در کمیته شرق و کمیته ایران پیرامون قرارداد ۱۹۱۹ و راه حل های دیگر مطرح شد که با شکست قرارداد ۱۹۱۹ منجر به پیگیری سایر راهها گردید.» مخالفان طرح کرزن که پایگاهی قوی و قدیمی در ایران داشتند معتقد به انجام یک کودتای نظامی توسط نیروهای ایرانی بودند. محاسن این طرح برای انگلیسی ها عبارت بود از :

- ۱- عدم حضور آشکار در ایران و اجرای مقاصد خود توسط عوامل ایرانی (بدیهی است که این امر مانع از بروز رشد احساسات ضدانگلیسی در ایران می شد).
- ۲- صرفه جویی اقتصادی به جهت بهره برداری از منابع مالی ایران جهت سرو سامان دادن به اوضاع کشور و تامین امنیت غارتگران بین المللی.
- ۳- رهایی از هزینه های سرسام آور ناشی از حضور نیروهای انگلیس در ایران.
- ۴- تضمین سلطه درازمدت خود بر ایران با اتکای بر رژیم وابسته.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

منافعی که انگلیسی ها به شدت در جهت حفظ آن در ایران تلاش می کردند عبارت بود از :

الف ) جلوگیری از بسط نفوذ کمونیسیم در سرزمینهای تحت سلطه آنها و مناطقی نفتی خاورمیانه.

ب ) حفظ شعبه تلگراف هند و اروپا و کمپانی تلگراف هند و اروپا.

پ ) بانک شاهنشاهی.

ت ) تجارت دریایی در خلیج فارس.

ث ) شرکت نفت ایران و انگلیس.

ج ) امتیاز شرکت لینگ بروس در کارون و جاده اهواز به اصفهان.

چ ) امتیاز سندیکای راه آهن در ایران.

باتوجه به امتیازات فوق ، دستگاه های رسمی و غیررسمی وابسته به انگلستان در ایران به کار افتاد تا زمینه های انجام کودتا را فراهم کند.

گام اول برای انجام کودتا، یافتن یک نظامی مطمئن برای سپردن رهبری ظاهری کودتا به دست او بود که با یافتن رضاخان عملی شد. شرط اردشیر جی با عین الملک هویدا در خصوص مشخصات این فرد قبلا ذکر شد (قزاق بودن و شیعه اثنی عشری خالص نبودن) دقت در این دو شرط، پرده از روی نقشه های انگلستان در ایران برمی دارد.

در بین قوای نظامی موجود در ایران ، نیروهای قزاق از اساس نیرویی وابسته به بیگانه بودند و نفوذ روس و انگلیس در آنها در حد بالایی به چشم می خورد. این وضعیت در نیروهای ژاندارم که هم تحصیلکرده بودند و هم از روحیات و تعصبات ملی بیشتری برخوردار بودند، حاکم نبود. بنابراین قوای قزاق راحت تر سلطه بیگانه را می پذیرفتند و گوش شنوایی در مقابل فرامین آنها داشتند. همچنین از آنجا که



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

اسلام و تشیع محکمترین مانع بر سر راه نفوذ انگلستان در ایران بود و می بایست برای سلطه کامل بر ایران ابتدا بساط تشیع را برچید، شرط دوم مطرح شد. مجری این سیاست نه تنها باید فاقد هر نوع تربیت ملی و دینی باشد بلکه به واسطه انحرافات اخلاقی و دینی می بایست آمادگی فروش کشور به بیگانه و نابودی فرهنگ دینی را داشته باشد.

نگاهی به پیشینه رضاخان نشان می دهد که او از همه لحاظ حایز شرایط فوق بود. پرونده رضاخان از لحاظ اخلاقی مشحون از اقدامات زشت و ناپسند نظیر دزدی، باج گیری، میگساری و ایجاد مزاحمت برای نوامیس مردم بود. چنین فردی برای رسیدن به تمایلات نامشروع خود تن به هر کاری می دهد. مضافا این که از لحاظ دینی نیز مشکوک به ارتباط با بهائیت و یا علی الهی گری بود که اباحی گری خمیر مایه اصلی آموزه های آنان است. حضور رضاخان در جلسات حاجی آخوند بابی و اقدامات عملی او علیه مذهب و تعالیم دینی بهترین موید این نظریه است که او تعلق خاطری به تشیع اثنی عشری و اساسا اسلام نداشت.

تحلیل این فرد بر کشوری نظیر ایران با هفت هزار سال سابقه تمدنی و حضور هزار و سیصد ساله اسلام با هزاران چهره برجسته تاریخی، اهانتی بزرگ به ملت ایران بود که توسط انگلیسی ها صورت گرفت. کودتا در کشوری که ۱۵ سال قبل نهضت ضد استبدادی بزرگی را در منطقه تجربه کرده بود آسان نبود، لذا می بایست زمینه های آن به دقت فراهم می شد. ایجاد ناامنی در کشور، تشدید بحران های اقتصادی، تبلیغ ایجاد حکومت دیکتاتوری برای سر و سامان دادن به اوضاع ایران تحت عنوان دیکتاتوری منور از طریق مطبوعات و احزاب وابسته، نفوذ در قوای نظامی و انتظامی نظیر قوای قزاق، ژاندارمری و نظمیه، نفوذ در دولت و دیگر دستگاه های اجرایی و مجلس و... به همین منظور انگلیسی ها همان طور که ذکر شد از تمامی وسایل آشکار و پنهان خود استفاده کردند این وسایل عبارت بود از:



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

۱- سفارت انگلستان در ایران سفیر انگلستان در ایران مقارن با کودتای ۱۲۹۹ فردی است به نام هرمن کامرون نرمن. او در زمره اشخاصی بود که مخالف اجرای قرارداد ۱۹۱۹ و موافق کودتا بود. نرمن درحالی که به دروغ ادعا می کرد هیچ اطلاعی از کودتا ندارد، صبح سوم اسفند به دیدار احمدشاه رفته و از او می خواهد به کلیه خواسته های کودتاگران در اسرع وقت تن بدهد و در پایان تهدید می کند که شاید فردا دیر باشد. او ضمن گزارشی که برای وزارت خارجه انگلستان در همان روز ارسال می کند، از اندرز دادن شاه برای پذیرش خواسته های کودتاگران و صدور فرمان رئیس الوزرای سیدضیای صحبت می کند. ژرژ دوکرو وابسته نظامی فرانسه در ایران درخصوص ادعای بی خبری نرمن از وقایع ایران ، او را دروغگو می خواند و می نویسد: «کودتا به وسیله عناصری بسیار مطمئن رهبری شد، عملیات سریع و تغییر ناگهانی آن شبیه صحنه تئاتری بود که از قبل تمرین و برنامه ریزی شده باشد...» به هر حال پذیرش کودتا و آرامش و سکوت انگلیسی ها نشاندهنده آن است که چنین حرکتی منافع انگلیس را مورد تهدید قرار نمی دهد. با وجود آن که این کودتا قرارداد ۱۹۱۹ را منحل اعلام نمود و با روسیه رابطه برقرار کرد، مقامات بریتانیا بلافاصله پیروزی کودتا را... به رهبران کودتا تبریک می گویند. نرمن ، به وسیله حبیب الله رشیدیان قبل از کودتا با سیدضیاءالدین طباطبایی گفتگو می کند. جلسات آنها ادامه پیدا می کند و در دی ماه ۱۲۹۹ نیز جلسه ای بین آن دو با شرکت آبرونساید، دیکسن و کلنل اسمایس درخصوص کودتا برگزار می شود. نرمن به علت مخالفت با خواسته های کرزن ، بعد از کودتا از سفارت انگلیس در ایران برکنار و به کشور خود فراخوانده می شود. حمایت های نرمن از سیدضیاء الدین طباطبایی ، به قدری ناشیانه بود که پرده از روابط پنهانی او با رئیس الوزرای کودتا برمی داشت.

او برای تحکیم موقعیت سیدضیای به لرد کرزن پیغام می دهد که «الغای قرارداد واجد معنایی نیست ؛ چراکه سیدضیاء محتوای قرارداد را از طریق افسران و مستشاران مالی انگلستان به اجرا می گذارد و قزاقخانه را با افسران انگلیسی تجدید



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

سازمان می دهد.» فرد دیگری که از سفارت انگلستان در کودتا دخالت داشت ، والتر الکساندر اسمارت بود. او از دوره مشروطه در ایران بود و در زمان کودتا به عنوان دبیر دوم سفارت فعالیت می کرد. همکاری او با عناصر افراطی مشروطه خواه زبازد بود و در جریان کودتای ۱۲۹۹ با همکاری کلنل هیگ و هنری اسمایس امور کودتا را هدایت می کرد. ملک الشعراى بهار مدعى است قبل از کودتا، اسمارت نزد او رفته و نظرش را در خصوص روی کار آمدن یک دولت قوی و دیکتاتور جويا شده بود.

۱۳ شب قبل از کودتا او، وستداهل رئیس سوئدی نظمیة و از اعضای کمیته آهن را احضار و به او گوشزد می کند که در صورت ورود قوای قزاق به تهران ، نباید در مقابل آنها مقاومت کنند. سرهنگ هنری اسمایس افسر رابط میان نیروهای قزاق و نیروهای انگلیسی مستقر در شمال ایران سومین عضو سفارت انگلستان بود که دخالت آشکاری در کودتا داشت. امور قزاقخانه پس از قبضه شدن امور آن به نفع انگلیس ، کلا در اختیار او بود. او همچنین جزو کمیته ای بود که به « کمیته کودتا» موسوم شد. یحیی دولت آبادی معتقد است :

اسمایس انگلیسی ، دستوردهنده و اداره کننده این جنبش است. سیدضیاءالدین طباطبایی و رفقای کمیته ای او، قوه ایرانی سیاسی او هستند و رضاخان ، سرتیپ قزاق قوه اجراکننده نظامی وی. اسمایس با حضور در قزوین موجبات سپردن فرماندهی قوای قزاق به سردار سپه را فراهم کرد و با همکاری آبرونساید، توانست نیروی قزاق را برای انجام کودتا آماده کند. اسمایس و رضاخان از دوستان صمیمی هم بودند. همچنین با بیان مستنداتى ، نقش مستقیم و حضور فعال کارگزاران سفارت انگلیس (نظیر نرمن ، والتر الکساندر اسمارت و سرهنگ هنری اسمایس ) گفته آمد. در این قسمت نقش عوامل دیگر انگلستان (نظیر آبرونساید) در کودتای سوم اسفند بیان می شود و سپس چگونگی بهره گیری انگلیس از کلیه امکانات موجود (نظیر بانک شاهی و کمیته آهن) ذکر می گردد و بالاخره نقش آفرینی بازیگران داخلی نظیر سید ضیاء به منظور موفقیت کودتا مورد بررسی قرار می گیرد.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

سرادموند آبرونساید ژنرال ارتش بریتانیا که وظیفه خارج کردن نیروهای انگلیس از ایران و اجرای کودتا را برعهده داشت ، دیگر انگلیسی ای است که در کودتا نقش مهمی دارد. او در خاطراتش صراحتاً از نقش خود و نرمن در برکناری استاروسلسکی ، فرمانده روسی قزاقخانه که مانع تسلط انگلیسی ها بر قزاقخانه بود ، و گماردن رضاخان به جای وی صحبت می کند. آبرونساید درخصوص کودتا و نامرئی کردن حضور انگلستان در ایران می گوید:

«من همیشه چنین فکر می کردم حضور دولت ها مشکلی بود که می بایست از میان برداشته می شد. فکر می کنم وقتی کرزن بدون هیچ گونه حادثه ناخوشایند در برابر یک عمل انجام شده قرار گیرد، بر اعصاب خود مسلط خواهد شد.»

همچنین صراحتاً می گوید: «فقط دیکتاتوری نظامی مشکلات ما را حل خواهد کرد.»

آبرونساید ، مجری سیاستی بود که حامی صهیونیست او چرچیل ، در زمره طراحان آن به حساب می آمد. بنابراین وقتی از دیکتاتوری نظامی صحبت می کند، خواسته های افراد مافوق خود را بر زبان می راند. خاطرات آبرونساید آکنده از اطلاعات مربوط به هماهنگی او و اسمایس با رضاخان برای انجام کودتاست. او خود را معمار کودتای ۱۲۹۹ می داند. غیر از نامبردگان فوق ، افراد دیگری نظیر کلنل هیگ و هادلستون نیز در کودتا شرکت داشتند که بعد از کودتا مورد تشویق قرار گرفتند. در میان این افراد، مهمترین و مرموزترین چهره ، سراردشیر جی سرجاسوس انگلستان در ایران بود که نقش مهمی در انتخاب و تقویت رضاخان برای رسیدن به فرماندهی قزاقخانه و کودتای ۱۲۹۹ ایفا کرد. او برای سازماندهی شبکه جاسوسی انگلستان در اواخر دوره ناصری به ایران آمد و از آن زمان تا پایان عمر، نقش فعالی در تحولات ایران به نفع سیاست انگلستان برعهده داشت.

انحراف نهضت مشروطیت از اهداف دینی و ملی ، تاسیس لژ بیداری و ترویج بهائی گری در میان زردشتیان ایران ، از جمله اقدامات این جاسوس کهنه کار است که



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

در صعود رضاخان به قدرت نقش ویژه ای داشت. با آمدن آبرونساید به ایران ، به دستور وزارت جنگ که در راس آن چرچیل قرار داشت ، و اردشیر جی همکاری نزدیک خود را برای اجرای کودتا با او آغاز می کند و در همین ارتباط ، رضاخان را به او معرفی می کند. آبرونساید نیز با اعتماد به اردشیر جی ، برای انجام کودتا با رضاخان همکاری می کند. نقش مخرب اقتصادی بانک شاهی در غارت ایران بر اهل نظر پوشیده نیست.

این ارگان مالی انگلیسی ها که وابسته به خانواده یهودی ساسون بود، در طول دوران فعالیت خود در ایران علاوه بر غارت اقتصادی ، از ابزار اقتصاد در جهت تامین خواسته های نامشروع سیاسی بریتانیا نیز استفاده می کرد. بارزترین نمونه این عملکرد، در کودتای ۱۲۹۹ به چشم می خورد. ایجاد مشکلات مالی برای دولت های ایران قبل از کودتا از سوی بانک ، باعث بروز آشفتگی های سیاسی ، اجتماعی و امنیتی در کشور شد. عدم پرداخت به موقع حقوق کارکنان دولت و اجزای قزاقخانه و ژاندارمری ، باعث تشدید نارضایتی میان آنان و دیگر اقشار مردم شد. این بحران مالی ، سقوط پی در پی دولت ها را به دنبال داشت و اداره سیاسی جامعه را با مشکل مواجه می کرد. علاوه بر این ، بانک شاهی که نبض اقتصاد ایران را در دست داشت ، در آستانه کودتا باب دادوستد را بر روی مردم بست و با اعلام این که بانک ، شعبه های خود را تعطیل کرده ، از مردم خواست برای دریافت امانت های خود به بانک مراجعه کنند و اسکناس های خود را به طلا تبدیل کنند. حمل صندوق هایی به عنوان ذخایر مالی بانک در روز روشن به بنادر، باعث اضطراب مردم شد و آنان را نسبت به آینده خود و کشور نگران می کرد. علاوه بر اقدامات فوق ، تامین مالی کودتاچیان از طریق سیدضیاءالدین طباطبایی که رابط دولت با بانک شاهنشاهی بود، باعث تقویت قوای قزاق و آماده سازی آنها برای انجام کودتا شد. در مراحل مختلف از آماده سازی زمینه های کودتا تا ورود کودتاچیان به تهران و تشکیل دولت ، کمک های مالی بانک شاهنشاهی که رئیس آن مک مورای از دوستان نزدیک رضاخان بود، گره گشای مشکلات کودتاچیان شد.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

یکی دیگر از سازمان های وابسته به انگلستان که در کودتای ۱۲۹۹ و تحولات مربوط به آن نقشی اساسی ایفا نمود، کمیته آهن بود که شعبه تهران آن به دلیل فعالیت در منطقه زرگنده به کمیته زرگنده معروف شد. کمیته مزبور ابتدا توسط کلنل هیگ انگلیسی در اصفهان تاسیس شد. همکار ایرانی او حسین کی استوان بود. با توجه به نفوذ فوق العاده انگلستان در ایران و نقش آنها در عزل و نصب مقامات ، کمیته آهن خیلی زود توانست تعداد زیادی از افراد جویای نام و مقام را به عضویت خود درآورد. اندکی بعد از تاسیس کمیته ، یحیی دولت آبادی از سران متنفذ بایه به کمیته مزبور پیوست و مسوولیت تاسیس شعبه تهران به او محول شد. به دلایل نامعلومی نام دولت آبادی حذف و شعبه تهران کمیته ، موسوم به کمیته زرگنده ، توسط سید ضیاءالدین طباطبایی ، نصرت الدوله فیروز و چند تن دیگر تاسیس شد. کمیته زرگنده یا آهن ، با دو هدف عمده آغاز به کار کرد :

۱- نابودی جنبش جنگل.

۲- نفوذ در دولت و قوای نظامی برای به دست گرفتن اداره کشور.

ارتباط نزدیک سران کمیته با مقامات سفارت انگلیس نظیر مستر هاوارد و اسمایس ، حاکی از هماهنگی کامل آنها در اجرای نقشه های منتهی به کودتای ۱۲۹۹ است. یحیی دولت آبادی در این خصوص می نویسد: «در تهران سفارت انگلیس و کارکنان ایرانی آنها که کمیته زرگنده در راس ایشان واقع شده است ، انتظار کودتا را دارند و در قزوین اسمایس انگلیسی می داند آگاه است.» نفوذ اعضای کمیته در دولت ، قوای نظامی و انتظامی ، ادارات ، مجامع و گروه های سیاسی ، حکایت از گستردگی اقدامات و فعالیت های آنها دارد. صعود فتح الله خان اکبر بر مسند رئیس الوزرای در آستانه کودتا و تشکیل دولت محلل از برنامه های کمیته بود و فتح الله خان اکبر ، خود از اعضای کمیته به شمار می آمد. عزل استاروسلسکی از فرماندهی قوای قزاق و جایگزینی رضاخان به جای او نیز از اقدامات کمیته بود که با موفقیت به انجام رسید. در آستانه ورود قوای قزاق به تهران وستداهل رئیس سوئدی نظمی



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly



که خود از اعضای کمیته آهن بود، نیروهای دفاعی تهران را تشویق کرد تا در مقابل کودتاچیان مقاومت نکنند. کاظم خان سیاح و مسعودخان کیهان از دیگر اعضای کمیته زرگنده بودند و با نفوذی که در قوای ژاندارم داشتند، توانستند امکان هر نوع مقاومتی را در مقابل کودتاچیان در میان نیروهای ژاندارم از بین ببرند. این دو که از افسران ژاندارمری بودند با همکاری اسمایس انگلیسی توانستند قوای قزاق را به نفع انگلیسی ها تصفیه کنند و نیروهای مستقر در قزوین را برای کودتا آماده سازند. کاظم خان سیاح در روز سوم اسفند به عنوان فرمانده نظامی تهران وظیفه داشت رجال سیاسی، مذهبی را برای پیشگیری از وقوع هر نوع مخالفت و مقاومتی دستگیر کند. مسعودخان کیهان نیز به وزارت جنگ کابینه سیدضیاء رسید که البته دولتش مستعجل بود و زودتر از سیدضیاء از کار برکنار شد. کمیته مزبور که هیچ شکی در انتساب آن به انگلیسی ها وجود ندارد، با برنامه ای دقیق توانست زمینه را برای کودتا و به دست گرفتن زمام امور مهیا کند. ایوانف مورخ روسی درخصوص کمیته آهن می نویسد: «انگلیس ها در تهران برای انجام کودتای دولتی فعالانه کوشش می کردند. به این منظور کمیته ای بسیار مخفی و به اصطلاح آهنین به ریاست سیدضیاءالدین طباطبایی که روابط نزدیکی با انگلیسی ها داشت و روزنامه رعد را منتشر می ساخت و با شرکت فیروز میرزا نصرت الدوله تشکیل دادند. احسان طبری نیز به نقل از لنچوسکی مولف امریکایی می نویسد: «سیدضیاءالدین، مدیر رعد، در تماس نزدیک با میسیون انگلیسی بود. کمیته آهن سازمان مناسبی بود که توانست بین سیدضیاءالدین و آن خونتای نظامی قزاق که از رضاخان سردار سپه حرف شنوی داشتند، پیوند ایجاد کند. منطقه امن زرگنده که منزل سیدضیاء در آن قرار داشت و تحت الحمايه انگلیس بود، محیط مناسبی برای انعقاد جلسات اعضای کمیته ایجاد کرد. پاره ای از جلسات نیز در ولی آباد، منزل آبکار ارمنی برقرار می شد. ایپکیان ارمنی، آبکار ارمنی، ماژور اسفندیارخان، عدل الملک دادگر، سلطان محمد عامری، میرموسی خان، میرزا کریم خان رشتی، ماژور مسعودخان کیهان، کاظم خان سیاح، معزالدوله، غفارخان سالار



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

منصور قزوینی ، دکتر منوچهرخان ، سلطان اسکندر خان ، منصورالسلطنه ، مودب الدوله نفیسی ، سیدمحمد تدین ، محمود جم از اعضای کمیته آهن بودند. محمدتقی بهار (ملک الشعراء) هم گاهی در جلسات کمیته شرکت می کرد.

پس از وقوع کودتا ، احمدشاه بناچار فرمان رئیس الوزرای سیدضیاءالدین طباطبایی را امضا کرد. سیدضیاء اصرار داشت شاه او را به عنوان دیکتاتور ایران منصوب کند که شاه این واژه را در فرمان ننگجاند. سیدضیاء ، فرزند سیدعلی یزدی ، از روحانیون عصر مظفرالدین شاه و محمدعلی شاه است که بین مشروطه خواهی و مخالفت با آن در نوسان بود. او در نوجوانی به انجمن ها و کمیته های مخفی نظیر کمیته جهانگیر پیوست. در جریان استبداد صغیر نامبرده به جرم بمب گذاری در بازار تهران تحت تعقیب قرار گرفت و نهایتا به سفارت اتریش پناهنده و شش ماه در آنجا بست نشست.

پس از فتح تهران توسط مشروطه خواهان ، او نیز مجددا در عرصه سیاسی ظاهر شد و جریده شرق را منتشر کرد. به دلیل مواضع ضددینی جریده شرق ، اعتراض علما و مردم مسلمان برانگیخته شد که به تعطیلی آن منجر شد. او اندکی بعد روزنامه برق را منتشر کرد و پس از توقیف برق به انتشار روزنامه رعد مبادرت کرد. حمایت آشکار سیدضیاء از سیاست های انگلستان به ویژه قرارداد ۱۹۱۹ ، او را به عنوان چهره ای انگلوفیل مشهور کرد. چاپ مقاله در تایید قرارداد ۱۹۱۹ اقدامی منتهورانه در موافقت با مستعمره شدن ایران بود که توسط سیدضیاء صورت گرفت.

همکار صمیمی سیدضیاء در رعد عین الملک هویدا از سران بهائیت در ایران و پدر امیرعباس هویدا بود. با مطرح شدن تاسیس شعبه کمیته در تهران ، سیدضیاء نامزد اصلی تاسیس کمیته زرگنده در تهران بود. با تشدید فشارهای اقتصادی بانک شاهنشاهی نسبت به دولتهای ایران ، او از سوی انگلیسی ها به عنوان رابط دولت با بانک شاهنشاهی معرفی شد. این امر کمک بزرگی به پیشبرد طرح کودتا کرد. جلسات مکرر او با نرمن ، اسمایس ، اسمارت ، آبرونساید و اردشیر جی قبل از کودتا



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

آنان را متقاعد کرد که وی را به عنوان رئیس سیاسی کودتا انتخاب کنند. از آن پس رفت و آمد مکرر سیدضیاء به قزوین برای گفتگو و هماهنگی با رضاخان و رساندن کمکهای مالی بانک شاهنشاهی به کودتاگران، منجر به بازسازی قوای قزاق و عزیمت آنان به تهران شد. او نه تنها نزد ایرانیان، بلکه نزد ناظران خارجی نیز به عنوان فردی انگلوفیل شهرت داشت.

کالدول وزیرمختار امریکا در ایران درباره سیدضیاء می نویسد: «ساعت به ساعت با سفارت انگلیس رایزنی می کند... درحقیقت همه می دانند که وقتی سردبیر روزنامه رعد بود مرتب از انگلیسی ها مقرری دریافت می کرد... شهرت دارد که او آلت دست صرف سیاست انگلیس است.

اردشیر جی نیز در وصیت نامه خود ضمن تقدیر از سیدضیاء اظهار می دارد: «پیش از آنچه لازم و یا مطلوب بود تظاهر به همگامی با سیاست انگلیس می کرد.» حضور سیدضیاء آشنا با سیاست در کنار رضاخان، برای موفقیت کودتا لازم بود، اما از آنجا که انگلستان قصد داشت با کودتا یک دولت نظامی در ایران مستقر کند، دولت سیدضیاء بیش از سه ما نپایید؛ او ایران را به قصد اروپا ترک کرد و سپس در فلسطین مستقر شد. مروری بر آنچه ذکر شد به خوبی نشان می دهد کودتا ساخته لندن بود و به منظور حفظ منافع بریتانیا در ایران صورت گرفت.

حسین مکی در این خصوص می نویسد: «کودتا مسلما و بی تردید ساخت لندن بود. لندن برای ساختن کودتا دستگاهی منظم و وسیع به وجود آورد و نقشه جامعی که هم آهنگ با سیاست عمومی لندن در شرق باشد طرح کرده بود. دستگاهی که کودتا را به وجود آورد، به قدری منظم و ماهرانه و بی صدا کار می کرد که هیچ کس جز سازندگان کودتا از این ابداع مطلع نشدند و چنان نعل وارونه زدند که حریف هم از ظواهر امر کار، فریب خورد.» با استقرار رژیم کودتا در ایران، سایه شوم دیکتاتوری به مدت ۵۷ سال بر ایران سایه انداخت و برای اولین بار در کشور ما رژیم به قدرت رسید که منشأ قدرت او بیگانه ای متجاوز بود. طی سلطه رژیم



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

پهلوی بر ایران ، استقلال فرهنگی ، سیاسی ، اقتصادی کشورمان دستخوش امیال بیگانگان شد و هزاران زن و مرد ایرانی به جرم مقابله با سلطه بیگانه به شهادت رسیدند. میراث رژیم پهلوی برای ایران وابستگی به بیگانگان در تمامی زمینه ها بود که جز با تکیه بر استعمارگران تحقق پیدا نمی کرد و این نکته ای بود که تا پایان عمر رژیم پهلوی ادامه داشت.

منبع :

<http://www.jamejamonline.ir>



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

## انگلیس معرکه گردان کودتای ۱۲۹۹ ارضاخان



### حجت الله کریمی

ریشه‌های کودتای انگلیسی سوم اسفند ۱۲۹۹ را باید در تحولات پس از جنگ جهانی اول جستجو کرد. زمانی که روس‌ها پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ موقتا برنامه‌های استعماری خود را متوقف ساخته و حتی با رویکردی انتقادی به عملکرد استعماری سلاطین تزاری روسیه به الغای امتیازات اخذ شده در زمان تزارها اقدام نمودند. نتیجه چنین رویکردی از سوی روسیه به عنوان ابرقدرتی که مدت‌ها در ایران به مثابه رقیبی پر قدرت همواره در مقابل انگلستان به عرض اندام پرداخته بود، یکه‌تازی انگلستان در میدان سیاست ایران بود.

با از میان رفتن رقیب قدرتمندی چون روسیه و نیز رقبای دیگری نظیر آلمان و عثمانی پس از جنگ جهانی اول، انگلیسی‌ها فعالیت‌ها و برنامه‌های سیاست خارجی خود در قبال ایران را یکسره متوجه این امر کردند که چگونه موقعیت انحصاری به دست آمده را حفظ نمایند. در پی این تصمیم ابتدا دولت‌مردان انگلیسی به این فکر افتادند که ساده‌ترین راه حل آن است که از طریق کنفرانس صلح (که بعد از جنگ جهانی تشکیل شده بود) قیومیت ایران را به عهده بگیرند. اما این فکر پس از بررسی‌های انجام شده که حاکی از مخالفت ایالات متحده و فرانسه بود کنار گذاشته شده و به جای آن منزوی نگاه داشتن ایران برای پذیرش تسلط بالفعل بریتانیا در دستور کار قرار گرفت و متعاقب آن دست‌اندرکاران سیاست خارجی انگلستان دست به کار تهیه معاهده‌ای گردیدند که به موجب آن ایران می‌بایست



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

کلیه اختیارات امور مالی، نظامی و خارجی خود را به بریتانیا واگذار نماید و در واقع مستعمره آن کشور گردد.

بنابراین سفارت بریتانیا در تهران مشغول انجام مقدمات گردید و به همین جهت وثوق الدوله را که سابقه‌ای طولانی در همکاری با انگلستان و همراهی با برنامه‌های آن کشور در ایران داشت به عنوان نخست‌وزیر بر احمدشاه تحمیل کرد و در این راه حتی وزارت امور خارجه انگلستان تقبل کرد که در صورت پذیرش و حمایت وثوق الدوله از سوی احمدشاه مقرر می‌گردد ماهیانه‌ای را به شاه ایران پرداخت خواهد کرد. به این ترتیب صمصام‌السلطنه نخست‌وزیر ایران در اوایل مرداد ۱۲۹۷ استعفا کرد و وثوق الدوله در ششم مرداد همان سال رئیس‌الوزرا گردید.

با تشکیل دولت توسط وثوق الدوله که از چهره‌های شاخص انکلیفیلی چون؛ نصرت الدوله و صارم الدوله شکل یافته بود انگلیسی‌ها قرارداد ۱۹۱۹ را که توسط لرد کرزن طراحی شده بود، برای امضا به وی سپردند. به موجب این قرارداد بریتانیا گروهی مستشار مالی از جمله یک خزانه‌دار کل به ایران می‌فرستاد تا هرگونه هزینه و پرداخت وجه زیر نظر آنان انجام شود. مستشاران نظامی هم عملاً نیروهای مسلح را اداره می‌کردند. مستشاران دیگری نیز در سایر وزارتخانه‌ها، از جمله در وزارت داخله، معارف، عدلیه، فلاح و فوائد عامه به کار می‌پرداختند طبق قرارداد قوای مقننه و قضائیه حکومت پا برجا باقی می‌ماندند، اما می‌بایست تصمیماتی که برای بریتانیا جنبه حیاتی داشت همه توسط مستشاران انگلیسی اتخاذ شود. قرارداد در واقع به شکل قیومیت طراحی و به اجرا گذارده می‌شد و از آنجایی که از نظر زمانی برای اتمام آن زمان معین نگردیده بود، موقع پایان آن به دلخواه انگلیس‌ها بود. هر چند قرارداد مذکور با پرداخت رشوه‌های کلان به امضاء رسید و حتی انگلیسی‌ها عده‌ای از مستشاران خود را جهت انجام امور مذکور در قرارداد به ایران اعزام کردند.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

اما اجرا و تصویب نهایی قرارداد به طور کامل محقق نگردید. زیرا قرارداد مذکور با مشکلات و موانع عدیده‌ای روبرو بود. از یک سو احمدشاه که با دریافت رشوه و قول پرداخت مقرری ماهیانه از سوی انگلیسی‌ها با انجام قرارداد موافقت کرده بود زمانی که در فرانسه به سر می‌برد توسط اولیای دولت فرانسه از مضرات آن آگاه شده و از عواقبش هراسان گردیده بود. به علاوه به هنگام بازگشت از سفر اروپا زمانی که برای زیارت عتبات عالیات به عراق رفته بود با مخالفت و اعتراض علمای نجف روبرو شده و متوجه اشتباه عظیم خود گشته بود، لذا به دنبال مفری می‌گشت تا از انجام تعهدی که سپرده بود شانه خالی کند. از طرف دیگر با افشای پرداخت رشوه از سوی انگلیسی‌ها به امضاءکنندگان قرارداد و دست‌اندرکاران اجرای آن، افکار عمومی، احساسات ناسیونالیستی نخبگان و دیگر اقشار مطلع مردم برانگیخته شده و به مخالفت با آن پرداخته بودند. در این میان قدرت‌های بزرگ دیگر آن روز جهان، یعنی فرانسه، آمریکا، روسیه و... به هیچ وجه حاضر نبودند بپذیرند که کشوری نظیر ایران با آن موقعیت فوق‌العاده استراتژیک به رایگان در چنگال انحصاری انگلستان قرار گیرد لذا تمامی تلاش‌های خود را برای مخالفت و عدم تصویب و اجرای آن انجام می‌دادند. گذشته از تمامی مسائل پیش گفته دولت ایران دولتی مشروطه و صاحب مجلس ملی به شمار می‌رفت و طبق قانون اساسی هر قراردادی برای اینکه ضمانت اجرایی و وجهه قانونی پیدا کند می‌بایست از تصویب مجلس عبور کند و در آن برهه با توجه به تعطیلی مجلس امکان چنین اقدامی وجود نداشت. بنابراین گردانندگان سیاست خارجی انگلستان علی‌الخصوص وزیر خارجه آن کشور یعنی لرد کرزن که علاقه وافری به تحت سلطه قرار دادن ایران داشت، در وضعیت حساسی قرار داشتند. آنان درصدد بودند از فرصت مغتنمی که پس از جنگ جهانی اول نصیبشان گشته بود استفاده نمایند و اگر این فرصت را از دست می‌دادند عواقب وخیمی در انتظارشان بود زیرا با وقوع انقلاب در روسیه، بلشویسم چونان شبحی به کشورهای همسایه آن دولت سایه انداخته بود و با توجه به موفقیت روس‌ها در آن برهه از جذابیت نیز برخوردار بود



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

و اگر انگلیسی‌ها نمی‌توانستند ایران را تحت سلطه خود در آورند احتمال اینکه این کشور به سوی دولت بلشویکی شوروی متمایل گردد وجود داشت و این به معنای به خطر افتادن مستعمره گنج‌گونه انگلستان یعنی هند و از دست رفتن طعمه و پایگاه مهمی چون ایران بود.

با توجه به حساسیت‌های فوق‌الذکر دست‌اندرکاران سیاست خارجی انگلستان تمامی تلاش خود را به کار گرفتند تا قرارداد را به مرحله اجرا گذارند. آنان پس از اینکه ماجرای رشوه‌گیری و ثوق‌الدوله افشاء گردید و دولت وی آماج شدیدترین انتقادها و حملات قرار گرفت به سراغ چهره خوش‌نامی چون مشیرالدوله رفته و از وی حمایت کردند تا زمام امور دولت را در دست گرفته انتخابات مجلس را به اتمام رساند و نهایتاً قرارداد به تصویب رسیده اجراء گردد. اما شخصیتی نظیر مشیرالدوله حاضر نبود به تمامی خواسته‌های آنان تن در دهد و اگر قرار بود قرارداد را به تصویب رساند جرح و تعدیل‌های فراوانی را خواستار بود. پس از مشیرالدوله انگلیسی‌ها به دنبال فرد مطیع‌تری گشتند و سپهدار را گزینه‌ای مناسبی یافتند اما سپهدار نیز نتوانست خواسته‌های آنان که همان تصویب و اجرای قرارداد بود را به سرانجام رساند. این تحرکات و تلاش‌های انگلیسی‌ها زمانی انجام می‌شد که ایران در چندین نقطه حساس دچار بحران و آشوب بود و حکومت مرکزی در ضعف شدیدی به سر می‌برد، از جمله در شمال ایران میرزا کوچک‌خان قیام نموده و اداره آن قسمت از کشور را در دست گرفته بود و روس‌ها نیز از وی حمایت می‌کردند. در آذربایجان نیز شیخ محمد خیابانی علم مخالفت برافراشته بود. ایران، درست زمانی که انگلیسی‌ها خواستار ایجاد دولت مرکزی مقتدر و ارتشی قوی جهت حفظ منافع و مصالح خود در خاورمیانه و جلوگیری از نفوذ بلشویسم بود، دچار چنین ضعف و فتوری گشته بود.

به این ترتیب با بررسی‌هایی که سفارت انگلستان در ایران انجام داده و اوضاع ایران را مورد تحلیل قرار داده بود نهایتاً پس از مشورت‌ها و رایزنی‌های فراوان بین سفارت این کشور در ایران و به طور مشخص نورمن با وزارت امور خارجه و شخص



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly



کرزن تصمیم دیگری اتخاذ گردید؛ وزارت امور خارجه انگلستان به این نتیجه رسید که قرارداد ۱۹۱۹ عملاً به بن بست رسیده است و امیدی به اجرای آن، آن گونه که طراحی و پیش بینی شده بود نمی باشد و می بایست راه دیگری برای اجرای برنامه ها و رسیدن به اهداف خود بیابند این راه جدید کودتا بود. فکر کودتا از زمانی قوت گرفت که انگلیسی ها علی الخصوص نورمن سفیر این کشور در ایران و ژنرال آیرون ساید فرستاده ویژه نظامی انگلستان جهت سروسامان بخشیدن به اوضاع قزاق ها و نیروهای انگلیسی مستقر در ایران، به این نتیجه رسیدند که می بایست " دولتی مستبد " در ایران به روی کار آید. اما اینکه چگونه و توسط چه کسی، مسئله ای بود که با اقدامات تکمیلی آیرون ساید و نورمن مشخص گردید. در واقع می بایست کودتای ۱۲۹۹ را محصول مشترک آیرون ساید - نورمن نامید.

آیرون ساید زمانی که به ایران آمد به دنبال "مردی مقتدر و مستبد " می گشت که توانایی اداره نیروهای نظامی را دارا باشد در این میان وی به واسطه کلنل اسمایس با افسر ایرانی گمنامی به نام رضا خان آشنا می شود. رضاخان در دهکده آلاشت از توابع سوادکوه به دنیا آمده بود پدرش عباسعلی خان معروف به داداش بیک از افسران فوج سوادکوه بوده که اندکی پس از تولد رضاخان درگذشته است و پس از فوت پدر در نزد دایی اش بزرگ شده، سرانجام به عنوان نیروی پیاده به فوج قزاق می پیوندد و پس از جنگ جهانی اول زمانی که در آترپاد همدمان خدمت می کرد در کودتا علیه سرهنگ گلرژ شرکت کرده و پس از موفقیت به درجه میرپنجی می رسد.

آیرون ساید که ابتدا رضاخان را برای سروسامان دادن به نیروهای قزاق مدنظر قرار داده بود با گزارش های پیشرفت کاری که از اسمایس دریافت می کرد بیش از پیش به رضاخان به عنوان فردی که می تواند به رهبری او امیدوار باشد توجه کرد. بی بضاعتی و عدم پیوند و ارتباط رضاخان با طبقه فاسد و منحط حاکم داوری آیرون را در این مورد منسجم تر می کرد.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

اما آبرون ساید بزودی دریافت که شاید در توانایی رضاخان اغراق کرده باشد. نامزدی که آبرون انتخاب کرده بود سرباز و سرکرده خوبی می توانست باشد اما فاقد پایگاه و پیشینه سیاسی بود و در نظر اولیای سفارت انگلستان هم نسبتاً ناشناخته بود. بنابراین آبرون ساید متوجه این مهم گردید که ممکن است رضاخان توانایی احراز مقام نخست وزیری و تشکیل واداره دولت را نداشته باشد. پس می بایست همتای غیرنظامی شناخته شده تر و با شم سیاسی برای وی پیدا می شد. در این مرحله نورمن سفیر انگلستان در ایران سیدضیاءالدین طباطبایی را گزینه ای مناسب تشخیص می دهد.

سیدضیاءالدین طباطبایی که در فرانسه تحصیلات خود را به اتمام رسانده بود زمانی در صحنه سیاسی ایران مطرح شده و نامش برسر زبان ها می افتد که به عنوان مدیر روزنامه رعد به طرفداری در بست و بی چون و چرا از وثوق الدوله و قرارداد ۱۹۱۹ می پردازد و سابقه شش سال وفاداری بی دریغ وی به منافع بریتانیا در ایران پرونده ای مناسب برای او به شمار می رفت تا از سوی سفارت انگلستان و شخص نورمن به عنوان فردی قابل اعتماد و در عین حال مطیع و سربه راه برای به دست گرفتن رهبری سیاسی کودتا مناسب تشخیص داده شود. انتخاب سیدضیاء از نظر نورمن انتخاب بسیار مناسبی بود زیرا مفاد قرارداد که امید تصویب آن از نظر عوامل سیاست خارجی انگلستان رخت بر بسته بود. با نخست وزیری سیدضیاء بدون تصویب و حتی با رد صوری از طرف وی به موقع اجرا گذاشته می شد. مستشاران اداری و نظامی انگلستان بدون نیاز به قرارداد (که حساسیت های فراوانی را برانگیخته بود) وارد ایران شده مصادرات امور قرار می گرفتند و ایران با حکومت سیدضیاء قرص و محکم بر مدار بریتانیا می ماند و هیچ ضرری به منافع اقتصادی و سایر مصالح انگلستان وارد نمی شد. به هر تقدیر با تعیین رهبران نظامی و سیاسی کودتا، رضاخان در راس نیرویی قریب به ۲۵۰۰ نفر صبح روز ۲۹ بهمن ۱۲۹۹ از قزوین به سوی تهران حرکت کرد و روز دوم اسفندماه به قصد تسخیر تهران و سرنگونی دولت سپهدار وارد پایتخت می شود. در نخستین ساعات بامداد سوم اسفند با اندک درگیری با نیروهای



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

پلیس و کلانتری کنترل شهر را به دست گرفت. احمدشاه روز چهارم اسفند با صدور فرمان‌هایی سیدضیاءالدین طباطبایی را به ریاست الوزرایی انتخاب کرده و به رضاخان نیز لقب سردار سپه اعطاء کرد.

#### منابع:

- لوسونور، امیل، زمینه چینی‌های انگلیس برای کودتای ۱۲۹۹، ترجمه ولی‌الله شادان، تهران، انتشارات اساطیر، چاپ اول، ۱۳۷۳
- بهار، محمدتقی، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، تهران، امیرکبیر، چاپ چهارم، ۱۳۷۱
- طلوعی، محمود، پدر و پسر: ناگفته‌ها از زندگی و روزگار پهلوی‌ها، تهران نشر علم، چاپ پنجم، ۱۳۷۴
- نیازمند، رضا، رضاشاه از تولد تا سلطنت، تهران، انتشارات دنیای کتاب، ۱۳۸۳
- مکی، حسین، تاریخ بیست‌ساله ایران، تهران، ناشر، چاپ چهارم، ۱۳۶۳
- غنی، سیروس، برآمدن رضاخان، برافتادن قاجار و نقش انگلیسی‌ها، ترجمه حسن کاشاد، تهران، نیلوفر، ۱۳۷۸
- مستوفی، عبدالله، شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه، تهران، زوار، چاپ سوم، ۱۳۷۱

پورتال نور



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly

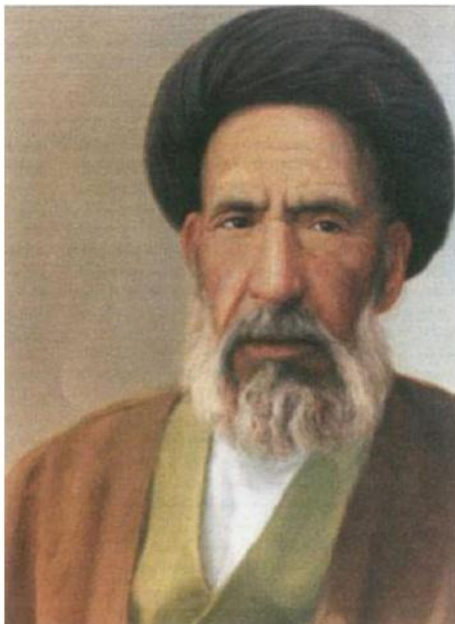


caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

## اهداف کودتاگران سوم اسفند ۱۲۹۹ از دیدگاه شهید مدرس



### علی وزوایی

این موضوع که کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ ه. ش و به قدرت رسیدن رضاخان یک طرح و عملیات کامل استعماری و انگلیسی بود، از واقعیت های بسیار آشکار و ثابت شده تاریخ معاصر ایران است و اکنون همه می دانند که رضاخان، ظاهراً ماجرا محسوب می شد و کودتاگران واقعی که رضاخان را مثل عروسک می چرخاندند، کسانی غیر از لرد ریڈینگ (فرمانروای انگلیسی هندوستان و نایب السلطنه انگلیس)، وینستون چرچیل (وزیر جنگ انگلیس)، اردشیر ریپورتر (جاسوس و عامل انگلیس)، آبرون ساید (ژنرال انگلیسی مستقر در ایران) و... نبودند. گرچه واقعیت های کودتای ۱۲۹۹ اکنون برای همه روشن شده است، ولی در زمان وقوع، افرادی که به اصل ماجرا پی برده بودند، به تعداد انگشتان دست نمی شدند. طرح کودتا به قدری مودبانه و سری بود که حتی دولتی مثل اتحاد جماهیر شوروی با آن همه تشکیلات و سازمان های گسترده اطلاعاتی، فریب انگلیس را خورده بود و کمان می کرد



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

رضاخان به اصطلاح یک عنصر انقلابی و میهن دوست است و می خواهد شر انگلیس را از ایران دور کند! می توان ادعا کرد تنها کسی که در آن زمان واقعیت های پنهان کودتای سوم اسفند رضاخان را به طور کامل می شناخت و به ابعاد توطئه های انگلیس در قدرت رساندن رضاخان پی برده بود ، شهید آیت الله سیدحسن مدرس بود. به همین دلیل ، وی تا پایان عمر دست از مبارزه با رضاخان بر نداشت و سرانجام ، جان خود را نیز در این مبارزه از دست داد. گر چه شهید مدرس دل خوشی از سلسله قاجاریه نداشت ، ولی هنگامی که احساس کرد استعمار انگلیس قصد دارد ، استبدادی به مراتب بدتر و شدیدتر از استبداد قاجاریه در برقرار کند و از طریق رضاخان ، همه امور ایران را به طور کامل در دست بگیرد ، چنین اندیشید که اگر موقتا و برای مدتی قاجاریه ضعیف در حکومت بماند ، بسیار بهتر از فرمانروایی کسی است که اساس ماموریت مزدورانه اش چپاول ایران و نابود کردن کامل دین و فرهنگ مردم ایران و... است . به عبارت دیگر ، شهید مدرس در صدد برآمد دفع افسد به فاسد کند و خطر و زیان بسیار بزرگ را با خطر و زیان کوچک تر دفع نماید. شهید مدرس ، رفتن قاجاریه و قدرت گرفتن سلسله پهلوی را یک تغییر و تحول ساده و جابه جایی اشخاص نمی دانست . به همین دلیل به احمد شاه قاجار هشدار داد و گفت : من به این دلیل نمی خواهم سلسله پهلوی جای سلسله قاجاریه را بگیرد که به اقتضای روزگار و در اوضاع و احوال فعلی ، مبادی ایمانی ما و مصونیت اجتماعی و سیاسی قوم ایرانی و استقلال و تمامیت ایران در حال حاضر با بقای سلطنت تو گره خورده است . اگر مقصود فقط این بود که تو را از سلطنت بردارند و دیگری را بر تخت بنشانند ، من که مدرس هستم ، صریحا می گویم که هرگز با این جریان مبارزه نمی کردم اما اکنون بر من ثابت شده است که می خواهند بزرگ ترین ضربه انتقامی را بر پیکر ایران وارد سازند و انتظام حیات ملی ما را بر هم ریزند و در تمام شعب اجتماعی و سیاسی ایران تغییراتی به وجود آورند و چیزهایی را از ما بربایند که در طول تاریخ و در سخت ترین اوضاع و احوال ، ما را از مخاطرات خلاص کرده است . شهید مدرس نه تنها دگرگونی های بسیار مهلک



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

در عرصه اجتماعی و سیاسی و فرهنگی را از اهداف پشت پرده کودتاگران انگلیسی و عوامل آن ها می دانست ، بلکه چپاول اقتصادی و به هم ریختن اوضاع اقتصادی جامعه ایران و نابود کردن تکاپوهای ملی و بومی در عرصه اقتصاد را نیز از اهداف کودتاگران می دانست . شهید مدرس در این زمینه مطالب و دیدگاه های مفصلی دارد که خلاصه آن چنین است : دولت های مستعمره جوی اروپا از سه قرن پیش برای استعمار ممالک شرق کمر بستند و اکثر ملل شرق را خواه از لحاظ سیاسی و اقتصادی و خواه از لحاظ اجتماعی به اسارت درآوردند. از میان ملت های آسیای وسطا ، قومی که در مقابل مطامع بیگانه مقاومت ورزید و خود را لقمه چرب ولی پر خار و خس نشان داد ، ملت ایران بود. بیشتر ملت هایی که در قرن گذشته یوغ بندگی را بر گردن نهادند ، اسارت آنها از راه اقتصادیات آغاز گشت . اما ملت ایران به حکم سابقه مدیری که در بازرگانی و تجارت دارد و بنا بر هوشمندی و استعداد ذاتی ، تا می توانست و تا برایش ممکن بود از تله های مستعمره جویان گریخت . عجب آن است که ملت ایران در حالی از این تله ها می گریخت که برنامه آن چنانی برای این گریختن نداشت و بدون آن که بداند ، از تله ها می گریخت . در این موضوع ، همین واقعه رژی و قضیه تحریم تنباکو که به پیروزی ایرانیان منجر گشت کافی است . خلاصه امروز نیز می خواهند همه رشته ها و توانایی های اقتصادی و بازرگانی ما را به دست رضاخان از هم بپاشند.... شهید مدرس یکی دیگر از اهداف جنایتکارانه کودتاگران انگلیسی را در قدرت رساندن رضاخان ، وارد آوردن ضربه اساسی به ایلات و عشایر می دانست و در این باره می گفت : تخته قاپو کردن یک ایل ، به منزله کیفی سخت برای آن ایل است ؛ زیرا یک ایل بزرگ در اثر تخته قاپو کردن ، ملی ۱۰ تا ۱۲ سال به کلی از میان می رود. چون ایلی که تخته قاپو شده دیگر چراگاه ندارد و مجبور است گوسفنداش را به قیمت ناچیز بفروشد و خرج زندگی اش کند. بنابراین ، وقتی ایل نباشد ، لبنیات ، پشم ، پوست و.... هم نیست . اکنون که به بهانه تربیت و آموزش و بهداشت می خواهند ایلات را تخته قاپو کنند ، به زودی کار ملت ایران به جایی خواهد رسید که برای



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

شیر و پنیر و پشم و پوست هم دست نیاز به سوی بیگانه دراز کند و به خاطر نیازش گردن کج نماید. اکنون تصمیم دارند با تخته قاپو کردن ایلات، سرچشمه عایدات ما از گوسفند و اسب و... را که تا قلب اروپا صادر می شود، بخشکانند و ما را در همه چیز محتاج بیگانه نمایند... آیت الله مدرس درباره تظاهر کودتاگران به ترقی و نوگرایی نیز پیش بینی های جالبی نمود و سخنانی ابراز کرد که همه آن ها بعد از قدرت گرفتن رضاخان عملی شد. شهید مدرس می گفت: در نقشه ای که برای ایران بینوا طرح کرده اند، نوعی از تجدد به ما داده می شود که تمدن مغربی را با رسواترین قیافه اش به خورد نسل های آینده کشور خواهند داد. قریباً چوپان های قراعینی و کنگاور با فکل و کراوات خودنمایی خواهند کرد، اما در زیباترین شهرهای ایران هرگز آب لوله کشی شده و تمیز برای نوشیدن مردم پیدا نخواهد شد. ممکن است شمار کارخانه های نوشابه سازی روزافزون گردد، اما کوره های گداخت آهن و کاغذسازی و سایر کارخانه های اساسی پانخواهد گرفت. به زودی درهای مساجد و تکایا به بهانه منع خرافات و اوهام بسته خواهد شد، اما سیلی از رمان ها و افسانه های خارجی که در واقع چیزی غیر از قصه حسین کرد فرنگی و رموز حمزه فرنگی نیستند، به وسیله مطبوعات و پرده های سینما به این کشور جاری خواهد شد؛ به طوری که پایه افکار و عقاید نسل جوان و اندیشه های دختران و پسران این سرزمین تدریجاً براساس همان افسانه های پوچ استوار خواهد گشت و مدنیت مغرب و معیشت ملل مترقی را در رقص و آواز و دزدی های آرسن لوپن و بی عفتی ها و مفاسد اخلاقی خواهند شناخت و این چیزها را لازمه تمدن خواهند شمرد... بدین ترتیب، شهید بزرگوار آیت الله سید حسن مدرس، پیش از آن که رضاخان و استعمارگران حامی او چهره واقعی خود را به مردم ایران نشان دهند، اهداف آن ها را شناخت و تا می توانست در این زمینه روشنگری و تلاش کرد ولی به دلیل ناآگاهی و ساده لوحی و ظاهربینی بسیاری از عموم افراد و جهل اقشار سیاسی و فرهنگی جامعه نسبت به توطئه های استعمارگران، این تلاش ها به جایی نرسید و استعمارگران توانستند از طریق سلسله پهلوی، بیش از ۵۰ سال ایران را



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

تحت سلطه خود در آورند. به تعبیر شهید مدرس سستی و اهمال هموطنان کار خود را کرد و تقلاها به جایی نرسید. شهید مدرس : به من ثابت شده است که انگلیس از طریق رضاخان می خواهد بزرگ ترین ضربه را بر پیکر ایران وارد سازد و انتظام حیات ملی ما را بر هم بزند و در تمام شعب اجتماعی و سیاسی ایران تغییراتی به وجود آورد و چیزهایی از ما برباید که در طول تاریخ و در سخت ترین اوضاع و احوال , ما را از مخاطرات نجات داده است . شهید مدرس : در میان اقوام آسیا , ملت ایران از اقوامی است که در برابر مظالم بیگانگان مقاومت ورزیده و نخواستہ است لقمه چربی برای آن ها بشود. ملت ایران همیشه لقمه پر خار و خس برای بیگانگان بوده و در طول تاریخ از تله هایی که برایش گذاشته اند با اعجاب گریخته است . شهید مدرس : رضاخان با کمک انگلیس می خواهد کاری کند که حتی پنیر و شیر و... نیز نداشته باشیم و به خاطر نیاز , در برابر بیگانگان گردن کج کنیم . به زودی چوپان های ما نیز طبق سیاست رضاخان فکلی و کراواتی می شوند و کارخانه های نوشابه سازی دایر می گردد , ولی زیباترین شهرهایمان از آب لوله کشی بی بهره خواهند بود و کارخانه های اساسی بوجود نمی آورند بزودی درهای مساجد را می بندند ولی سیل افسانه ها و رمان های خارجی را برای بی عفت کردن جوانان وارد خواهند کرد.

منبع :

مرکز اسناد انقلاب اسلامی



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly



## بخشش سرزمینی در دوران رضاشاه



رضاشاه پهلوی ارتفاعات آرات در غرب ایران را به ترکیه، قسمت‌هایی از شرق ایران را به افغانستان و منطقه سوق الجیشی ارون رود (شط العرب) را به عراق بخشید.

سرلشکر ارفع که در سفر رضاشاه به ترکیه عضو هیأت همراه وی بود، خاطراتی از این سفر در زمینه نوع نگرش رضاشاه نسبت به اختلافات مرزی ایران با همسایگان دارد که خواندنی است.

ارفع در خاطرات خود می‌گوید: «من عضو هیأت تحدید حدود و حل اختلافات بودم. در این هیئت کسانی چون محمدعلی فروغی و رشدی آراس شرکت داشتند. یک روز که من و یک سرهنگ ترک بر سر موضوعی مورد اختلاف با حرارت بسیار بحث می‌کردیم رشدی آراس گفت: «ما ترک‌ها به نظر اعلیحضرت شاهنشاه اطمینان و اعتقاد کامل داریم، سرهنگ ارفع پرونده‌ها و نقشه‌ها را به حضور ایشان برد هرچه فرمودند ما قبول داریم.»

من نقشه‌ها و کاغذها را جمع کردم و یک راست به کاخ سلطنتی رفتم و به اتاق داخل شدم و گفتم عرایضی دارم چند دقیقه بعد شاهنشاه وارد شدند در حالی که



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

من نقشه‌ها را روی میز پهن کرده بودم. همین که نقشه‌ها را دیدند فرمودند: «موضوع چیست؟» من شروع کردم به توضیح دادن که فلان تپه چنین است فلان منطقه چنان است، آن‌جا سخت مورد نیاز ماست، و از این حرف‌ها... ولی پس از مدتی که با حرارت عرایضی کردم با کمال تعجب دیدم اعلیحضرت چیزی نمی‌فرمایند. وقتی سرم را بلند کردم دیدم شاه با حالت مخصوصی به من نگاه می‌کند گویی به حرف‌هایم چندان توجهی ندارد و تنها چشم به چشم من دوخته است تا ببیند من چه می‌گویم. من سکوت کردم. فرمودند: معلوم است منظور مرا نفهمیدی... بگو ببینم این تپه این‌جا از آن تپه که می‌گویی بلندتر نیست؟ عرض کردم: «بلی قربان»... فرمودند: «آن را چرا نمی‌خواهی؟ این یکی چطور؟» عرض کردم «بلی». فرمودند: «منظور این تپه و آن تپه نیست. منظور من این است که دو دستگی و جدایی که بین ایران و ترکیه از چندین صد سال وجود دارد و همیشه به زیان هر دو کشور و به سود دشمنان مشترک ما بوده است از میان برود. مهم نیست که این تپه از آن که باشد. آنچه مهم است این است که ما با هم دوست باشیم.»

من شرمنده شدم و کاغذها و نقشه‌ها را جمع کردم و به وزارت خارجه که محل تشکیل هیئت بود برگشتم. همه منتظر من بودند تا وارد شدم پرسیدند اعلیحضرت چه فرمودند؟ گفتم: «فرمودند ما دوست هستیم این موضوعات در کار نیست. تقسیم کنید این طرف تپه که رو به «قطور» است مال ما باشد و آن طرف مال ترک‌ها». این واقعاً درس بزرگی بود برای من و دریافتم که شاهنشاه ایران تا چه اندازه نظر بلند و باگذشت و خواهان دوستی و صلح و صفا هستند.»

به این ترتیب رضا شاه پهلوی ارتفاعات آزارات را به ترکیه و قسمت‌هایی از شرق ایران را به افغانستان و شط العرب را به عراق بخشید. در خاطرات سرلشکر ارفع که عضو کمیسیون تحدید حدود مرزی بوده چگونگی این واگذاری را بیان می‌نماید... بنابراین پیمان سعدآباد از هر لحاظ به زیان ایران بوده است.

منبع: تاریخ بیست ساله ایران، حسین مکی، نشر ناشر، ۱۳۶۲، جلد ۶، ص ۱۵۳



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

## بہائیت و کودتای رضاخان



### علی حقیقت جو

پیوند و همکاری بہائیت با رژیم پهلوی - کہ تاریخ، آن را بہ دو ویژگی «فساد» و «وابستگی» می‌شناسد - از واقعیات آشکار تاریخ است. این همکاری و تعامل، کہ بہ نحو «فزاینده» تا آخرین لحظات عمر آن رژیم ادامه داشت، سابقہ‌ای حتی بیش از عمر سلطنت پهلوی داشت و بہ سالہا پیش از کودتای ۱۲۹۹ می‌رسید.

اسناد و مدارک تاریخی حاکی است کہ، محفل بہائیت در ایران، مدتہا پیش از کودتای «انگلیسی» سوم اسفند ۱۲۹۹، توسط مہرہ نشاندار خویش: حبیب‌اللہ عین‌الملک (پدر ہویدا نخست‌وزیر مشہور عصر پهلوی)، رضاخان را کشف و بہ سر جاسوس بریتانیا در ایران (سراردشیر ریپورتر یا اردشیر جی) برای انجام کودتا معرفی کرد. جز این، عوامل دیگری نیز از بہائیان با کودتاچیان همکاری داشتند کہ پس از پیروزی کودتا حتی بہ کابینہ سیدضیاء (رہبر سیاسی کودتا) راہ یافتند. پارہ‌ای گزارش‌ها حاکی است کہ رضاخان نیز متقابلاً (در تعہداتش بہ انگلیسی‌ها) وعدہ‌هایی دربارہ میدان دادن بہ این فرقہ در ایران دادہ بود. در زیر بہ معرفی عناصر بہائی ذینقش در کودتا می‌پردازیم:



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

الف) حبیب‌الله عین‌الملک: عین‌الملک (پدر عباس هویدا) از بهائیان سرشناس است که پدرش (میرزا رضا قناد شیرازی) «از حوارین عباس افندی» ۱ یعنی سرعبدالبهاء (پیشوای بهائیان) و اصحاب سرّ وی بود و تا دم مرگ به وی ارادت داشت. ۲ ادوارد براون می‌نویسد: «محمد رضا شیرازی یکی از چند تن رازدار بهاء است که پس از وی عهده‌دار حفاظت رسالت اسرار بهائیت می‌شود». ۳ او یکی از ۹ تن بهائینی است که عباس افندی دو روز پس از مرگ بهاء وصیتنامه (دست کاری شده‌ی) بهاء را در حضور آنان گشود و امر به خواندن آن کرد. ۳.

پیوستگی و تقرب خاص میرزا رضا قناد به پیشوای بهائیت، به پدرش عین‌الملک امکان داد که مدتی در جوانی، منشی و مباشر عبداله‌ا باشد. ۵ عین‌الملک در اثر تمریناتی که کرده بود، خطی نزدیک به خط عباس افندی داشت. ۶ فاضل مازندرانی (از مبلغان مشهور بهائی) می‌نویسد: «آقا محمد رضا قناد ... از مخلصین مستقیمین اصحاب آن حضرت [عباس افندی] شد تا وفات نمود. مدفنش در قبرستان عکا ۷ است و از پسرانش: میرزا حبیب‌الله عین‌الملک که به پرتو تأیید و تربیت آن حضرت، صاحب حسن خط و کمال شد و همی سعی کرده و کوشید که شبیه به رسم خط مبارک نوشت و در سنین اولیه نزد آن حضرت کاتب آثار و مباشر خدمات گردید، بعداً شغل دولتی و مأموریت در وزارت خارجه ایران یافت و پسر دیگرش میرزا جلیل خیاط در عکا و هم از دخترش که در شام شوهر نمود، مآل با سعادت و رضایتی بروز نکرد.» ۸!

یادداشت، کوتاهی از عباس افندی در دست است که طی آن از پیروانش در تهران می‌خواهد برای عین‌الملک کاری دست و پا کنند و برای این کار، به دلیل انتساب عین‌الملک به میرزا رضا قناد، «اهمیت» قائل می‌شود. ۹ ظاهراً با همین سفارشها و حمایتها است که عین‌الملک «وارد کادر وزارت خارجه» گردیده و «مدت مدیدی» در کشورهای عربی (سوریه، لبنان و عربستان) کنسول می‌شود و تا پیش از جنگ جهانی (دوم) فعالانه به این کار ادامه می‌دهد و در عین حال «به او مأموریت داده می‌شود که در کشورهای عربی به گسترش و تبلیغ بهائیت بپردازد». ۱۰ با این بستگی



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

و پیوستگی، صحت شایعاتی نظیر این که نام فرزند عین‌الملک (امیرعباس هویدا) را عباس افندی برگزیده ۱۱ و حتی نام وی در اصل غلام‌عباس بوده است، چندان دور از ذهن به نظر نمی‌رسد.

عین‌الملک، تحصیلکرده «مدرسه امریکایی‌های بیروت» بود که «همانجا زبانهای عربی، انگلیسی و فرانسه را آموخت». ۱۲ سپس راهی پاریس شد و در آنجا با سردار اسعد بختیاری (از سرداران مشروطه سکولار) ملاقات کرد. پس از چندی معلم فرزندان اسعد شد و به دستگیری او از احمدشاه لقب عین‌الملک گرفت. چندی بعد، نقشی تاریخی (به زبان اسلام و ایران و سود استعمار) ایفا کرد: کشف و معرفی رضاخان به سرجاسوس بریتانیا (سراردشیر ریپورتر یا اردشیر جی) برای رهبری نظامی کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹.

محمدرضا آشتیانی زاده، وکیل پراطلاع مجلس شورای ملی در عصر پهلوی، می‌گوید: حبیب‌الله رشیدیان (مستخدم سفارت انگلیس و عامل مشهور بریتانیا در ایران) برایم نقل کرد که چند سال قبل از کودتای ۱۲۹۹، به دستور کلنل فریزر انگلیسی، بیشتر روزهای هفته صبح به «منزل عین‌الملک که از متنفذین و کمترین فرقه بهائیه بود و با وی سوابق دوستی و صحبت داشتم» می‌رفتم در آنجا با اردشیر جی آشنا شدم و اردشیر جی روزی به عین‌الملک گفت: «از شما خواهشمندم که با محفل بهائیان به مشورت بنشینید و از آنها بخواهید تا صاحب منصبی بلند قامت و خوش قیافه پیدا کنند و به شما معرفی نمایند و شما آن صاحب منصب را با من آشنا کنید، اما به دو شرط، اولاً این که آن صاحب منصب نباید صاحب منصب ژاندارم باشد و حتماً باید صاحب منصب قزاق باشد. ثانیاً شیعه اثنی عشری خالص نباشد - که ارباب اردشیر جی، مخصوصاً جمله اخیر را باز تکرار کرد و برای بار دوم گفت که آن صاحب منصب نباید شیعه اثنی عشری خالص باشد. رشیدیان گفت: پس از آن ملاقات، عین‌الملک، رضاخان را با اردشیر جی آشنا کرد و اردشیر وسیله آشنائی رضاخان با فریزر می‌شود و فریزر او را به دیگر انگلیسی‌های دست‌اندرکار کودتا، چون هاوارد، اسمایس، و گاردنر - کنسول انگلیس در بوشهر - معرفی می‌نماید». ۱۳



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

گفتنی است: عین‌الملک که زمان نخست‌وزیری سیدضیاء جنرال قنصل ایران در شامات بود، روز ششم فروردین ۱۳۰۰ شمسی (یعنی ۱۲ روز پس از کودتا) با روزنامه لسان‌العرب (شامات، ۱۶ رجب ۱۳۳۹ ق) مصاحبه‌ای به عمل آورد و ضمن ستایش کودتا، از سیدضیاء به عنوان یکی از «رجال بزرگ و کاری» ایران یاد کرد که «برای احیای روح تاریخی ایران و ترقی دادن ایرانیان ... نهایت کفایت را دارا می‌باشد» و افزود که با وی سابقه رفاقت و معاشرتی «۱۲ ساله» دارد (۱۴) (یعنی از آغاز مشروطه دوم، با سیدضیاء، دوست و معاشر است). ۱۵

همین جا بیفزاییم که: ادیب‌السلطنه رادسر، رئیس شهربانی سفاک رضاخان، نیز که ترور مشهور و نافرجام شهید مدرس در اوایل سلطنت رضاخان را منتسب به او می‌دانند، برادرزن همین جناب عین‌الملک، یعنی دایی عباس هویدا بود. ۱۶

ب) موقرال‌دوله: بهائی سرشناس دیگری که در کودتای سوم اسفند نقش داشت و پس از انجام آن نیز در کابینه برآمده از کودتا (به ریاست ضیاء‌الدین طباطبایی) عضویت داشت، میرزا علی محمدخان موقرال‌دوله بود که از «افنان» یعنی خویشاوندان مادری علی محمد باب محسوب می‌شد. ۱۷ موقرال‌دوله، که اندکی پس از کودتای ۱۲۹۹ درگذشت قبلاً سرکنسول ایران در بمبئی (در سال ۱۸۹۸)، نماینده وزارت خارجه در فارس (۱۹۰۰) و حاکم بوشهر ۱۸ (۱۹۱۱ - ۱۹۱۵) بود و در کابینه سیدضیاء نیز وزارت فواید عامه و تجارت و فلاح را بر عهده داشت. وی علاوه بر خویشاوندی با باب، با عباس افندی و شوقی نیز خویشی داشت، میرزا هادی، داماد عباس و پدر شوقی، پس‌دایی موقرال‌دوله بود. ۱۹ اهمیت موقرال‌دوله بین بهائیان تا آنجا است که عباس افندی در مکاتیب ۲۰ خود فصلی را به وی اختصاص داده است.

موقرال‌دوله ضمناً پدر حسن موقرافنان یالیوزی (۱۹۸۰ - ۱۹۰۸ م) از گویندگان سابق بخش فارسی رادیو بی‌بی‌سی لندن ۲۱ (و به قولی، بنیادگذار این بخش) و از سران طراز اول بهائیت است که ریاست محفل ملی روحانی بریتانیا را در سالها ۱۹۶۰ -



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

۱۹۳۷ بر عهده داشت و در ۱۹۵۷ توسط شوقی افندی، رهبر بهائیان، به عنوان یکی از «یادی امرالله» منصوب شد. ۲۲ و پس از مرگ شوقی نیز «چند سال عضو هیأت یادی امرالله مقیم» فلسطین اشغالی بود. ۲۳

حسن موقر، همچنین از نویسندگان مشهور بهائیت است و آثار متعددی در تاریخ زندگانی باب و بهاء و عبدالبهاء و مسائل مربوط به آنان (همچون کتاب ادوارد گرانویل براون و دیانت بهائی، طبع ۱۹۷۰) دارد و افزون بر این، مشوق برخی از کتب مشهور و معاصر این فرقه بوده است. ۲۴

ج ( افراد دیگر: همکاری بهائیان با کودتاچیان سوم اسفند به افراد فوق محدود نمی‌شود و حسن نیکو (مبلغ پیشین بهائی که به اسلام گروید و کتابی بر ضد فرقه نوشت) پس از شرحی راجع به ضدیت آرامنه داشناک با مسلمانان در ایران و عثمانی می‌نویسد: «وقتی سیدضیاءالدین [طباطبایی نخست‌وزیر کودتا] مصدر کار شد و خواست بلدیة [شهرداری] تأسیس کند. ایپکیان [همکار دیرین سیدضیاء در روزنامه رعد و شهردار منصوب از جانب سیددر دوران نخست‌وزیری] ... فوری بهائیان را که از معارف اخراج شده بودند به روی کار آورد و به علاوه، چندین نفر دیگر را هم در بلدیة وارد نمود، در صورتی که هزاران نفر دیگر با لیاقت‌تر بودند و حق تقدم داشتند.» ۲۵

سیدمحمد کمره‌ای (لیدر دموکراتهای ضد تشکیلی و از مخالفان قرارداد وثوق‌الدوله)، به سابقه همکاری ایپکیان، با بهائیان در وزارت معارف زمان وثوق‌الدوله اشاره دارد: «... متصرف‌الدوله [شاغل در وزارت] معارف را دیده، گفت: کاسپیار ایپکیان، مقاله نویسی [روزنامه] رعد ۲۶، رئیس تفتیش معارف شده و نصیرالدوله [وزیر معارف وثوق‌الدوله] مثل نوکر، حاضر خدمات و با او اغلب در خلوت است و آنچه بهائی است جزو مفتشین مدارس زنانه و مردانه نموده، من جمله اشراقه خانم زن ابن‌اصدق یا ابهی ۲۷ و منیره خانم و امثالهما را برای مدارس زنها و دیگر از بابیها را



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

برای مدارس مردها و تمام بودجه و سیاست وزارت معارف با او است و آرامنه خودشان می گویند که کاسپار ایپکیان بایی و از دین ما خارج است.» ۲۸

پیوند بهائیت با رژیم پهلوی، خصوصاً در زمان محمدرضا و سالهای پس از کودتای ۲۸ مرداد، به اوج خود رسید و در دو دهه آخر سلطنت وی، آنان به بالاترین مقامات سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی ایران دست یافتند. سپهبد عبدالکریم ایادی، عنصر مشهور بهائی، در مقام پزشک مخصوص شاه و رئیس بهداری ارتش نفوذی تام در دربار پهلوی یافت و پست مهم نخست‌وزیری نیز به مدت نزدیک به ۱۴ سال در اختیار عباس هویدا (فرزند همان عین‌الملک) قرار گرفت. افزون بر این دو، می‌توان سیاه‌ای بلند از مقامات مهم سیاسی و نظامی و امنیتی رژیم در نیمه دوم سلطنت محمدرضا ارائه داد که توسط اعضای این فرقه اشغال شده است. همچون: منصور روحانی (وزیر آب و برق و نیز کشاورزی)، عباس آرام (وزیر خارجه)، سپهبد اسدا.. صنیعی (آجودان مخصوص محمدرضا در زمان ولیعهدی و وزیر جنگ و نیز وزیر تولیدات کشاورزی و مواد مصرفی در زمان سلطنت وی)، غلامرضا کیان‌پور (وزیر دادگستری)، منوچهر تسلیمی (وزیر بازرگانی و اطلاعات)، دکتر منوچهر شاهقلی پسر سرهنگ شاهقلی موذن بهائیا (وزیر بهداری و علوم)، هوشنگ نهاوندی (وزیر علوم، رئیس دانشگاه تهران و شیراز، رئیس دفتر فرح و یکی از ارکان حزب شه ساخته رستاخیز)، فرخ‌رو پارسای (وزیر آموزش و پرورش)، سپهبد پرویز خسروانی (فرمانده ژاندارمری ناحیه مرکز در جریان کشتار ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، آجودان فرح، معاون نخست‌وزیر و رئیس سازمان تربیت بدنی و مدیر عامل باشگاه تاج بعد از بازنشستگی)، دکتر شاپور راسخ (رئیس سازمان برنامه و بودجه)، پرویز ثابتی (معاون سازمان امنیت و «مقام امنیتی» مشهور)، ارتشبد جعفر شفقت (رئیس ستاد ارتش)، سپهبد علی محمد خادمی (رئیس هیأت مدیره و مدیر عامل هواپیمایی ملی ایران «هما») و در رده‌های پایین‌تر: مهتدی، از بهائیان کاشان (عضو دفتر مخصوص فرح پهلوی)، ایرج آهی (رئیس دفتر شهرام سپهری‌نیا پسر اشرف)، نویدی (معاون دکتر اقبال رئیس شرکت نفت)، ایرج وحیدی (معاون شهرسازی و مسکن)،



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly



منوچهر وحیدی برادر وی (معاون شهرسازی و مسکن)، مهندس مجد (معاون فنی وزارت کار)، پرتو اعظم (مدیر کل امور اجتماعی وزارت کار)، خانم نبیل (عضو دفتر دکتر نهاوندی)، و ...

بر آنچه گفتیم، باید ارتباط دیرین و تنگاتنگ میان برخی از نخست‌وزیران عصر پهلوی نظیر حسین علاء و اسدالله علم با بهائیان و محافل آنها را افزود و چهره‌هایی چون هژبر یزدانی (سرمایه‌دار «لمپن مآب» مشهور)، حبیب ثابت میلیونر مشهور، مشهور به ثابت پاسال (رئیس محفل ملی بهائیان ایران، صاحب پیشین رادیو تلویزیون و نیز مالک کارخانه پرسی کولا)، مهندس ارجمند (رئیس کارخانه ارج)، عباس رادمهر (رئیس کارگزینی بانک پارس) و مهدی میثاقیه (سرمایه‌دار و صاحب استودیو میثاقیه) را نیز که بر شریانهای اقتصادی و هنری کشور در آن روزگار چنگ انداخته بودند بدان اضافه کرد.

در آن میانه، مناصب و مقامات فرهنگی کشور آماج حمله خاص بهائیان قرار داشت و در این باره، علاوه بر وزارت پیشگانی چون: دکتر منوچهر شاهقلی (وزیر علوم)، هوشنگ نهاوندی (وزیر علوم و رئیس دانشگاههای شیراز و تهران) و فرخرو پارسا (وزیر آموزش و پرورش) که فوقاً از آنها یاد شد، می‌توان به اسامی زیر اشاره کرد: ذبیح قربانی، بهائی فراماسون (رئیس دانشگاه شیراز)، مهندس هوشنگ سیحون (رئیس دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران)، دکتر علی محمد ورقا (مدیر گروه جغرافی دانشگاه تربیت معلم)، دکتر ایرج ایمن، (رئیس مؤسسه تحقیقات تربیتی همان دانشگاه)، دکتر علی توانگر و دکتر منجذب (استادان دانشکده اراک در زمان پهلوی) و ...

حضور وابستگان به فرقه در مصادر مهم و حساس سیاسی، فرهنگی، نظامی و ... ضمناً بستر مساعدی را برای گسترش فعالیت تبلیغی آنان در مهد تشیع ایجاد کرد که از آن تا می‌توانستند سود جستند.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

پی‌نوشتها :

۱. معمای هویدا، عباس میلانی، ص ۵۳.
۲. ظهورالحق، فاضل مازندرانی، جلد ۸، قسمت دوم، ص ۱۱۳۸.
۳. تاریخ جامع بهائیت (نوماسونی)، بهرام افراسیابی، به نقل از Material for Study the Babireligion.p.20.
۴. کشف‌الحیل، عبدالحسین آیت، ج ۴: ج ۳، ص ۱۲۶.
۵. تاریخ جامع بهائیت (نوماسونی)، بهرام افراسیابی، صص ۷۲۳ - ۷۲۲؛ کشف‌الحیل، آیتی ...، ص ۲۱۱.
۶. برای مشاهده خط عین‌الملک ر. ک. اسنادی از عملکرد خاندان پهلوی، رضا آذری‌شهرضایی، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، تهران ۱۳۸۱، ص ۱۲.
۷. مرکز سابق بهائیت در فلسطین اشغالی.
۸. ظهورالحق، جلد ۸، قسمت دوم، ص ۱۱۳۸، تعریض به میرزا جلیل خیاط (= جلیل افندی: برادر عین‌الملک و از بهائیان حیفا) در نوشته فوق از آن رو است که وی از بهائیت برگشت. ر. ک. کشف‌الحیل، ج ۴: ۳/۲۲۴.
۹. معمای هویدا، صص ۵۴۵۳.
۱۰. مجله چهره‌نما، شماره ۲۹ رمضان ۱۳۵۰.
۱۱. الیگارش‌ی یا خاندانهای حکومتگر ایران، ج ۴، خاندان هویدا، گماشته صهیونیسیم و امپریالیسم، ابوالفضل قاسمی، ص ۸۵.
۱۲. معمای هویدا، ص ۵۲.
۱۳. ر. ک. «سوابق رضاخان و کودتای سوم حوت ۱۲۹۹»، محمدرضا آشتیانی‌زاده، به اهتمام سهلعلی مددی، تاریخ معاصر ایران، کتاب سوم، زمستان ۱۳۷۰، ص ۱۰۷.
۱۴. اسناد مؤسسه تاریخ معاصر ایران، ش ۲۴ تا ۱۱۳۹ - ۲۸ ک.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

۱۵. اسناد و مکاتبات تیمور تاش وزیر دربار رضاشاه (۱۳۱۲-۱۳۰۴ ه ش)، تهیه و تنظیم: مرکز اسناد ریاست جمهوری ...، به کوشش عیسی عبدی، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۸۳، ص ۵۶.
۱۶. ر. ک، الیگارشلی...، ابوالفضل قاسمی، همان، ۸۰/۴.
۱۷. سفرنامه سدید السلطنه، ص ۳۹۹.
۱۸. و به قول آهنگ بدیع، ارگان بهائیان [سال ۱۳۵۳، ش ۳۳۰، ص ۳۵] «سالها حاکم بنادر و ولایات خلیج فارس بوده» است.
۱۹. جستارهایی از تاریخ بهائی گری در ایران ...، عبدالله شهبازی، همان، ص ۱۸.
۲۰. ج ۳، ص ۲۴۱ - ۲۳۸.
۲۱. گوهر، سال ۲، ش ۱۱ و ۱۲، بهمن و اسفند ۱۳۵۳، مقاله استاد محیط طباطبائی؛ بهائیان، محمدباقر نجفی، کتابخانه طهوری، ص ۳۷۹.
۲۲. ر. ک. جستارهایی از تاریخ بهائیگری در ایران...، عبدالله شهبازی، مندرج در: تاریخ معاصر ایران، س ۷، ش ۲۷، پاییز ۱۳۸۲، ص ۱۸؛ آهنگ بدیع، سال ۱۶ (۱۳۴۰ش)، ش ۳، ص ۷۲؛ ۱۳۵۳، ش ۳۳۰، ص ۳۵.
۲۳. آهنگ بدیع، ۱۳۵۳، ش ۳۳۰، ص ۳۵.
۲۴. درباره آثار بالیوزی و اهمیت آن نزد بهائیان، ر. ک، مقاله هوشنگ رأفت، مندرج در مجله آهنگ بدیع، سال ۱۳۵۳، ش ۳۳۰، ص ۳۷ - ۳۵.
۲۵. فلسفه نیکو، چاپ ۲: مؤسسه مطبوعاتی فراهانی، ۱۹۸/۲.
۲۶. متعلق به سیدضیاءالدین طباطبائی، عامل کودتای انگلیسی حوت ۱۲۹۹ شمسی.
۲۷. از ایادی چهارگانه عباس افندی در تهران.
۲۸. روزنامه خاطرات سید محمد کمره‌ای، به کوشش محمدجواد مرادی‌نیا، نشر و پژوهش شیراز، تهران ۱۳۸۲، ۸۴۷/۲.
- بهائیات آن گونه که هست



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

## در حاشیه سواد رضاخان



### دکتر حسین آبادیان

ملک الشعراى بهار از نامه اى با امضاى رضاخان سخن به میان مى آورد که در آن لغت قزاق‌هائى را «قزاق‌هاى»، مأمور را «معمور»، هستند را «حستند»، بزئید را «به زئید»، صورت را «سورت» و بعد از را «بعدز»، نوشته و نامه را به عنوان «رضای سرتیپ»، امضا کرده است. متنى که بهار نقل کرده البته حاوی اغلاط انشائی هم هست.

در سوم اسفند ۱۲۹۹ رضاخان میرپنج با نقشه‌ای دقیق و حساب‌شده دست به کودتا زد و تهران را متصرف شد. اینکه رضاخان که بود و آیا اصل و نسبى داشت یا نه، برای ما چندان اهمیتی ندارد و یا حداقل دارای اهمیت ثانوی است. نیز سخن گفتن در باب تهور و بی‌باکی او هم موضوع سخن ما نیست. عده‌ای او را ترسو خوانده‌اند و عده‌ای دیگر شجاع. مهم نیست که کدامیک از این روایت‌ها صحیح است؛ آنچه مهم است این است که به قول افلاطون خطاب به دیونیزیوس، هر کس می‌تواند شایسته صفت شجاعت باشد، الا فرد جبار.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

برای بحث ما مهم این است که اولاً رضاخان به هر دلیلی به عنوان عامل اصلی کودتا در نظر گرفته شد؛ ثانیاً به رغم این موضوع، نکته مهم بیسوادی رضاخان بود که هم مقامات انگلیسی به آن اشاره کرده‌اند و هم رجالی مثل ملک‌الشعراى بهار. بهار نامه‌ای از رضاخان را زمانی که دارای درجه سرتیپی بود و در سمت فرماندهی فوج همدان قرار داشت، نقل کرده که در آن لغت قزاق‌هائی را «قزاق‌های»، مأمور را «معمور»، هستند را «حستند»، بزئید را «به زئید»، صورت را «سورت» و بعد از را «بعدز»، نوشته و نامه را به عنوان «رضای سرتیپ»، امضا کرده است. متنی که بهار نقل کرده البته حاوی اغلاط انشائی هم هست. این نامه نشان می‌دهد که رضاخان از حداقل سواد متعارف در زمانی که درجه سرتیپی داشته برخوردار نبوده است. مردی با این خصایص و ویژگیها، درست بعد از کودتا دست به صدور احکامی می‌زد که معلوم بود به دست نویسندگانی زیرک و باتجربه نوشته شده است. یکی از اینها بیانیه مشهور او بود با عنوان حکم می‌کنم. نفس عنوان این بیانیه تعجب‌آور بود. رضاخان کیست که حکم می‌کند؟ لحن بیانیه بسیار توهین‌آمیز و خشن بود. در این بیانیه به شعور مردم توهینی آشکار شده بود:

حکم می‌کنم:

ماده اول. تمام اهالی شهر تهران باید ساکت و مطیع احکام نظامی باشند.

ماده دوم. حکومت نظامی در شهر برقرار و از ساعت هشت بعد از ظهر غیر از افراد نظامی و پلیس مأمور انتظامات شهر کسی نباید در معابر عبور نماید.

ماده سوم. کسانی که از طرف قوای نظامی و پلیس مظنون به مخل آسایش و انتظامات واقع شوند، فوراً جلب و مجازات سخت خواهند شد.

ماده چهارم. تمام روزنامه‌جات، اوراق مطبوعه تا موقع تشکیل دولت به کلی موقوف و بر حسب حکم و اجازه که بعد داده خواهد شد، باید منتشر شوند.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

ماده پنجم. اجتماعات در منازل و نقاط مختلفه بکلی موقوف، در معابر هم اگر بیش از سه نفر گرد هم باشند با قوه قهریه متفرق خواهند شد.

ماده ششم. در تمام مغازه‌های شراب فروشی و عرق فروشی، تأثر و سینماتوگرافها و کلوپ‌های قمار باید بسته شود و هر مست دیده شود به محکمه نظامی جلب خواهد شد.

ماده هفتم. تا زمان تشکیل دولت تمام ادارات دوائر دولتی غیر از اداره ارزاق تعطیل خواهند بود. پست خانه، تلگرافخانه هم مطیع این حکم خواهند بود.

ماده هشتم. کسانی که در اطاعت از مواد فوق خودداری نمایند به محکمه نظامی جلب و به سخت‌ترین مجازات‌ها خواهند رسید.

ماده نهم. کاظم‌خان به سمت کماندانی شهر انتخاب شد و معین می‌شود و مأمور اجرای مواد فوق خواهد بود. ۱۴ جمادی‌الثانی ۱۳۳۹، رئیس دیویزیون قزاق اعلی حضرت شهر یاری و فرمانده کل قوا- رضا.

این بیانیه به قدری توهین‌آمیز بود که رهگذران در جلو حکم می‌کنم، نوشتند: ... می‌خوری. عده‌ای دیگر با دیدن جمله حکم می‌کنم، اعلان را نخوانده کردند و بردند تا به زباله‌دانی سرازیر کنند. روز بعد مأمورین این اعلان را از در و دیوار کردند، بعد از بیست و چهار ساعت دیگر هیچ کس این اعلان را در سطح تهران مشاهده نکرد.

منبع :

تاریخ سیاسی ایران معاصر ، بسترهای تاسیس حکومت پهلوی ، زمستان ۱۳۸۹ ، ص

۳۶ تا ۳۸



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

## دفاع سید ضیاءالدین طباطبایی از کودتای سوم اسفند



با ورود سید ضیاءالدین طباطبایی به مجلس چهاردهم حملات زیادی علیه او صورت گرفت که وی را ناچار از دفاع خود ساخت. او در جلسه ۱۷ اسفند ۱۳۲۲ در مقابل حملات دکتر مصدق و ضیاءالملک فرمند، دفاعیاتی به شرح زیر از خود انجام داد:

پس از این که رئیس‌الوزرا شدم دستور دادم که عهدنامه شوروی را امضاء کنند، اسناد و مدارک هم موجود است در زمان «مشیرالدوله»، «مشاورالممالک» مأمور مسکو شده است که بروند ببینند دولت سویت که دو سه سال بود می‌خواست با ایرانیان مناسباتی داشته باشد، از روی چه اساس و مبانی می‌خواهد با ایران دوستی پیدا کند «مشاورالممالک» رفت به مسکو و این عهدنامه را ملاحظه می‌فرمایید، در مقابل ملت ایران، در مقابل تاریخ، در مقابل شماها می‌گویم، دولت سویت با طیب خاطر نوشتند و به ما تقدیم کردند، به نمایندگان ما دادند، آنها فرستادند به تهران در تهران ۶ ماه ۷ ماه خواندند و کسی نگفت که مخالف است.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

زیرا بیش از هر ایرانی می‌دانستم که چقدر زندگانی ملی، اقتصادی و سیاسیمن منوط است به حسن تفاهم با شوروی. بنده سیاست خارجی حکومت خود را در ۲۳ سال قبل اعلام داشتم و اینک می‌خوانم :

«اما سیاست خارجی ما در اینجا یک تغییر اساسی لازم دارد و آن یک سیاست شرافتمندانه بر مناسبات با ممالک خارجه است.»

این بود مرام من.

در این ایام هیچ مملکتی بدون ارتباط با جامعه ملل نمی‌تواند زندگانی بکند. بعد از جنگ بین‌المللی که مبانی تشکیلات جدید دنیا روی اصول تعاون و دوستی برقرار شده است، اصول مزبور، در وطن صلح‌جوی ما بیش از سایر نقاط قابل توجه است. ملت ما انساندوست است. نسبت به جمیع ملل خارجه، صمیمی و رفیق و شفیق است. ملت ما وارث حکم و اندرزهای اعصار و قرون متوالیه است. ما با دولت شوروی که سه هزار کیلومتر با هم سرحد داریم، باید با او بهترین دوستی‌ها را برقرار کنیم و از هر اقدامی که سوءظن آنها را برقرار کند احتراز کنیم. لازم نبود انگلیس کودتا کند برای اینکه من این حرف را بزنم. در عین حال هم مناسبات ما با هر یک از دول خارجه نباید مانع از حسن مناسبات و دوستی با سایرین گردد و از هر اقدامی که سوءظن آنها را جلب می‌کند احتراز کنیم و باید با دولت انگلستان هم بهترین و صمیمی‌ترین مناسبات را ایجاد کنیم و از هر اقدامی که سوءظن انگلستان است پرهیز کرد. این است ایرانی بودن. هر کسی غیر از این باشد خیانت به ایران کرده است. ما باید عامل حسن تفاهم بین روسیه و انگلستان بشویم و اگر روزی خدای نکرده بین آنها سوءتفاهم باشد ما با حرکات بچگانه و رفاقت‌بازی با این عقول ناقص و ادراکات منکسر خیال نکنیم ما می‌توانیم مسکو یا لندن را گول بزنیم. ما باید صاف و روشن باشیم.

در آن بیانیه گفتم به نام همین دوستی، کاپیتولاسیون را که مخالف استقلال یک ملت است الغاء خواهیم نمود. اتکاء من در این تصمیم وعده‌ای بود که از زبان



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly



«لنین» در پطروگراد شنیده بودم، پیش از اینکه عهدنامه منعقد بشود «لنین» از فنلاند به پطروگراد آمد، وقتی که او آمد من آنجا بودم، او گفت که کاپیتولاسیون را الغاء می کنیم من به حرف او اعتماد داشتم و او باعث این بیانیه شد من یقین داشتم که «لنین» و رؤسای انقلاب روسیه به وعده خود وفا خواهند کرد.

ایقان من به وعده آنها سبب شد که من در اعلامیه خودم این را گنجانیدم و الا من زوری نداشتم، قوهای نداشتم، تکیه من به آزادی خواهی انقلابیون روسیه بود برای موفقیت در این مقصود و اینکه اتباع خارجی از عدالت تام بهره مند بوده حقوق خود را بتوانند حقاً دفاع نمایند، ترتیبات و قوانین مخصوصه با محاکم صلاحیت داری وضع و ایجاد خواهد شد تا همه نوع وثیقه داشته باشند بر طبق اصول فوق الذکر اعلام می دارم که بعضی از امتیازاتی که در گذشته به اجانب داده شده است باید اساساً مورد تجدید نظر واقع گردد ما باید با تمام همسایگان با نظر دوستی نگریسته و با همه آنها مناسبات حسنه همجوارانه داشته باشیم هیچ ملتی هر قدر قوی و نیرومند باشد نباید آزادی ما را محدود کند موافق عادات و اخلاق تهرانیان، ملکات عقلی او موازنه نداشته باشد، اگر موازنه داشت ۲۳ سال برای گفتن چیزی آواره نمی شد، تصدیق می کنم موازنه نداشته است. شاید حالا موازنه پیدا شده باشد (خنده نمایندگان) و هیچ ملتی هر قدر هم نیرومند باشد نباید بنام همین اصول و به خاطر همین اصول بود که الغاء قرارداد ایران و انگلستان مورخه اوت ۱۹۱۹ را اعلام کردم.

«ژنرال دیکسن» با ۶ و ۷ نفر صاحب منصبان انگلیسی پس از امضای قرارداد از طرف دولت انگلیس و برای زمینه و اجرای قرارداد به تهران آمدند. «ژنرال دیکسن» و سایرین که در آن موقع تنها کسانی بودند که علاقمند به اجرای قرارداد بودند و اول کسی که بر علیه کودتا قیام کرد «ژنرال دیکسن» بود او هم گفت «سید ضیاءالدین» موازنه عقلی ندارد بدون اجازه و بدون مشاوره و بدون استیذان از «لرد کرزن» قرارداد را الغاء می کند این طرف و آن طرف نشست و بر ضد بنده



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

تحریکات کرد بنده مجبور شدم به ایشان پیغام دادم و از ایشان خواهش کردم که در تهران تشریف نداشته باشند.

اتومبیلی هم فرستادم و خواهش کردم که از مملکت ایران تشریف ببرند این کار را هم بنده کردم علت رفتن ایشان به بغداد برای این بود. چون که از بغداد که هِل و گُل که نباید بفرستند، شروع به تحریکات کردند که فلانی ملکات عقلیه‌اش موازنه ندارد و یک کارهای بی سابقه کرده است و با این و آن ملاقات کرد و کسانی را به خودش موافق و بر علیه من متفق ساخت و تلگرافی به لندن کرد که فلانی مناسبات بین ایران و انگلستان را به هم زده است بنابراین رفتن ایشان از ایران به امر بنده بوده است البته این را هم بنده باید بگویم که ایشان در مدتی که اینجا بودند با کمک افسرهای ایرانی، یک سال در زمان «آقای وثوق‌الدوله» زحمت کشیدند و مطالعاتی راجع به طرز اداره قوای تأمینیه ایران کردند و یک راپرت خیلی مفصلی نوشته و نمی دانم «آقای عامری» یا «آقای فرّخ» که در آن موقع در وزارت خارجه بودند آن را خوانده‌اند یا نه از نقطه نظر اطلاعات کشوری زحمت کشیده‌اند و مطالعاتی کرده‌اند که اگر آقایان بتوانند آن را به دست بیاورند در موقعی که می‌خواهند بودجه ژاندارمری مملکت را تصویب بکنند در قسمت تأمینیه کمک خواهد کرد.

باید از خدمات ایشان و حق خدمتی که به ایران داشتند بدین وسیله تقدیر کرد اما در آن زمان چون می‌خواستند به امور داخلی ما شرکت کرده و مداخله نمایند بنده به ایشان گفتم تشریف ببرید اما «کلنل اسمایلز» یک پیرمرد شصت ساله و یک آدم خوبی بود اولین بار من او را در باد کوبه دیدم در آن وقت رییس هیأت اعزامیه ایران در باد کوبه بودم و «کلنل اسمایلز» از باتوم به باد کوبه آمده و می‌خواست به ایران بیاید و ایران را نمی‌شناخت ولی به واسطه علاقه‌ای که به «خیّام» و ادبیات ایران داشت یک محبتی نیز نسبت به ایرانی داشت.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بنده پس از مراجعت از قفقازیه او را در تهران دیدم به من گفت به نظر من قرارداد در نظم و وضعش ملاحظات لازم نشده و قابل اجرا نیست و من نمی توانم چیزی را که معتقد نیستم مبادرت کنم ولی چون نزد مرحوم «مشیرالدوله» رفت و اجازه خواست برگردد، مرحوم «مشیرالدوله» به «ژنرال دیکسن» و صاحب منصبان انگلیسی و «کلنل اسمایلز» فرموده بودند که شما باشید تا مجلس باز شود و تکلیف قرارداد معلوم شود.

دولت ایران هم مواجب آنها را می داد و ایشان هم بودند و در نتیجه جنگی که متجاسرین با قوای قزاق کرده و شکست خوردند و پراکنده شدند و به قزوین آمدند قشون انگلیسی آن جا بود و این چهار هزار قزاق بدبخت (که گمان می کنم اگر من یا هریرانی برای نجات اینها از بدبختی یک اقداماتی کردیم و آن اقدام هم اگر چه بر خلاف قانون بود ولی برای مصالح مملکت بود، این مبحثی است که مورد تأمل است که آیا جایز بود یا نه نمی توان بدون مطالعه حکم کرد) این قزاقها آمدند در اطراف قزوین، حیران و سرگردان بودند، رییس کل قوا «سردار همایون» شد و قشون انگلیس که در اطراف قزوین بودند برای این که یک صاحب منصبی باشد رابط بین قشون انگلیس و این قوای قزاق، از طرف کابینه مرحوم «مشیرالدوله»، «کلنل اسمایلز» تعیین شد و ضمناً قرار شد که مراقبتی بکند در اداره امور قزاقخانه، به این شکل که یک شورایی تشکیل دادند برای امور قزاقخانه قزوین، چون قزاقهای قزوین لخت و عریان بودند و در زمستان کفش و لباس نداشتند.

«کلنل اسمایلز» کفشهای کهنه سربازهای انگلیسی و لباسهای مانده سربازان هندی را از این طرف و آن طرف جمع می کرد و می آورد به این قزاقها و سربازهایی که جنگ کرده بودند و رشادت کرده بودند می داد و چون این کارها را می کرد و این خدمتها را می کرد، یک شورایی تشکیل شد از طرف وزارت جنگ، اینها عبارت بودند از سه نفر، یکی «زمان خان» مرحوم که نمی دانم اسم خانواده او چه بوده است؟ (یکنفر از نمایندگان - بهنام) و یکی «ماژور مسعود خان» و یکی هم «کلنل کاظم خان» مرحوم و رییس اداره قزاقخانه «امیر موثق نخبوان»



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بود، یعنی رییس قزاقخانه قزوین نه تهران و در تهران هم که ۵۰۰ قزاق بود در آذربایجان و زنجان و کردستان حالا یادم نیست پنجهزار نفر یا شش هزار نفر بودند و در قزوین چهار هزار نفر بودند زیرا چنانچه می‌دانید در سال ۱۹۱۱ که اولتیماتوم روس و انگلیس را قبول کردیم و «شوستر» را از ایران بیرون کردیم، در تعقیب آن، قوه قزاق که پانصد یا هزار تا بود تبدیل یافت به یک دیویزیون دوازده هزار نفری و این دیویزیون به همین کیفیت که عرض کردم تقسیم شد.

این چهار هزار قزاق که در قزوین گرسنه و وامانده بودند، هیچ کس در فکر آنها نبود، در دهات قزوین پراکنده بودند، نان و آبی به آنها نمی‌رسید، پولی از تهران نمی‌رسید، خزانه خالی بود، ماهی دویست هزار تومان سفارت انگلیس به اسم مُراتوریوم بعد از سال‌ها التماس و گدایی به دولت ایران می‌داد، آن هم به قدری بود که در دوایر ایران صرف شده و چیزی به قزاقخانه نمی‌رسید «ماژور مسعودخان» و «کاظم‌خان» که می‌آمدند به تهران، می‌رفتند به ادارات دولتی، پیش وزیر، پیش رییس الوزرا، کسی به حرف اینها گوش نمی‌داد، و هر چه اینها می‌گفتند که قزاق‌ها گرسنه هستند، نان و لباس ندارند، غذا ندارند، کسی به حرف اینها گوش نمی‌داد، کسی جواب نمی‌داد.

پس از آنکه از همه کس مأیوس می‌شدند، می‌آمدند پیش من که چه باید کرد! من هم فکر می‌کردم که چه باید کرد! می‌رفتم پیش رییس الوزرای وقت مرحوم «سپهدار» خودش می‌گفت اگر پولی هست بدهیم به قزاق‌ها، پول نبود، سفارت انگلیس هم یک ماه مرآتوریوم را می‌داد و دو ماه نمی‌داد اینها می‌گفتند سفارت انگلیس اشکال‌تراشی می‌کند سفارت می‌گفت شما تکلیف را تعیین کنید و قرارداد را تصویب نمایید شما مجلس را باز کنید، سفارت انگلیس می‌خواست که مجلس باز شود، از «وئوق‌الدوله» خواست ولی نکرد، از مرحوم «مشیرالدوله» خواست ایشان هم باز نکردند، چون ایشان انتخابات را درست نمی‌دانستند، از مرحوم «سپهدار» خواست، ایشان نمی‌توانست باز کند، چونکه ایالات مملکت صورت دیگری پیدا کرده بود.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

یک کاغذی که به دست بنده افتاد کاغذی است «مستر نورمان» وزیرمختار انگلیس به رییس الوزرای وقت نوشته، دانستن این حقایق لازم است برای اینکه معلوم شود آیا این کودتای انگلیسی است یا کودتای «سید ضیایی» یا «سردار سپهی» باید حقایق معلوم شود.

سفارت انگلیس تهران

۱۳۳۹ - ۱۹۲۱

۲۱ جمادی الاولی - ۳۱ ژانویه

فدایت شوم، در خصوص مذاکراتی که دیروز به عمل آمد جناب اجل «مستر نورمان» از دوستان خواهش کرده‌اند که به حضرت اشرف اطلاع دهم که نظر به اهمیتی که لندن به تسریع افتتاح مجلس شورای ملی می‌دهد جناب معزی‌الیه نمی‌تواند به حضرت اشرف در اتخاذ مسلکی که سبب تعویق افتتاح مجلس شورای ملی خواهد شد رأی بدهند جناب معزی‌الیه می‌داند که اگر چنین رأی می‌دادند از طرف دولت انگلیس مورد اعتراض شدید واقع می‌شدند. ایام شوکت مستدام باد آقای رییس این را ملاحظه بفرمایید مرحوم «سپهدار» قبلا خواست مجلس را باز کند چرا مجلس را باز نکردند، عذرشان چه بود؟ عذرشان قرارداد انگلیس بود، عذرشان پیشنهادات صلح طلبانه حکومت شوروی بود، عذرشان عدم موازنه ملکات عقلیه بود «سپهدار» آمد از وکلا التماس کرد که بیایید مجلس را باز کنید، بالاخره گفتند تا این کابینه باشد نمی‌توان کار کرد کابینه دیگری تشکیل شد مرکب از آقای «حاج محتشم السلطنه» وزیر امور خارجه و مرحوم «ممتازالدوله» و «ممتازالملک» اینها سه چهار نفر بودند، همه‌اش را فکر کردند که کی وزیر باشد کی نباشد! بعد از اینکه چندین ماه فکر کردند که چه باید بکنند، گفتند خوب حالا که وزیر شدیم چرا مجلس باز شود در همین احوال بود که مملکت بی تکلیف بود در همان موقع بود آقای «ضیاءالملک» که در تهران چهار نقشه کودتا بود کی‌ها در کار بودند، لازم نیست بنده به جنابعالی عرض کنم.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

آن کسی که موفق شد شما خودتان او را می‌شناسید و می‌بایستی همان موقع بشناسید و جلوگیری کنید، نه اینکه بعد از بیست و سه سال از من بپرسید کی بوده است در همان موقع بود که کسی واقف به جریان وضعیات بود، کسی که خون داشت و کسی که می‌دانست مملکت در چه پرتگاهی است و به کجا می‌رود یک فداکاری باید بکند آن «سید ضیاءالدین» بود آمدند به بنده گفتند که وضعیات قزاق اینطور است اگر اینطور نشود این طور می‌شود. چه می‌شود چه می‌شود که این هم از اسرار خود بنده است که هیچ الزامی هم ندارم به کسی توضیح بدهم آمدیم و رفتیم پیش آقای سپهدار، مذاکره کردیم، گفت انگلیسی‌ها به ما پول نمی‌دهند چه کنیم؟ گفتیم ما می‌رویم مذاکره می‌کنیم بلکه به شما پول بدهند.

رفتیم پیش «مستر نرمان» از ایشان خواهش کردم، و گفتیم وضعیات اینطور است، وضعیات خراب است، شما یک ماه دیگر، دو ماه دیگر، به دولت پول بدهید، ایشان گفتند می‌دهیم، به شرط اینکه به دوایر دولتی داده شود گفتیم چطور؟ مگر به کی می‌دهند؟ گفت این مهاجرینی که آمده‌اند به تهران، پول‌ها به آنها داده می‌شود و ما حاضر نیستیم گفتیم پس مهاجرین که مستأصل هستند، بیچاره هستند چه بکنند؟ گفت خود دولت خود مردم با اعانه به هموطنان خودشان چیزی بدهند و کمک کنند رفتیم با مرحوم «سپهدار» صحبت کردیم، گفت نمی‌شود، کسی به اینها اعانه نمی‌دهد بالاخره با «سپهدار» مذاکره کردیم و بنده مرحوم «سپهدار» را راضی کردم به این ترتیب که اگر دولت انگلیس راجع به مراتوریوم چیزی دادند یک قسمت از آنرا به قزاقخانه بدهید، ایشان هم قبول کردند ولی از چاه درآمد توی چاله افتاد بالاخره بعد از مذاکرات زیاد حاضر شدند که پنجاه، شصت هزار تومان به قزاقخانه بدهند در این قسمت هم چیزهایی است که لازم نیست عرض کنم (خدا بیامرز اموات همه را) مرده‌اند لازم نیست اسم ببرم.

این پنجاه هزار تومان را هم که به قزاقخانه دادند حالا «سردار همایون» می‌خواهد همه را صرف پانصد نفر قزاق تهران بکند و به قزوین چیزی ندهد خلاصه ایشان را راضی کردم که دو ثلث برای تهران و یک ثلث برای قزوین داده شود خلاصه



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بیست یا سی هزار تومان بود که به قزوین رسید قزاق‌ها فهمیدند که این کار را کی کرده است فهمیدند، تشخیص دادند، این وضعیت همینطور ادامه پیدا کرد ماه آینده بیشتر شد ماه سوم که ماه کودتا بود بنده گفتم که باید صد هزار تومان داده شود آقای «سپهدار» اگر این مبلغ را به قزاقخانه ندهند من قبول نمی‌کنم و باید آن پولی که دولت انگلیس به مرا توریوم می‌دهد، صد هزار تومانش را به قزاقخانه بدهند و بالاخره این کار را هم کردند و در همان موقع هم بود که «سردار همایون» مجبور شد نظریه بنده را قبول کند، زیرا بین او و مرحوم «سپهدار» بهم خورد و اگر من به او مساعدت نمی‌کردم در مقام خودش باقی نمی‌ماند بعد به او گفتم که از این صد هزار تومانی که گرفته می‌شود، بهره پسری به قزوین و بهره دختری به تهران داده شود خلاصه گویا شصت هزار تومان به قزوین دادند و در همان موقع بود که اعلیحضرت سلطان «احمدشاه» مرحوم، خیال حرکت از تهران را داشت و مذاکره تخلیه تهران بود، در این مطالعه بودند که در موقع تخلیه تهران، چه دسته قوایی با شاه به اصفهان و شیراز برود.

به ژاندارم اطمینان نبود، زیرا هشت ماه بود که حقوق نداشت به پلیس هم اطمینان نبود، صد نفر قزاق گارد شهریار ایران هم در فرح آباد گرسنه بودند شش ماه هم بود که مواجب دربار نرسیده بود و حتی بقال و عطار هم که چند ماهی به اعتبار مرحوم «موتقی الدوله» نسیه می‌دادند، دیگر حالا نمی‌دادند در آن موقع بود که یک کسی که موازنه ملکات عقلیه نداشت به مرحوم «احمدشاه» پیشنهاد کرد که از این قزاق‌های متلاشی که در قزوین هستند، پانصد نفر را بیاورید به تهران که در رکاب همایونی به اصفهان حرکت کنند و شاه این پیشنهاد را پسندید و راضی شد و دستور هم داد و البته یک چیزهایی شد که این جزئیات را هم من ملزم نیستم به کسی بگویم، در موقع خودش خواهم گفت و خواهم نوشت اینجا یک کلیاتی را می‌گویم، چون مصالح عالیه مملکت در نظر من اهمیتش بسیار بیشتر است این یک چیزهایی است که مربوط به ایران است، در موقع خودش البته یک حقایقی را خواهم گفت.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

خلاصه این پیشنهاد تصویب شد و حکم احضار قزاق برای این منظور به تهران به امضای «سردار همایون» با آن که مخالف بود و یک اظهاراتی می کرد که اگر اینها بیایند به تهران با من چه می کنید؟ (این هم یک چیزهایی است که مربوط به کسانی است که یکیش حالا مرده است و یکی هم از بلاد ما دور است و شایسته نیست که بنده بگویم و به آنها بربخورد) خلاصه حکمش را داد و قرار بود که محرمانه باشد و قوای قزاق قرار بود هفتصد نفر حرکت کنند از آن پولی که صد هزار تومان از دولت داده شده بود به قزاقخانه، هفتاد یا هشتاد هزار تومان آن به قزوین فرستاده شد که خرج تدارکات ضروری قزاقها شد و بیست هزار تومان هم در صندوق ماند از این جریانات در قزاقخانه قزوین سه نفر مسبوق بودند «کاظم خان» و «مسعودخان» و «رضاخان»، «زمان خان» مرحوم خبر نداشت.

به موجب امر شاه و رئیس دیویزیون قزاق حرکت کردند و آمدند ولی به جای هفتصد نفر، دو هزار نفر حرکت کردند، ساعت سه بعد از نصف شب جمعه، قبل از کودتا آنها حرکت کردند این را هم بگویم که یک هفته پیش از حرکت، آنها هر روز از قزوین می رفتند بیرون، به عنوان مانور و برای اینکه سوءظن قشون انگلیس را جلب نکنند، این کار را می کردند و «کلنل اسمایلز» مخصوصاً چند شب پیش به تهران حرکت کرد و موقعی که او آمد، مانور روزشان را به شب تبدیل کردند و به طرف تهران حرکت کردند پس از حرکت آنها سیم بین قزوین و تهران هم قطع شد «ژنرال آیرن ساید» صبح فهمید که یک عده قزاق از قزوین دور شده و مخابرات با تهران هم قطع بود آدم فرستاد پیش این افراد، آنها هم حکم تهران را به او ارائه دادند و «کلنل آیرن ساید» هم اغفال شد و قزاق وارد کرج شد دو روز پیش از کودتا من رفتم به شاه آباد، جلسه ای تشکیل شد در شاه آباد، از بنده و آقای «رضاخان میرپنج» و از آقای «احمد آقاخان» که آن وقت گویا سرهنگ بود و از آقای «ماژور مسعودخان» و از آقای «کاظم خان» من آنها را دیدم، چه دیدم و چه صحبت کردم و چه تصمیم گرفتیم، از اسرار ماست ولی یک چیزی را به شما



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly



می‌گوییم و آن اینست که ما پنج نفر قسم خوردیم به ایران خدمت کنیم و قسم خوردیم قدمی بر خلاف مصالح ایران برنداریم و بعد آن وقایع شد.

بنابراین نسبت کودتا با اجانب از روی کمال بی‌اطلاعی است بنده به آقایان اطمینان می‌دهم، هر از خود گذشته‌ای هر کاری می‌تواند بکند هر کس از خودش بگذرد، معرفت هم داشته باشد، لیاقت هم داشته باشد، اطلاع هم داشته باشد، ابتکار هم داشته باشد، روابط هم داشته باشد، همه کار می‌تواند بکند دیگران اگر در کودتا موفق نشدند شاید حسن نیت‌شان از من بیشتر بوده است ولی اگر وسایل و اطلاعاتشان از من بیشتر بود موفق می‌شدند.

چرا! این کودتا را کردیم؟ ما پنج نفر مملکت خود را در خطر دیدیم مرجعی نبود که به او مراجعه کنیم و برای نجات ایران از پرتگاه نیستی، یاری او را بطلبیم اگر ما می‌دانستیم در مقابل این خدمتگزاری قوانینی در مملکت هست که ما را محکوم به اعدام خواهد کرد، باز ما می‌کردیم، زیرا اگر ما محکوم می‌شدیم یک ملتی را زنده کرده بودیم، بلی آقا مملکت برای قانون نیست، قانون برای مملکت است.

یک کاغذ دیگری هم راجع به آقای «مصدق السلطنه» والی فارس از وزیرمختار انگلیس به مرحوم «سپهدار» نوشته شده است پس از کابینه آقای «مشیرالدوله» آقای «مصدق السلطنه» متزلزل شدند که شاید «سپهدار» ایشان را معزول کند و آقای «نصرت السلطنه» یا کسی دیگر را به جای ایشان بفرستد آقای «مصدق السلطنه» به وسیله قشون انگلیس از وزیرمختار انگلیس این منظور را تلگراف می‌کند و وزیرمختار انگلیس هم از رییس‌الوزرا تقاضا می‌کند که ایشان را ابقاء بکند.

سفارت انگلیس ۴ نوامبر ۱۹۲۰

بنده لازم می‌دانم فقط یک چیزی را عرض کنم که «مستر نورمان» از کودتا اطلاعی نداشت، شرکت هم نداشت، واقف هم نبود فقط یک تقصیر داشت و آن این بود که می‌توانست این وقایع را پیش‌بینی کند ولی نتوانست پیش‌بینی کند. حالا چرا نتوانست پیش‌بینی کند و چه موجباتی مانع پیش‌بینی او شد این هم یک اسراری



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

است که مربوط به خود بنده است و در نتیجه این اغفال شدن مورد مؤاخذه دولت انگلیس واقع شد و از خدمت وزارت خارجه استعفا داد حالا چه شد که این را به ریش نرمان چسباندند، اصل نکته این جاست پس از رفتن من آقایانی که محبوس و تحت نظر بودند آمدند بیرون اول گفتند که سید ضیاءالدین ده میلیون برده یا سه میلیون برده و فلان ولی بعداً فهمیدند که این موضوع نبوده است من چیزی نبرده‌ام غارتی نکرده‌ام، دزدی نکرده‌ام، خوب گفتند چه تهمت دیگری بزنیم وسیله دیگری نبود گفتند که این کار به دست اجنبی بود و من نمی‌فهمم که انسان برای چه اجنبی پرست می‌شود، یا برای خدا یا برای خرما.

من که در سه ماه زمامداری خود، به مال کسی، به جان کسی، به عرض کسی تعرض و تخطی نکردم، چه لازم بود که اجنبی پرست شوم. اجنبی پرست شوم که در مقابل چه چیز بپرسم این حقیقتش است. خلاصه مطالب گفتنی خیلی است آقا فرمود که روزنامه‌نویس‌ها را هم توقیف کردید. بنده نمی‌خواهم بیشتر عرض کنم اصراری هم ندارم که یک مطالبی را فرمودید و بنده هم خواستم توضیحاتی بدهم و باز هم عرض می‌کنم قبول اعتبارنامه من بر صلاح ایران است رد اعتبارنامه من هم شاید بر صلاح ایران باشد البته آقایان در قضاوت خود مختارید.

یکی از افتخارات من این بود که مقدماتی را فراهم آوردم که روزنامه‌نویس، رئیس‌الوزرا بشود و ایران از دست سلطنه‌ها و دوله‌ها نجات پیدا کند، در همین دوره مشروطه، همین مردم بدبخت اسیر، چند تا سلطنه‌ها و دوله‌ها بودند، دیگر سایر مردم وزن نداشتند. روزنامه‌نویس‌ها بودند که این بت‌ها را شکستند این خدمت را من به ایران کردم و شماها را لرزاندیم که چطور یک روزنامه‌نویس، رئیس‌الوزرا یا به عقیده شما صدراعظم ایران می‌شود.

در دوره سابق حکام ولایات یا وزراء در تهران مردم بیچاره را حبس می‌کردند خود حبس کردن، بخودی خود با آنکه برخلاف قانون بود و غلط بود، امری بی‌سابقه



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

نبود چیزی که در کودتای سوم بی سابقه بود این بود که سلطنه‌ها و دوله‌ها و ملک‌ها و ممالک‌ها را بگیرند این را تصدیق می‌کنم.

افتخار پیدایش این سابقه با بنده است و تمام مسئولیت آن را هم به عهده می‌گیرم و اگر چند صد نفر از من رنجیده شدند و افسرده شدند، هزارها ایرانی بدبخت که قرون متوالی در محبس این دوله‌ها، ملک‌ها، سلطنه‌ها، ممالک‌ها با هزار ذلت و بدبختی روزگار می‌گذراندند، فهمیدند که می‌شود، دوله‌ها، ملک‌ها، و سلطنه‌ها را هم گرفت.

ریس‌الوزرای وقت چنین تشخیص داد که برای مصالح عالیه مملکت و یک مقتضیاتی که بعد خواهید شنید، یک عده‌ای بدون این که به جان آنها، به حیات آنها، به مال آنها، تعرض شود، در یک نقاطی تحت نظر قرار گیرند. اگر جنابعالی می‌فرمایید چرا بد و خوب را با هم گرفتند، مقصود دشمنی و عداوت نبود. نخواستیم مال کسی را ببریم، چنانکه نبردم، جز یک عده از کسانی که سیاست مملکت را فلج می‌کردند و کارها را اداره نمی‌کردند و جز منفی‌بافی و عوامفریبی کار دیگری نمی‌نمودند، آنها را دستگیر کردم در آن موقع دو موضوع مهم در پیش بود.

دو موضوع مهم بود که برای حیات ایران و برای استقلال مملکت ایران تأثیر مهمی داشت، یکی مسئله ارتباط با ممالک متحده شوروی و یکی مسئله قرارداد ایران و انگلیس بود این دو موضوع، این دو مسئله، این دو نکته، آلت بازی و دسایس رجال تهران، از دوله‌ها، ملک‌ها و سلطنه‌ها شده بود. سه سال بود نمایندگان مجلس شورای ملی متعاقب عقد قرارداد، انتخاب شده بودند غالبشان هم در تهران بودند، این وکلا جرأت نداشتند مجلس شورای ملی را باز کنند سیاستون تهران هم جرأت نداشتند حرف بزنند چرا؟ می‌گفتند خوب اگر مجلس شورای ملی باز شد قرارداد را قبول کنیم یا رد کنیم؟ کو آن مردی که قبول کند کو آن مردی که رد کند؟ پس بهتر اینست که مجلس شورای ملی نباشد. با شوروی که سه سال است به ما پیشنهاد کرده است که ما همسایه هستیم، دوست هستیم، عهدنامه ببندیم، کو آن



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

مردی که جرأت داشته باشد بگوید ببندیم و کو آن مردی که بگوید ما نمی‌بندیم پس بهتر آنست که ما جمع نشویم و صدایمان در نیاید.

این آقایانی که توقیف شدند، حبس نشدند و تحت نظر بودند، به طوری که می‌دانند قبل از ریاست وزرایی من بود ولی مسئولیت آن واقعه را من به عهده می‌گیرم شانه خالی نمی‌کنم، چرا شانه خالی نمی‌کنم، زیرا آن موقع آقای «سردار سپه» که بعد اعلیحضرت پهلوی شدند، در کارها ما با هم مشاوره می‌کردیم و آن چه من می‌گفتم ایشان می‌کردند.

اما مسئله کودتا، قضایا را باید تفکیک کرد یکی صورت ظاهر امر است، یکی صورت باطن امر است صورت ظاهر امر اینست که دسته‌ای از قوای قزاق به تهران وارد شدند، در شب دوشنبه شهر تهران را اشغال کردند و سه روز بعد، من رییس‌الوزرای ایران شدم یعنی اعلیحضرت مرحوم «احمدشاه»، «معین‌الملک» را فرستاد به منزل من و مرا دعوت کرد و من رفتم به قصر فرح‌آباد و پس از دو ساعت مذاکره، دستخط ریاست وزراء را با اختیارات تامه، به من تفویض کرد. وضعیات قبل از کودتا را باید در نظر بیاورید مملکت ایران در تحت اشغال قشون اجنبی بود. در بعضی از ایالات ما یک تشکیلاتی بود که با حکومت مرکزی، مشغول جنگ و ستیز بود.

در همان موقع خزانه مملکت خالی بود در همان موقع عده افراد قشونی و ژاندارمری و امنیه و نظمیه در ایران چهل هزار نفر بود حقوق آنها هشت ماه و ده ماه عقب افتاده بود چندین صد نفر و چندین هزار نفر مهاجر از گیلان و مازندران آمده بودند که می‌بایست از خزانه دولت زندگانی کنند و چون در خزانه دولت پولی نبود، همه ما، همه وزراء و رییس‌الوزراهای ایران باید به سفارت انگلیس ملتجی شوند برای دویست هزار تومان قرضه ماهیانه، به اسم (موراتوریوم) گدایی بکنند و این دویست هزار تومان

را بین این و آن تقسیم کنند، عدلیه، نظمیه، امنیه و ژاندارمری هشت ماه مواجشان عقب افتاده بود و تمام تشکیلات هیأت اجتماعیه مختل شده بود شاه مملکت که تازه



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

از اروپا برگشته بود، به واسطه این وضعیات و به واسطه خبر رفتن قشون انگلیس از ایران هراسان بود و مرحوم «احمدشاه» می‌خواست ایران را ترک کند و مراجعت کند و وقتی که گفته شد که چرا مراجعت می‌کنید گفت من در امان نیستم، اگر قشون انگلیسی برود، چگونه می‌توانم در پایتخت خودم که قشون و پلیس و ژاندارم، ده ماه موجب نگرفته‌اند، زندگانی کنم و اگر متجاسرین به من هجوم کنند چه کنم؟

«احمدشاه» مرحوم به سفارت انگلیس ملتی شد، از وزیرمختار انگلیس تقاضا کرد که برای اینکه او بتواند در ایران بماند، قشون انگلیس حرکت خودش را از ایران به تعویق اندازد «مستر نرمان» وزیرمختار انگلیس، پس از مخابره با لندن، به شهریار ایران جواب داد که چون مجلس مبعوثان انگلیس، بودجه این قشون را تصویب نمی‌کند، قشون نمی‌تواند در ایران بماند «احمدشاه» گفت حالا که قشون نمی‌تواند بماند، من می‌روم، گفتند نباید بروی، گفت حالا که نباید بروم، پس در تهران نمی‌مانم مذاکره تغییر پایتخت به میان آمد و تهران گرسنه، تهران بیچاره، تهران خواب‌آلود، دوله‌ها و ملک‌ها و سلطنه‌های غفلت‌کار و سیاسیون نادان همه خواب بودند و سرنوشت ایران در اقبانوس تلاطم و بدبختی واژگون بود. آن وقت بود که «سید ضیاءالدین» از خود گذشت، بالاخره رییس‌الوزرا شد.

تمام اسرار کودتا را نمی‌توانم به شماها بگویم رییس‌الوزرا شدم. اولین اقدام من تلگرافی بود به مرحوم «مشاورالممالک» سفیر کبیر ایران در مسکو که بدون تأمل عهدنامه شوروی را امضاء کنید اولین اقدام من این بود دومین اقدام من الغای قرارداد ایران و انگلیس بود می‌فرمایید این قرارداد ملغی بود، تصدیق می‌کنم عملاً ملغی بود ولی یک وضعیّت بخرنجی پیدا کرده بود که افراد را خسته و وضعیّت را فلج کرده بود. ما ۶۰۰ هزار لیره پول داشتیم در بانک شاهنشاهی از بابت منافع عقب‌افتاده کمپانی نفت جنوب و این ۶۰۰ هزار لیره، آن وقت شاید دو میلیون تومان می‌شد، در حالی که دولت ایران برای صد هزار تومان باید از سفارت انگلیس گدایی بکند.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بانک شاهی این پول را نمی‌داد و در خزانه هم پول نداشتیم از گمرک نمی‌توانستیم چیزی بگیریم چونکه وسیله‌ای نبود تا دولت هم حرف می‌زد، می‌گفتند آقا تکلیف قرارداد را معین کنید. یا بگیرید یا بدهید قرارداد اگر عملی نشده بود ولی یک بفرنجی بود، یک مانعی بود که اولاً افکار عمومی را متزلزل داشت هیچکس نمی‌دانست قرارداد هست یا نه؟ و کلاً نمی‌دانستند به مجلس شورای ملی که می‌روند آیا قرارداد را قبول کنند یا رد کنند من آمدم این را الغاء کردم و اما این که فرمودید آیا از «لرد کرزن» مشاوره کردم و استیذان کردم، این نکته بین خود ماست این نکته را دوله‌ها و ملک‌ها و سلطنه‌ها نمی‌فهمند این نکته را یک مدیر روزنامه می‌فهمد بدون مشاوره با دولت انگلیس، بدون استشاره با سفیر انگلیس، و «لرد کرزن» من با مسئولیت خودم این قرارداد را الغاء کردم، یعنی من مدیر روزنامه ملغی کردم تا معلوم شود که می‌توان کرد.

به همین جهت «لرد کرزن» از من رنجید تا هفتم حمل یعنی یکماه و سه روز حکومت مرا نشناخت و خدا می‌داند چه اندازه همین رنجش «لرد کرزن» تأثیری داشت در بودن و نبودن من در ایران این را من نمی‌دانم، خدا می‌داند. اما اینکه این چه نوع کودتایی بود؟

تا آن روزی که من رییس‌الوزرای ایران شدم تمام رییس‌الوزراها و دولت‌های شما را سفارت روس و انگلیس تصویب و تشکیل می‌داد. تنها رییس‌الوزرا و دولتی که به شهادت خدای متعال، بدون مداخله سفارت اجنبی تشکیل شد، دولت من بود بله، دوله‌ها و ملک‌ها و سلطنه‌ها نمی‌فهمند این نکته را یکنفر مدیر روزنامه می‌فهمد.

هر کسی را به هر کاری ساختند      میل آن را بر سرش انداختند

اعلیحضرت مرحوم «احمدشاه» مرا احضار فرمود، دستخط هم به من داد و اختیارات تام هم به من داد.

نتیجه کودتا چه بود؟ چهل هزار نفر قشون پراکنده ایران، از ژاندارمری و قزاق و پلیس و امنیه، در تحت اداره یک سرباز لایق که اسمش «رضاخان میرپنج» بود،



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

جمع شدند، اداره شدند، امنیت در مملکت فراهم شد، تهران از خطر گذشت، شاه راضی شد بماند. خود شاه هم که مرعوب بود، دید در تهران هم قوه هست.

فقط وقتی که دستخط ریاست وزراء را به من داد از من قول گرفت، پس از این که امنیت در مملکت مستقر شد، وسایل مسافرت او را به اروپا فراهم کنم من هم وعده دادم و بعد نتوانستم و همانکه نتوانستم بین بنده و آن مرحوم به هم خورد. بیچاره مرحوم «احمد شاه» در نتیجه بی‌قابلیتی و عدم لیاقت دوله‌ها و ملک‌ها و سلطنه‌ها، قبل از تشکیل کابینه اینجانب و پس از آنکه از سفارت انگلیس مأیوس شد، تلگرافاتی به دربار انگلستان و به مقامات عالی‌مقامه مخابره نمود که اگر ممکن است احضار قشون انگلیس را از ایران به تعویق بیندازند جوایی نیامد کودتا پیا شد پس از آنکه امنیت برطرف شده تجدید شد، پس از آنکه امضای عهدنامه شوروی شد، یک مسئله بغرنج و غامضی بین ما و همسایه‌ای که مناسبات تاریخی، سیاسی، اجتماعی، ما را به یکدیگر مربوط ساخته و سه هزار کیلومتر با هم، هم سرحد هستیم حل شد و روابط حسنه ایجاد گردید، در تهران و مملکت یک آسایش فکری، برای همه ایجاد شد یک کار دیگر هم کردم مسئله پلیس جنوب بود.

به طوری که می‌دانید کابینه‌های دوله‌ها، ملک‌ها و سلطنه‌ها، اجازه تشکیل پلیس جنوب را چند سال قبل از این داده بودند پس از اینکه من رییس‌الوزرا شدم، یکی از اقداماتم این بود که به وزیرمختار انگلیس اظهار کردم، من نمی‌توانم پلیس جنوب را تحت اداره افسران انگلیس قبول کنم و باید منحل بشود و منضم ژاندارمری ایران گردد ژنرال فریزر را به تهران احضار کردم.

و جلسه‌ای در هیأت وزراء تشکیل دادیم و مذاکره کردیم و اصولی را با هم موافق شدیم که پلیس جنوب تسلیم ایران بشود و از بابت مخارج گذشته قبول کردند که دولت انگلستان از ایران فعلا ادعایی نکند ولی ژنرال فریزر گفتند کی این اردو را تحویل خواهد گرفت. آیا افسرهای تهرانی شما که دیروز همدست آلمان‌ها بودند؟ گفتیم نه. من از دولت سوئد، پنجاه نفر صاحب‌منصب برای ایران احضار کرده‌ام که



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

تشکیلات ژاندارمری ایران را منظم کند و به آقای علاء که در آن موقع در لندن بودند در این باب تلگرافاً دستور دادم که برود به استکهلم و با دولت سوئد داخل مذاکره بشود گفت خوب حالا تا وقتی که صاحب‌منصبان ببینند ما چه بکنیم بین بنده و ماژور فریزر موافقت حاصل شد عده صاحب‌منصبان انگلیسی که دوستانه بودند به ماژور فریزر تنزل یابد و تا مدت یک سال در خدمت دولت ایران باشند و به مجرد این که صاحب‌منصبان سوئدی به ایران آمدند صاحب‌منصبان انگلیسی موجب خودشان را بگیرند و بروند زیرا اگر هم خود ژنرال فریزر آن تکلیف را به من نمی‌کرد من نمی‌دانستم چه کنم؟ چون تشکیلات آنها طرز مخصوصی بود من نمی‌توانستم یک قوه که در آن موقع امنیت جنوب را عهده‌دار بود بدون سرپرست بگذارم.

علاقه من در انحلال پلیس جنوب چه بود گذشته از این که به استقلال و سلامت مملکتمان لطمه وارد می‌آورد در بدو امر که ما با دولت همجوار، شوروی، دارای مناسبات حسنه شده بودیم نمی‌خواستیم در ایران دولت یک تشکیلاتی را داشته باشد که در تحت اداره افسران یک مملکتی باشد که در آن موقع با دولت شوروی دارای مناسبات حسنه نبودند و هم دیگر را نشناخته بودند.

موفقیت من در انحلال پلیس جنوب موفقیت شایانی بود و از ماژور فریزر که در آن قضیه با من کمک و مساعدت کرد امتنان دارم و از دولت انگلیس و حکومت هندوستان که در انحلال پلیس جنوب با من کمک و مساعدت کرد و حتی وعده دادند از بابت مصارف گذشته چیزی در آن موقع مطالبه نکنند امتنان دارم. اقدام دیگر من در آن موقع شروع به اصلاحات داخلی و جلوگیری از دزدی و افراط در مالیه بود برای من نهایت مسرت است که ایرانی‌ها می‌توانند بگویند که یک روزی یک رییس‌الوزرا و دولتی داشتیم که دزد نبود و دزدی نکرد این افتخار مال شماهاست مال ملت است زیرا من فرزند این مملکت روزی نماینده کمپانی نفت جنوب آمد پیش من و از من تقاضا کرد که امتیاز نفت شمال (خشتاریا) را به او بدهم. گفتم من نمی‌توانم گفت چرا؟ گفتم به دو دلیل، اول این که مطابق عهدنامه ایران



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly



با حکومت شوروی، امتیازاتی را که حکومت شوروی به ایران مسترد داشته ما حق نداریم به هیچ دولت اجنبی دیگر بدهیم دیگر این که دادن امتیاز از حقوق من نیست و از مختصات مجلس شورای ملی است صحبت‌هایی شد، حرف‌هایی زد، پس از این که دید نمی‌تواند مرا قانع کند، زبانی گشود که به مذاق من خوش نیامد.

جواب دادم آقای مستر فلان، من حاضر هستم برای مصالح عالی‌ه ایران و انگلیس منافع کمپانی‌های انگلیس را فدا کنم و چنین هم کردم و اینجا هم خدا می‌داند تا چه اندازه این اظهار من در بودن و نبودن من، در ایران تأثیر کرده، امتیاز راه شوسه تهران به قم را یک کمپانی انگلیسی، سال‌ها بود اشغال کرده بود، الغاء کردم و ژنرال‌های انگلیسی و کلنل‌های انگلیسی را که برای قرارداد به تهران آمده بودند، از تهران بیرون کردم.

اگر انگلیسی‌ها عاجز نکرده بودم، «مستر نورمان» شریف‌ترین وزیرمختار انگلیس در ایران، از خدمت وزارت خارجه انگلیس خارج نمی‌شد! بله کردم! خلاصه تا بوده‌ام خیلی کارها کرده‌ام، حالا نمی‌خواهم آنها را عرض کنم با آنکه آن چه عرض می‌کنم خارج از موضوع نیست هر چه تاکنون عرض کرده‌ام بس است کوتاه کنیم من این کارها را کردم و تا بودم با آقای «سردار سپه» وزیر جنگ وقت با کمال وداد با هم کار می‌کردیم و من شخصاً از ایشان گله‌های شخصی ندارم اگر اختلافاتی هست در نظریات سیاسی است و من پس از آنکه از ایران حرکت کردم... یک مقتضیاتی پیش آمد که آن هم از اسرار کودتاست که من بودن خود را در ایران برای مصالح ایران مقتضی ندیدم با طیب خاطر ایران را ترک کردم کسی مرا بیرون نکرد روزی که من از تهران حرکت کردم، شش هزار ژاندارم در تحت امر من بود.

در تهران قوه قزاق نبود قزاق‌ها رابه قزوین و منجیل مراجعت داده بودم در تحت امر سردار سپه، هزار و هشتصد یا دو هزار نفر افراد بریگاد مرکزی بودند در همان موقع من قادر بودم، هر چه می‌خواستم بکنم کسی مرا بیرون نکرد، طرد نکرد و این



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

هم یکی از اسراری است که من فقط می‌دانم و مجبور هم نیستیم که به شما توضیح بدهم من از ایران رفتم ولی اقدامات سه ماهه من روحی در ایران دمید که تا ده سال بعد از من، ایران در عداد ملل زنده دنیا به شمار آمد هر چه در ایران امروز دیده می‌شود، مولود کودتاست.

اگر در طرح اساسی کودتا، من بانی بوده‌ام، اما در وقایع ناگوار آن نه حاضر و نه شرکت داشتم.

شالوده سعادت ایران طرح‌ریزی شده بود ولی من سردار سپه را رییس‌الوزرا نکردم. من ریاست وزراء را به ایشان ندادم. من ایشان را به پادشاهی برنگزیدم. تمام ملت، تمام مملکت، او را تا پنج سال بعد از حرکت من تقدیر می‌کرد و امروز هم مقتضیات مملکت او را تا پنج سال بعد از حرکت من تقدیر می‌کرد.

گفتید کودتای انگلیسی بود و این کودتا را انگلیس‌ها کردند قضیه خیلی مضحک است انگلستان برای اجرای قرارداد کودتا نکرد، برای الغای آن چرا کودتا می‌کند؟ مردم بشنوید تعجب کنید سه سال بود که قرارداد امضاء شده بود آنچه من مطلعم، آنچه من اطلاع دارم در هیچ تاریخی، هیچ سفارت انگلیسی، به دولت ایران فشار نیاورده بود که این قرارداد را اجرا بکنید وقتی که دولت انگلیس برای اجرای آن نمی‌خواهد کودتا کند پس مطلب چیست؟ باید مدیر روزنامه بود تا این مسائل را فهمید باید از مردم بود تا این حقایق را دانست باید از طبقه اشراف، ملک و دوله و سلطنه نبود. باید کسی باشد که در تمام دوره زندگی، وقت خودش را صرف جمع مال از طرق غیرمشروعه مستوفی‌گری و خالصه‌خوری نکرده باشد تا بتواند بفهمد چگونه یک از جان گذشته می‌تواند به یک مملکت خدمت بکند و یک کاری بکند که عقول ناقصه، ادراکات منکسره، از قوه درک آن عاجز است.

خیر آقا! این کودتای انگلیس نبود انگلیس‌ها پیش‌بین هستند انگلیس‌ها سیاست سه ماهه ندارند اگر انگلستان می‌خواست سیاست سه ماهه داشته باشد کار انگلستان چند قرن پیش مثل کار امروز ما شده بود. نخیر، این یک کودتای انگلیسی نبود.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

من مسئولیت مسبب بودن وقایع سوّم حوت را به عهده می‌گیرم در مقابل خدا، در مقابل تاریخ، در پیشگاه ملت ایران، از این کودتا برای خودم، بهره‌ای نبردم جز یک مزاج علیل. نه دزدی کردم، نه کسی را کشتم. دستم به خون کسی آلوده نشد. مال کسی را نبردم. خانه کسی را خراب نکردم. فقط یک عده کسانی که معتاد نبودند در گذشته حبس شوند تحت نظر گرفتیم. در آن روزهای تاریک فقط من بودم که از خود گذشتم و ایران را از خرابی و تجزیه نجات دادم.

اما رضاخان پهلوی که من به ایشان عقیده‌مندم، ارادتمندم، ایشان از وقت زمامداری خودشان یک خدماتی به امنیت مملکت کرده‌اند و به این ملاحظه بنده مایل به ایشان هستیم. به چه دلیل متمایل به ایشان هستیم، برای حفظ خودم، برای حفظ مکت خودم و خویشاوندان خودم، موافق بودم با زمامداری ایشان برای چه؟ برای این که من چه می‌خواهم آسایش می‌خواهم، امنیت می‌خواهم، مجلس می‌خواهم و در حقیقت از پرتو وجود ایشان تمام این چیزها را در این دو سال اخیر داشته‌ایم و مشغول کارهای اساسی بوده‌ایم. این سردار سپهی که به شما امنیت داد آسایش داد، شما را در کسب و کار خودتان آزاد گذاشت، کی به شما داد، جز «سید ضیاءالدین».

اگر او بد است «سید ضیاءالدین» هم بد است اگر او خوب است چرا «سید ضیاءالدین» بد است. پس چرا او خوب است و «سید ضیاءالدین» بد است. اگر غرض شخصی نباشد دلیلش چیست؟

شما که رضاخان را نمی‌شناختید. این یک سربازی بود مانند هزاران سرباز بدبخت دیگر همین رضاخان بود که در جنگ‌های گیلانات، برادرزنش کشته شد. همین رضاخان بود که با چهار هزار نفر قزاق در قزوین افتاده بود و پس وامانده نان و گوشت قشون هندی را چهار ماه به او می‌دادند. کجا بودید آن جا؟ «سید ضیاءالدین» او را آورد، به شما معرفی کرد چه شد که او خوب بود، «سید ضیاءالدین» بد بود، اگر او خوب بود که من هم باید خوب باشم. تا وقتی که او بود



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

که من هم خوب بودم. خدمت هم می کرد. امنیت هم که داد. پایتخت شما هم از خطر مصون ماند. حالا در مقابل خدماتی که کردیم، در مقابل خطراتی که از زن و بچه و مال شما به دور کردیم، پاداش نمی خواهیم، تقدیر نمی خواهیم، اینجا شما فرمودید از خدمتگزاران مملکت باید تقدیر کرد. چرا از من تقدیر نمی کنید؟ چرا فحش می دهید؟ چرا ناسزا می گوئید؟ یک بام و دو هوا که نمی شود آقا.

اما راجع به آرمیتاژ اسمیت می فرمایید من که قرارداد را الفنا کردم، چرا او را به خدمت وزارت مالیه آوردند یعنی به عقیده شما پس از الفنا قرارداد ایران و انگلیس من باید تمام مناسبات خود را با انگلستان قطع کنم بنده آرمیتاژ اسمیت را کنترات نکرده بودم. او در کابینه مشیرالدوله استخدام شده بود و ایشان او را شخص شریف و ایران دوستی تشخیص داده بودند. از طرف دولت مشیرالدوله مأمور لندن شد برای تصفیه اختلافاتی که بین کمپانی ایران و انگلیس بود. مرحوم آرمیتاژ اسمیت رفت و مأموریت خودش را انجام داد. ۵۰۰، ۶۰۰ هزار لیره، خوب یادم نیست، دعاوی دولت ایران را که کمپانی نفت نداده بود، به کمپانی نفت ثابت کرد. چند سال بود که برگشت به ایران و از تصادف بنده رییس الوزرا بودم و چون که بنده قرارداد خود را با انگلیس لغو کرده بودم، باید او را با پس گردنی، از تهران بیرونش کنم و تمام مناسبات خود را با انگلستان قطع کنم. چون سابقاً برای دولت ایران کنترات شده بود، بنده هیچ مانعی نمی دیدم، بدون این که به او اختیاری بدهم، او مانند یک نفر مستشار، همان طور که یک نفر بلژیکی بود، یک نفر فرانسوی بود، همان طور که به واسطه موقعیت و وضعیات جنگ بین المللی که از جای دیگر نتوانستیم بیاوریم، برای این که حضرتعالی پس از ۲۴ سال از بنده استیضاح کنید نمی دانستم آقای دکتر، آرمیتاژ اسمیت را باید دور کنم و البته خود حضرتعالی هم او را دیدید و یک دلیل دیگر ایران دوستی آرمیتاژ اسمیت این است که خواست با شما و دیگران صحبت کند که اگر می تواند به ایران خدمتی کند، بماند و اگر نمی تواند برود، چنانچه رفت!



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

آرمیتاژ اسمیت اگر به ایران آمده بود یکی از رجال شریف و بزرگ انگلستان بود نیامده بود به این مملکت که چند سالی بماند و سالیانه یک مبلغی از دولت ایران حقوق بگیرد بعد از این که از اینجا رفت یکی از بزرگترین رجال و سکرتر ژنرال کمیسیون و پراسیون پاریس شد و تمام بزرگان اروپایی آمدند در کمیسیونی که او منشی کلش بود کار می کردند و بعد از ۵، ۶ سال هم که آنجا کار کرد، رفت به هندوستان و یک مأموریت مهمی پیدا کرد و من خیلی متأسف هستم که شما نتوانستید از وجود آرمیتاژ اسمیت از اطلاعات او، در ایران دوستی او برای مملکت خود استفاده کنید. من موقعی کودتا کردم که ایران سرتاسر دست قشون اجنبی بود و وضعیت مملکت طوری بود که پادشاه مملکت خود را در پایتخت در امان نمی دانست، مگر اینکه ارتش انگلیس از او حمایت کند و چون این تقاضا از طرف انگلیس ها رد شد، مرحوم «سلطان احمدشاه» مصمم شد به اروپا برود و پس از کودتا که از این تصمیم، خواهی نخواهی صرفنظر کرد، مذاکره این بود که پایتخت ایران را از تهران به اصفهان تبدیل کنند و خدا می داند که اگر این پایتخت تبدیل میشد بر سکنه این شهر و ایالات شمالی و دهات و قراء و مردم مسکین چه می گذشت آقای «مصدق السلطنه» فرمودند، چرا من بعضی اشخاص را تحت نظر قرار دادم. اشخاصی را که من تحت نظر قرار دادم، همان اشخاصی بودند (بیشتر نمی گویم، همین اندازه می گویم) که قادر به حلّ معضلات نبودند. عیب دیگری نداشتند، قادر به حلّ معضلات نبودند این حداقلی است که با کمال نزاکت می گویم، زیرا قسمتی از آنها مرحوم شده اند و چون کسی حاضر نیست، بیش از این حق ندارم درباره آنها حرف بزنم. آنها وطن پرست بودند. ملت و مملکت خودشان را هم دوست داشتند و خدمت هم می خواستند بکنند ولی به علت بعضی از اسباب قادر به حلّ معضلات نبودند و من نمی توانستم که روزی ده ساعت وقت خود را در موقعی که زمامدار بودم به پیچ و پیچ و نجوا با آنها بگذرانم و مملکت در بدبختی بسوزد.

رفتم در اطاق نشستیم و در حقیقت خود من هم یکی از محبوسین بودم. روزی به آقای «حاج محتشم السلطنه» که در حبس بودند پیغام دادم آقای «محتشم السلطنه»



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

من هم محبوس هستم، با فرق اینکه آن محبوسین دیگر روزی هشت ساعت می خوابیدند و من بدبخت روزی بیست ساعت کار می کردم، پس من هم محبوس بودم.

این اشخاص بلاتکلیف و بلااراده در مقابل وقایعی که استقلال ایران را به خطر انداخته بود، مات و مبهوت مانده بودند و قادر به اتخاذ تصمیمی نبودند. این آقایان مانع کار بودند و من می خواستم کار کنم بنابراین چاره‌ای نداشتم جز این که آقایان را برای مدتی حبس کرده، قرارداد شوروی را منعقد نموده، قرارداد انگلیس را لغو کنم. و دست به اصلاحات بزنم.

منبع :

موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

## رضا خان از تولد تا کودتا



### ابراهیم حدیدی

در اسفند سال ۱۲۵۶ (۱۲۹۵ق) همزمان با سفر دوم ناصرالدین شاه قاجار به اروپا و زمزمه تشکیل قزاقخانه توسط روسها در ایران، در روستای آلاشت از توابع سوادکوه مازندران کودکی به دنیا آمد که رضا نام گرفت (بعدها انقراض سلسله قاجاریه و تأسیس حکومت پهلوی به دست وی به وقوع پیوست).

نام پدر رضا، عباسعلی (سرهنگ فوج سوادکوه) و مادرش زهرا (نوش آفرین) از مهاجرین قفقاز می‌باشد. نوش آفرین همزمان با تولد رضا، همسر خود را که در مأموریت تهران بود از دست داد. مرگ عباسعلی و ناسازگاری اعضای خانواده همسرش که تولد این فرزند را بدیمن می‌دانستند موجب شد به همراه کودک نوزاد خود از آلاشت به تهران نزد برادر و دیگر اقوام خود مهاجرت نماید. در بین راه در منطقه سرگدوک فیروزکوه به خیال اینکه فرزند نوزاد وی بر اثر سرما و برف شدید فوت نموده است به کاروانسرادار محل تحویل می‌دهد تا پس از فروکش کردن برف او را دفن کند. کودک پس از مدتی مداوا به وسیله یک کاروان دیگر به مادرش برگردانده می‌شود. در نهایت رضا به همراه مادر به تهران بازمی‌گردد و در محله سنگلج در کمال فقر و تهیدستی زندگی می‌کند و بزرگ می‌شود و به یک



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

نوجوان شرور و سرکش تبدیل می‌گردد. برای تهیه نان و گردش زندگی به کارهای مختلف از جمله شاگردی مغازه آهنگری و کارگری در اصطبل خانه سفارت انگلیس گمارده می‌شود و سرانجام در سن ۱۲ سالگی توسط ابوالحسن خان سرتیب (صمصام) از بستگان خود وارد فوج سوادکوه (از ابوالجمعی علی اصغر خان امین‌السلطان صدراعظم) شده و با درجه تاینی (سربازی) شروع به خدمت می‌کند. در سال ۱۳۱۳ق پس از قتل ناصرالدین شاه قاجار فوج سوادکوه برای حفاظت از سفارتخانه و مراکز دولتی به تهران فراخوانده می‌شود. وی در دوران خدمت در قزاقخانه به سرعت رشد نموده و در سال ۱۳۱۸ق، به سرگروهانی محافظین بانک استقراضی روسیه در مشهد و پس از چندی به وکیل باشی گروهان شصت تیر منصوب می‌گردد. نام رضا شصت تیر با وجود درجه گروهانی در قزاقخانه و در محافل تهران مخصوصاً بین لوطیها معروف می‌گردد. سپس در سال ۱۳۲۴ق به همراه گروه محافظین عین‌الدوله هنگام تبعید، به فریمان اعزام می‌شود. رضاخان در نزد عین‌الدوله تقرب می‌یابد و به آموختن درس و خواندن و نوشتن می‌پردازد. در سال ۱۲۸۸ش، همراه با سواران بختیاری و آرامنه برای خواباندن شورشها و قیامهای محلی به زنجان، اردبیل و... اعزام می‌شود و در جنگ با قوای ارشدالدوله از خود رشادتها نشان می‌دهد. سپس با درجه یاوری به فرماندهی دسته تیرانداز و نهایتاً در سال ۱۲۹۷ش به فرماندهی آتریاد همدان منصوب می‌گردد. وی در سال ۱۲۹۹ برای سرکوبی قیام میرزا کوچک خان جنگلی به گیلان اعزام می‌گردد.

با خروج قوای روسیه از ایران دولت انگلیس برای کنترل اوضاع و جامه عمل پوشاندن به مطامع خود اقدام به پی‌ریزی کودتای نظامی می‌نماید و برای اجرای این طرح هماهنگی‌های لازم را میان ژنرال ادموند آبرونساید (فرمانده قوای انگلیسی در ایران)، اردشیر جی (جاسوس دولت انگلیس در ایران)، رضاخان فرمانده آتریاد (تیپ) همدان و سیدضیاءالدین طباطبایی مدیر روزنامه رعد ایجاد می‌کند. در نتیجه مذاکرات و هماهنگی‌های به عمل آمده بین سید ضیاء و رضاخان، کودتا در روز سوم اسفند سال ۱۲۹۹ش به وقوع می‌پیوندد و قوای آتریاد همدان



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly



بدون کمترین مقاومتی وارد تهران شده و کلیه ادارات دولتی و مراکز نظامی را اشغال می‌کنند و قریب به یکصد تن از رجال، معاریف و روحانیون را بازداشت و زندانی می‌نمایند. احمدشاه، محمدحسن میرزا (ولیعهد) به کاخ فرح‌آباد می‌گریزند و فتح‌الله خان سپهدار رشتی (نخست‌وزیر) به سفارت انگلیس پناهنده می‌شود. سرانجام رضاخان با صدور فرمان احمدشاه به فرماندهی دیویزیون قزاق و وزارت جنگ و سیدضیاءالدین طباطبایی به نخست‌وزیری منصوب می‌گردد.

---

#### منابع و مأخذ:

۱. دایره‌المعارف تشیع، جلد سوم. بنیاد خیریه فرهنگی شط، تهران، ۱۳۷۱.
۲. کیوان پهلوان، رضاشاه از الشتر تا الاشت، تهران، انتشارات آرون، ۱۳۸۳.
۳. نجفقلی پسیان؛ خسرو معتضد، از سوادکوه تا ژوهانسبورگ (رضاخان)، تهران، نشر ثالث، ۱۳۷۷.
۴. باقر عاقلی، شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران، تهران، نشر گفتار با همکاری نشر علم، ۱۳۸۰.

موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

## رواج پرونده سازی با هدف اخاذی در عصر رضاخان



در دوره رضاخان تمامی رجال، شخصیتها، نمایندگان مجلس، افراد بانفوذ و صاحب مقام، صاحبان حرفه‌ها و مشاغل تجاری پرونده‌هایی نزد رئیس تأمینات داشتند. او هرگاه اراده می‌کرد با همین پرونده‌سازها فرد موردنظر را به خاک سیاه می‌نشانید؛ این رفتار، راهی پرسود برای ثروت‌اندوزی رؤسای شهربانی بود. بسیاری از دارندگان پرونده سیاسی در شهربانی مبالغی کلان در ازاء مطرح نشدن آن، به رئیس شهربانی می‌پرداختند تا از عقوبت فرجام خلاصی یابند.

نظام اطلاعاتی - امنیتی، که پیش از آن فقط بخش کم‌اهمیتی از تشکیلات و حیطه فعالیت نظمیه و شهربانی بود، در دوره رضاشاه گسترش یافت و فعالیت و حیطه عمل آن فعالیتهای شهربانی را تحت الشعاع قرار داد و آن را تابعی از سیاستهای کلی عملیاتی - اجرایی خود ساخت. رضاشاه تصمیم گرفته بود با نظمی قبرستانی و رعب‌انگیز که دستگاه شهربانی و نظام اطلاعاتی - امنیتی آن ایجاد می‌کند و تمایلات مستبدانه او را برآورده می‌سازد، حکومت کند و هرگونه مخالفت با حکومت خود را سرکوب و از عرصه سیاسی - اجتماعی کشور حذف کند. با این هدف بود که رضاخان مدت کوتاهی پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، درصد برآمد دستگاه شهربانی را به لحاظ کمی و کیفی تقویت کرده و با گماردن افراد مورد اعتماد خود



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

در رأس مدیریتهای آن، کارآیی‌اش را تضمین کند. بدین ترتیب مدیران و رؤسای سوئدی نظمیه طی یکی دو سالی که از کودتا می‌گذشت، کنار گذاشته شده و افسران و نیروهای مورد اعتماد رضاخان جای آنان را گرفتند.

در همان حال، رضاخان - رئیس‌الوزراء - تصویب‌نامه‌ای از تأیید هیئت وزیران گذرانید که بر اساس آن دولت اجازه می‌یافت تشکیلات شهربانی (نظمیه) را سر و سامان دهد و با گماردن مأموران و مدیرانی، به اصطلاح لایق، ساختار آن را منسجم و دگرگون سازد. در همان تصویب‌نامه، ساختار و تشکیلات جدیدی برای نظمیه (شهربانی) پیش‌بینی و حیطة وظایف و عمل شهربانی در تهران و سایر شهرها به طور مبسوط و مشخص تشریح شد.

طرح تشکیل حکومتی متمرکز و مقتدر که در نقاط مختلف کشور حکم نافذ آن جاری باشد، از دلایل اصلی مشارکت انگلیس در کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ بود. بنابراین، ضرورت داشت تشکیلات شهربانی، به ویژه بخش سیاسی - اطلاعاتی آن از نظمی جدید و در عین حال کارآمد برخوردار باشد تا حداقل، مخالفان داخلی حکومت را از میان بردارد. در راستای تقویت هر چه بیشتر شهربانی، رضاخان پس از رسیدن به منصب ریاست‌الوزرایی، در اولین قدم و به رغم تمام مخالفتها، نظمیه (شهربانی) را که تا آن هنگام زیر نظر وزارت داخله انجام وظیفه می‌کرد، تحت کنترل وزارت جنگ قرار داد؛ وزارتخانه‌ای که خود از همان اوایل کودتا در رأس آن قرار گرفته بود و این سمت را تا زمان رسیدن به مقام سلطنت حفظ کرد.

پس از عزل سوئدیها، تا پایان سلطنت رضاشاه، شش نفر در رأس شهربانی قرار گرفتند. اولین آنها میرزا محمدخان امیر اقتدار بود که فقط دو هفته در این مقام باقی ماند. پس از او محمدخان درگاهی در دی ۱۳۰۲ رئیس شهربانی شد و تا ۱۲ آذر ۱۳۰۸ - حدود ۶ سال - بر شهربانی حکم راند. پس از او، به ترتیب، سرتیپ محمدصادق کوپال و سرتیپ فضل‌الله زاهدی جمعاً نزدیک به دو سال در رأس شهربانی قرار گرفتند؛ اما چنان که مورد نظر رضاشاه بود مدیران لایقی برای این



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

تشکیلات تشخیص داده نشدند تا این که در ۱۳۱۰ش. سرتیپ محمدحسین آیرم به ریاست شهربانی منصوب شد و تا فروردین ۱۳۱۵ که رکن‌الدین مختار (سرپاس سرتیپ مختاری) بر این سمت گمارده شد در مقام خود باقی بود. سرپاس مختاری آخرین رئیس شهربانی دوره رضاشاه بود.

آنچه پس از کودتا پیش آمد و آن که جانشین اداره تأمینات و پلیس سیاسی عصر مشروطیت شد عملکردش در تقابل با آزادیهای مشروع سیاسی، اجتماعی و فردی ایرانیان بود. محمد درگاهی، که جانشین وستداهل شد، پیش از آن به دستور رضاخان مأمور رسیدگی به پرونده و عملکرد سونڈیها شده بود تا برای آنها پرونده‌سازی کرده، بهانه لازم را برای انفصال آنها از رأس نظمی به دست آورد و این وظیفه را چنانکه خواسته رضاخان بود به انجام رساند. در دوره ریاست درگاهی، شهربانی حیطه فعالیت خود را در تهران و سایر بخشها گسترش داد و در مسیر خواسته‌های رضاشاه از هیچ کوششی فروگذار نکرد؛ به ویژه در از میان برداشتن مخالفان سیاسی حکومت بی‌پروایی را به نهایت رسانید. درگاهی در روند قدرت‌یابی رضاخان، پس از کودتای سوم اسفند تا صعود نهایی او به تخت سلطنت، نقش اساسی برعهده گرفت و با از میان برداشتن مخالفان سیاسی او، راه را برای انقراض سلطنت قاجار هموار کرده، مخالفان سلطنت پهلوی را به انحاء گوناگون به قتل رسانید و یا منزوی ساخت.

در دوره کوتاه ریاست کوپال هم روند تعقیب مخالفان سیاسی حکومت رضاشاه ادامه یافت. برخی رجال درجه اول نظیر نصرت‌الدوله فیروز در این دوره محاکمه و در زندان شهربانی محبوس شدند.

پس از کناره‌گیری سرتیپ کوپال از ریاست شهربانی در آذر ۱۳۰۹، چند ماه سرتیپ فضل‌الله زاهدی، که پیش از آن به علت ناکامی در سرکوب مخالفان استان فارس مورد غضب رضاشاه قرار گرفته، خلع درجه گشته و بیکار شده بود، ریاست شهربانی را برعهده داشت. پس از مدتی رضاشاه زاهدی را عفو کرد و او را پس از کوپال



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

به ریاست شهربانی منصوب کرد؛ اما به علت بی‌لیاقتی و مخصوصاً پس از «فرار جمعی از زندانیان به سرکردگی سیدفرهاد، یاغی معروف» از زندان قصر، بار دیگر مورد خشم و بی‌مهری رضاشاه قرار گرفته، پس از مدت کوتاهی در اردیبهشت ۱۳۱۰ خلع درجه شده از ریاست شهربانی برکنار و زندانی گردید.

دوره ریاست زاهدی بر شهربانی کوتاه‌تر از آنی بود که بتواند در تشکیلات و مدیریتهای شهربانی تغییراتی دهد. پس از عزل زاهدی سرتیپ محمدحسین آیرم وارد صحنه شد.

آیرم در رأس شهربانی، قدرت بی‌حد و حصری یافت و در اندک زمانی توانست اعتماد کامل رضاشاه را به خود جلب کند. در دوره او شهربانی به اوج قدرت جهانی رسید و «مالک‌الرقاب جان و مال مردم» شد. مخالفان سیاسی و سایر مردم، تحت کنترل شدید و مراقبتهای تمام‌نشدنی شهربانی قرار گرفتند. حتی رجال و کارگزاران وفادار به رضاشاه هم از تیر گزند شهربانی در امان نبودند و پیوسته از آزاررسانیها و پرونده‌سازیهای شهربانی در هراس بودند. آیرم بسیاری از رقبای سیاسی و نظامی خود را از اطراف رضاشاه دور کرد و با فراهم آوردن هر آنچه رضاشاه دلخواهش بود، خود را به او نزدیک ساخت. جاسوسان و دستگاه اطلاعاتی - امنیتی شهربانی در دوره آیرم تمام دوایر دولتی و حکومتی را تحت مراقبتهای شدید قرار داده، مخالفان حکومت را تعقیب می‌کردند؛ در همان حال، مطبوعات در آن دوره تحت شدیدترین سانسورها و نظارتها قرار داشتند و امنیت اجتماعی و حتی فردی مردم نیز از سوی جاسوسان و خبرچینان پرشمار شهربانی سلب شد. در همان حال، آیرم از هر راهی برای ثروت‌اندوزی و کسب مال و مکتب منقول و غیرمنقول وارد می‌شد. به واسطه ازدواج فرزندش با خواهرزن رضاشاه، بیش از هر زمان دیگر به خاندان سلطنت نزدیک شد و برای شخص رضاشاه هم املاک و ثروت بسیاری فراهم آورد. همواره مواظب بود سوءظن شاه را نسبت به خود و شهربانی برنیانگیزاند. اما نزدیکی آیرم به رضاشاه و قدرت مهارنشده او در رأس شهربانی، چندان دوام نیاورد. رضاشاه به تدریج، چنان‌که شیوه او بود، نسبت به آیرم و اعمال



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

او ظنین شد. البته این بار آیرم بر رضاشاه پیشدستی کرد و قبل از آن که به تیر خشم رضاشاه گرفتار آید به بهانه معالجه بیماری راهی خارج از کشور شد و به رغم پیگیریهای رضاشاه، دیگر به کشور بازنگشت.

در دوره ریاست کوبال بر شهربانی رکن‌الدین مختار به سرعت پله‌های ترقی را طی کرد و معاون انتظامی کل شهربانی کشور شد؛ و این سمت را در دوران ریاست زاهدی و آیرم نیز حفظ کرد. در واپسین ماههای ریاست آیرم، مختار معاون او بود. هنگامی که آیرم کشور را به بهانه معالجه بیماری به قصد اروپا ترک کرد و دیگر بازنگشت، تا تعیین تکلیف نهایی، مختار کفالت شهربانی را عهده‌دار بود. هنگامی که رضاشاه از بازگرداندن آیرم به کشور نومید شد، رکن‌الدین مختار را با یک درجه ارتقاء به سرپاسی، که معادل با درجه سرتیپی بود، رسانید و ریاست کل شهربانی کشور را به او سپرد. مختاری در تمام دوران ریاستش بر شهربانی و قبل از آن، به فساد مالی آلوده نشد؛ اما در بیرحمی و قساوت دست کمی از آیرم نداشت. در دوره ریاست مختار بر شهربانی، رعب و وحشت سراسر کشور را فراگرفت و دستگاه اطلاعاتی - امنیتی و جاسوسی شهربانی در تمام شئون زندگی سیاسی - اجتماعی و فردی مردم دخالت‌های ناروای پایان‌ناپذیری می‌کرد.

در دوره ریاست مختار، تشکیلات اداری و امنیتی شهربانی باز هم گسترش یافت و در شهرها و مناطق بیشتری دوایر شهربانی تأسیس شد.

در دوره رکن‌الدین مختار، فشار شهربانی و اداره سیاسی آن بر مخالفان سیاسی گسترش یافت و نظم قبرستانی کم‌نظیری در کشور ایجاد شد. در همین دوره بود که برخی از مهمترین رجال مغضوب کشور به دستور مستقیم شاه و مختار و توسط مأموران اداره سیاسی و آگاهی شهربانی به قتل رسیدند و مخالفان رضاشاه تحت تعقیب قرار گرفته و بیش از پیش منزوی شدند.

در دوره مختار اداره نگارشات شهربانی که مسئول سانسور نشریات؛ کتاب و روزنامه‌ها بود بر شدت عمل خود افزود و مطبوعات و قلم را به کلی از اعتبار



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

انداخت. در این دوره سانسور و ممیزی به نهایت رسید، تا جایی که حتی تمام مکاتبات و نامه‌های شخصی مردم با همکاری کارمندان اداره پست خوانده می‌شد. مأموران آگاهی و اداره تأمینات شهربانی مراقبت شدیدی بر باجه‌های پستی و فرستندگان و گیرندگان مراسلات و نامه‌ها داشتند تا هرگاه مطلبی حاکی از مخالفت با حکومت در آنها یافت شود، عاملین را تحت تعقیب قرار داده، مجازات کنند.

انگلیسیها، که خود پایه‌گذار سلطنت پهلوی بودند گرایش چندانی به آموزش نیروهای اطلاعاتی و امنیتی رضاخان نشان ندادند. با این حال، بسیار مایل بودند از همان آغاز، دستگاه امنیتی و شهربانی رضاخان در سرکوب مخالفان سیاسی بکوشد و «به فعالیتهای سیاسی مضر رسیدگی کند». نیروهای اطلاعاتی و امنیتی که در ایران دوره رضاشاه حضور داشتند ترجیح می‌دادند در بسیاری موارد خود مستقیماً در امور اطلاعاتی - امنیتی دخالت کنند و در کشف توطئه‌های سیاسی رضاخان را یاری نمایند. حسین فردوست نقش فرانسویان را بیش از انگلیسیان در شکل‌گیری دستگاه اطلاعاتی، جاسوسی و ضداطلاعاتی دوران رضاشاه مؤثر می‌داند و ترجیح می‌دهد فرانسویان را پایه‌گذار و «بنیانگذار دستگاه اطلاعاتی در ایران» معرفی کند. بنابراین، دستگاه اطلاعاتی - امنیتی و کارآگاهی رضاشاه، بدون اینکه از آموزشهای لازم اطلاعاتی و پلیسی برخوردار باشد، مجموعه‌ای از نیروهای نامتجانس را تشکیل می‌داد که مهمترین وظیفه آن وحشت‌آفرینی در نقاط مختلف کشور و سرکوب شدید مخالفان بود تا رضاشاه در راستای نقض هر چه بیشتر دستاوردهای مشروطیت و پایمال کردن حقوق اساسی مخالفان سیاسی، اجتماعی و مذهبی آسوده‌تر گام بردارد. بیشترین فعالیت اداره تأمینات و پلیس سیاسی رضاشاه در سرکوب گروههای زیر متمرکز شد:



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

۱. دارندگان اندیشه مشروطه‌خواهی که، با کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و قدرت‌یابی و صعود نهایی رضاشاه به تخت سلطنت، دستاوردهای دوران مشروطیت را محکوم به زوال می‌دانستند؛

۲. روحانیان و علمای مذهبی (اسلامی) که، علاوه بر علایق سیاسی، آشکارا نظاره‌گر دین‌زدایی و ایجاد محدودیت برای استقلال روحانیان و علما از سوی او بودند؛

۳. رجال و سیاستمداران و کارگزاران دولتی، حکومتی و نظامی که با وجود اعلام وفاداری نسبت به رضاشاه و خدمت در مجموعه حاکمیت، همواره مورد سوءظن و خشم رضاشاه بودند، در حالی که رضاشاه، در واقع و یا در دنیای خیال، تصور می‌کرد هر آن ممکن است از سوی آنان توطئه‌ای بر ضد او در حال شکل‌گیری باشد. این گروه از رجال و کارگزاران نیز دائماً در بیم و هراس از رضاشاه و دستگاه مخوف اطلاعاتی - امنیتی به سر می‌بردند؛

۴. مدیران و تحریریه مطبوعات و نویسندگان کتابها و نشریات که از همان نخستین ماههای کودتای سوم اسفند تحت شدیدترین سانسورها و نظارتهای نظمی (شهربانی) قرار گرفتند و این روند تا پایان دوران سلطنت رضاشاه ادامه یافت؛

۵. ایلات و عشایر که بلافاصله پس از کودتا سرکوب آنان آغاز شد و تا پایان دوران سلطنت رضاشاه همواره از مهمترین دغدغه‌های او به شمار می‌رفتند؛

۶. در نهایت، عامه مردم که همواره تحت مراقبت شهربانی قرار داشتند و هرگز از آزارهای مأموران فاسد آن آسوده نبودند.

شکل‌گیری و انسجام نهایی دستگاه اطلاعاتی و پلیس سیاسی رضاشاه مدتها به طول انجامید. اما دستگاه خبرچینی و جاسوسی او از طریق نظمی (شهربانی) از همان آغازین سالهای کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ فعال بود و مأموران مخفی و جاسوسان پرشمار آن، مردم را تحت مراقبتهای شدید قرار می‌دادند. با تمام این احوال، دستگاه اطلاعاتی شهربانی و اداره تأمینات آن تا دوران ریاست آیرم تکمیل نشد. در



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly



دوره آیرم بود که دایره‌ای ویژه، که به زودی سایر فعالیتهای شهربانی را تحت الشعاع قرار داد، تحت عنوان اداره سیاسی تشکیل شد که از آن تحت عناوین «اداره تأمینات»، «پلیس سیاسی» و «اداره آگاهی» نیز یاد شده است. تمام این عناوین به دایره ویژه شهربانی که وظیفه اساسی آن تعقیب و سرکوب مخالفان سیاسی رضاشاه بود اطلاق می‌شد. اداره آگاهی شهربانی در دوره آیرم مأموران بسیاری به خدمت گرفت و آنها را در مناطق مختلف جامعه پراکند. بدین ترتیب تمام دوایر دولتی، وزارتخانه‌ها، مجلس شورای ملی و غیره مملو از جاسوسانی شد که همه روزه گزارشهایی تهیه کرده و برای ریاست شهربانی ارسال می‌کردند. بر اساس بسیاری از همان گزارشهای مخفیانه، که در موارد متعدد چندان هم حقیقت نداشت، مخالفان حکومت و نیز رقبا و دشمنان شخصی ریاست شهربانی و رضاشاه تحت تعقیب قرار گرفته، مجازات می‌شدند. بسیاری از رجال درجه اول کشور عمدتاً بر اساس گزارشهای مخفیانه اداره سیاسی شهربانی مقصر شناخته شده، محاکمه و مجازات می‌شدند.

پلیس سیاسی، دامنه فعالیت‌های خود را تا خصوصی‌ترین مسائل زندگی مردم گسترده بود. حتی نامه‌های پستی و مراسلات شهروندان معمولی نیز از سوی مأموران و خبرچینان شهربانی، که در ادارات و دوایر مختلف پست حضور داشتند، خوانده می‌شد؛ نیز کسانی که می‌خواستند مسافرت‌های بین شهری انجام دهند مجبور بودند از اداره سیاسی شهربانی جواز دریافت کنند. پرونده‌سازها و پاپوش‌دوزهای مکرر پلیس سیاسی شهربانی در دوره آیرم افزایش چشمگیری یافت و افراد بسیاری، صرفاً در نتیجه پرونده‌سازها و نیز جرم‌تراشهای پلیس سیاسی و اداره تأمینات گرفتار شده از هستی ساقط می‌شدند.

بدین ترتیب، تقریباً تمامی رجال، شخصیتها، نمایندگان مجلس شورای ملی، افراد بانفوذ و صاحب مقام، صاحبان حرفه‌ها و مشاغل تجاری و اقتصادی و تمام کسانی که سری در میان سرها داشتند پرونده‌هایی در نزد آیرم و اداره تأمینات و آگاهی او داشتند و او هرگاه اراده می‌کرد به وسیله همین پرونده‌سازهای عمدتاً جعلی و



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

ساختگی فرد مورد نظر را به خاک سیاه می‌نشانید؛ این پرونده‌سازیه‌ها، در عین حال، راهی پرسود برای ثروت‌اندوزی آیرم و رؤسای وقت شهربانی بود. بسیاری از دارندگان پرونده سیاسی در شهربانی مبالغی کلان و یا اموال و داراییهای غیرمنقول بسیاری در ازاء مطرح نشدن آن، به رئیس شهربانی می‌پرداختند تا از عقوبت فرجام خلاصی یابند.

پس از پایان دوران ریاست آیرم بر شهربانی و انتصاب رکن‌الدین مختار به جای او، اداره تأمینات و پلیس سیاسی باز هم حیطه فعالیت و عمل خود را گسترش داد. تعداد کارآگاهان و افسران اطلاعاتی بیشتر شد و شمار جاسوسان و خبرچینان به «شمار ستارگان آسمان!!» افزایش یافت. جو بدبینی در میان مردم و ترس و نگرانی دائمی از خبرچینان شهربانی همگانی شد. علاوه بر مخالفان سیاسی و تمام کسانی که گمان مخالفت درباره آنان می‌رفت، تمام رجال، شخصیتها و کارگزاران دولت و حکومت نیز در سیطره جاسوسان و خبرچینان اداره تأمینات (آگاهی) قرار گرفتند و خوش‌شانس‌ترین آنان کسی بود که گزارش کمتر مغرضانه‌تری درباره او تدوین و به رؤسای شهربانی تسلیم می‌شد. در دوران مختاری، دستگاه دادگستری و وزارت عدلیه، بیش از پیش، تحت سیطره شهربانی و اداره سیاسی آن قرار گرفت و بر اساس پرونده‌های تنظیمی شهربانی بود که بیشتر محاکمه شونده‌گان در دادگستری محکوم می‌شدند. اصولاً قضات و وزارت عدلیه چاره‌ای جز پذیرش دیدگاههای شهربانی نداشتند. مانند دوران آیرم، در دوره مختاری هم پرونده‌سازی برای رجال و شخصیتهای کوچک و بزرگ کشور، از امور جاری اداره تأمینات شهربانی محسوب می‌شد و رجال کشور در دواير مختلف حکومتی و دولتی از اداره تأمینات (آگاهی) شهربانی سخت در هراس بودند. در دوران ریاست مختاری، علاوه بر رجال کشوری، افسران و فرماندهان نظامی نیز، با شیوه‌هایی خاص، تحت مراقبت و کنترل کارآگاهان و جاسوسان اداره تأمینات قرار گرفتند.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

در همان حال، در دوران مختاری هم پرونده‌سازیه‌های جعلی و پاپوش دوزی درباره اتباع کشور بسیار رایج بود و مأمورین تأمینات شهربانی به صرف مظنون شدن به افراد، آنان را بازداشت می‌کردند و مدتها تحت آزار و شکنجه قرار می‌دادند.

در شهربانی دوره رضاشاه اداره ویژه‌ای برای کسب اطلاعات و اخبار سری و پنهانی از کشورها و منابع خارجی پیش‌بینی نشده بود. اصولاً در دوره رضاشاه تشکیلاتی سازمان یافته، که امور مربوط به ضدجاسوسی و عملیات پنهانی اطلاعاتی در خارج از کشور را سازماندهی کند و به انجام رساند، وجود نداشت. با این حال، شهربانی در ضمن اموری که در مورد امنیت داخلی انجام می‌داد، در زمینه اطلاعات خارجی و مسائل ضدجاسوسی نیز فعالیتهای اندک و پراکنده داشت. فعالیتهای پراکنده ضداطلاعاتی شهربانی نیز عمدتاً در درون مرزهای جغرافیایی و سیاسی کشور صورت می‌گرفت و به ندرت مأموران اطلاعاتی و امنیتی این تشکیلات در خارج از مرزهای کشور فعالیت داشتند. شهربانی دوران رضاشاه نفوذ چندانی در کشورهای خارجی نداشت و اساساً هیچ‌گاه به درجه‌ای از اعتبار و اهمیت اطلاعاتی و ضدجاسوسی دست نیافت که قادر باشد حیطه فعالیتهایش را به خارج از مرزهای کشور گسترش دهد؛ و یا حتی از سوی سرویسهای اطلاعاتی و امنیتی مختلف جهان، از جمله انگلستان، مورد توجه قرار گیرد. بسیاری از اخبار و اطلاعات امنیتی و جاسوسی خارجی از طریق سفارتخانه‌ها و نمایندگیهای سیاسی رضاخان از کشورهای خارجی برای مسئولان امر ارسال می‌شد که «طبعاً کیفیت بسیار نازلی داشت». علاوه بر آن، وظیفه اصلی رکن ۲ نیز در ارتش «ضداطلاعات» بود، اما این اداره هم هیچگاه نتوانست چنانکه باید، وظیفه‌اش را به انجام رساند. فقط در واپسین سالهای سلطنت رضاشاه، افسرانی از فرانسه برای آموزش فعالیتهای ضدجاسوسی به ایران فراخوانده شدند؛ اما نتیجه نهایی اقدامات آنان قابل توجه نبود.

انگلیسیان هم، که رضاخان را به قدرت رسانیده بودند، هرگز درصدد برنیامدند تشکیلات اطلاعاتی و ضدجاسوسی قابل توجهی برای او سازماندهی کنند. ترجیح می‌دادند مستقیماً و از طریق مأموران اطلاعاتی خود این مهم را انجام دهند و اساساً



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

اعتباری برای شهربانی و دستگاههای امنیتی و اطلاعاتی رضاخان قائل نشدند. به عقیده آنان تشکیلاتی نظیر شهربانی صرفاً در جهت سرکوب قهرآمیز و غیرانسانی (آن هم به شیوه‌های سنتی و عقب‌مانده) اتباع کشور می‌توانست کارآیی داشته باشد.

دستگاه شهربانی، که تشکیلات آن پس از کودتا به سرعت رشد یافت، هیچگاه به حقوق فردی، اجتماعی و سیاسی ایرانیان توجهی نشان نداد و چنانکه دلخواه رضاخان بود هدف خود را سرکوب شدید مردم و ایجاد رعب و وحشتی وصف‌ناپذیر در کشور قرار داد و در این مقصود البته به موفقیت‌های قابل توجهی نیز دست یافت. در همان حال، قدرت شهربانی در سراسر کشور رشدی سرطانی یافت، فساد در درون آن افزایش چشمگیری پیدا کرد و در آن میان رؤسای شهربانی بیش از دیگران در این فساد اقتصادی و اجتماعی غوطه‌ور شدند.

دزدی، جنایت، قتل، آدم‌ربایی، رشوه، اختلاس، غصب اموال مردم، تجاوز به نوامیس عمومی و ... در میان کارکنان شهربانی رایج شد. مردم، در نتیجه اعمال غیراصولی و ضدانسانی شهربانی از حقوق فردی و اجتماعی محروم شدند و به تدریج تمام مخالفتها در نطفه خفه شد. منتقدین و دلسوزان جامعه که از بیم جان و مالشان، همواره در تیررس تجاوزات شهربانی بودند، تا پایان دوران سلطنت رضاشاه لب فرو بسته و یا به جرم «تشویش اذهان عمومی» و «خلل در نظم کشور» دستگیر و تحت شدیدترین مجازاتها قرار گرفتند و حتی به قتل رسیدند تا عبرتی برای دیگران باشد. بیم و هراس و دلهره همیشگی از تعقیب و مراقبت‌های تمام‌نشدهی مأموران پر شمار ولی فاسد و کم‌سواد که بر شیوه‌های سنتی و عقب‌مانده تکیه داشتند، در میان جامعه فراگیر شد. در همان حال وجدان عمومی جامعه سخت ضربه دید و روح بدبینی و بی‌اعتمادی در سراسر کشور سایه افکند و جامعه ایرانی به سرعت از مسیر پویای اجتماعی و سیاسی منحرف شد.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

در کنار آن، فساد اخلاقی و ابتذال فرهنگی، اجتماعی از سوی دستگاه حاکمیت تشویق می‌شد. روسپیگری، خرید و فروش و مصرف گسترده مواد مخدر که بسیاری از مأموران و افسران بلندپایه شهربانی نیز گرفتار آن بودند، در جامعه شیوع داشت. بدین ترتیب، شهربانی در حیطه عمل، چنان فضاحتی به بار آورد که نه تنها مخالفان سیاسی رضاشاه بلکه حتی مهمترین افراد، رجال و شخصیت‌های کشور نیز که به حکومت وفادار بودند، نفرت شدیدی از آن پیدا کردند. این نفرت که با عزل هر یک از رؤسای وقت شهربانی - به دستور رضاشاه - و تنبیه احتمالی وی، موجی از خوشحالی (البته پنهانی) در سطح جامعه پدید می‌آورد، حاکی از اوج فساد و خفقان حاکم بر آن دستگاه بود که گمان می‌رفت با برکناری و تنبیه رؤسای آن، اندکی از آسیب‌های وارده بر جامعه التیام یابد.

در دوران رضاشاه دستگاه مهیب شهربانی کرامت انسانی را مورد تعرض قرار داد و آن را تحقیر کرد. بدین ترتیب، ملتی که در آغاز قرن بیستم با انقلاب مشروطیت پیشگام تمام ملل آسیایی در پایان دادن به روش استبدادی حکومت بود، اندکی پس از آن گرفتار رژیم خشن رضاشاه و شهربانی مخوف او شد و مورد شدیدترین تحقیرها و اهانتها قرار گرفت. برجسته‌ترین رجال و علمای سیاسی - مذهبی کشور با روشهایی بس ناجوانمردانه و غیرانسانی از عرصه سیاسی - اجتماعی کشور حذف شدند. شهربانی به «دستگاه غلام‌سازی» تبدیل شده بود تا صدای اعتراض هر انسان آزادبخواه و وطن‌پرستی را در گلو خفه کند و افراد پاکدامن و درستکار را از عرصه زندگی اجتماعی و سیاسی ریشه کن سازد. منشأ همه این فساد رفتار در شهربانی و سایر مراجع حکومتی و دولتی، شخص رضاشاه بود و بس.

فساد شهربانی رضاشاه در سطوح و جوانب مختلف نمودار فسادی بود که مجموعه حاکمیت را دربر گرفته بود. در این میان شهربانی مظهر این فساد بود. رضاشاه هم بارها گفته بود: «نظمیه یعنی من» و این خود حاکی از نگاه ویژه شخص اول مملکت نسبت به روش ویژه حکومتداری بود. بدین ترتیب، رضاشاه بسیار مشعوف بود که «سازمان شهربانی به صورت دستگاه میرغصبی تا حد شقاوت» عمل می‌کند تا او



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بتواند بدون توجه به معیارهای انسانی و منطقی، به روشهای استبدادی، بر حکومت پوشالی خود ادامه دهد. آگاهان به امور در آن دوره، تردیدی نداشتند که بخش اعظم قدرت و اعتبار رضاشاه تنها به روشهای خشن «دستگاه دژخیمی شهربانی‌اش» بستگی دارد.

رضاشاه همیشه نسبت به تمام کارگزاران حکومت سوءظن داشت. دست کم، رجال و کارگزاران لشکری و کشوری درجه اول را در زمره کسانی می‌دانست که لزوماً باید به طور دائم مراقبت و کنترل شوند و رفتار و کردارشان زیر ذره‌بین گزارشگران معتمد قرار گیرد. به نظر می‌رسد در حکومت رضاشاه تمام مردم در زمره دشمنان و مخالفان او قرار گرفته باشند، بی‌آنکه هیچگاه مخالفت آنان به اثبات رسیده باشد.

شهربانی و اداره تأمینات (آگاهی) آن، مسئول مستقیم مراقبتهای سیاسی و سرکوب مخالفان رضاشاه بود و شهربانی همچنانکه خواست رضاشاه بود، این مهم را به انجام رسانید. با این حال، فقط در اوایل دوران ریاست آیرم بر شهربانی بود که «قانون مجازات مقدمین علیه امنیت کشور» - ۲۲ خرداد ۱۳۱۰ - در مجلس شورای ملی تحت کنترل رضاشاه به تصویب رسید تا روند سرکوب مخالفان سیاسی و منتقدان روش استبدادی حکومت رضاشاه نظام‌مند و قانونی جلوه‌گر شود. «با دستاویز به این قانون بسیاری گرفتار و افرادی بی‌گناه در دادگاههای نظامی محکوم و معدوم شدند».

دستگاه قضایی و دادگستری دوران رضاشاه، نظیر تمام زیرمجموعه‌های دیگر حاکمیت، از استقلال لازم برای محاکمه و رسیدگی عادلانه به پرونده‌ها و جرایم سیاسی برخوردار نبود. وزارت عدلیه (دادگستری) آن روزگار صرفاً در چارچوب نظرات و خواسته‌های رضاشاه و بازوی اجرایی قدرت او، شهربانی و اداره تأمینات آن، قضاوت کرده و حکم صادر می‌کرد. اما در واقع امر، جریان رسیدگی به پرونده‌هایی که به دستگاه دادگستری ارجاع می‌شد مسیری معکوس داشت؛ به عبارت دیگر، وزارت عدلیه (= دادگستری) صرفاً مجاز بود حکمی را صادر کند که



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

پیشاپیش شهربانی رضاشاه اراده کرده بود. در واقع، بسیاری از پرونده‌ها و مدارک جرمی که از سوی شهربانی برای رسیدگی و صدور رأی قانونی به وزارت عدلیه ارجاع می‌شد عاری از واقعیت و حقیقت بود و هرگاه تشکیلات مستقلی بر آن می‌شد تا صحت این پرونده‌ها را بررسی کند، محمل منطقی برای اثبات ادعای شهربانی یافت نمی‌شد. بدین ترتیب، بسیاری از متهمان سیاسی صرفاً در نتیجه پرونده‌سازیها و دروغ‌پردازیهای مأموران و گزارشگران اداره تأمینات و جاسوسان مغرض و یا بی‌اطلاع و نادان آن، محاکمه و محکوم می‌شدند. به تدریج، وزارت عدلیه در برابر خواسته و اراده شهربانی سر تسلیم فرود آورد و صرفاً به مجری دستورهای رؤسای شهربانی تبدیل شد تا بر جنایات و ستم‌های آن صورتی قانونی دهد. به ندرت امکان داشت دستگاه قضایی، گزارشها و پرونده‌های تنظیمی شهربانی را مورد تردید قرار دهد و در پی صحت و سقم آن باشد.

شهربانی رضاشاه در روند رسیدگی قضایی به پرونده‌های متهمان، آشکارا به حدی تهدیدآمیز عمل می‌کرد که وکلای وقت دادگستری جرأت پذیرفتن وکالت پرونده‌های ارجاعی سیاسی را نداشتند و نمی‌توانستند از حقوق موکلان خود، چنانکه قانون اجازه می‌داد، دفاع کنند. پرونده تعدادی از متهمان، با وجود تبرئه در دادگستری، با اعتراض رؤسای شهربانی نزد رضاشاه، بار دیگر به جریان می‌افتاد و بدون اینکه جرم آنان ثابت شده باشد، مدتها در زندان باقی می‌ماندند؛ حتی پس از پایان دوران محکومیت باز هم از زندان خلاصی نداشتند.

در موارد متعددی تنها به صرف بدگمانی شهربانی به افراد، آنان را بازداشت می‌کردند. افراد بدون اینکه در دادگستری و محاکم قضایی محاکمه شوند، سالها در زندان و بازداشت نگهداری می‌شدند؛ و با آنکه موارد اتهامی آنان هرگز به اثبات نمی‌رسید، شهربانی و اداره سیاسی آن به دلایلی کاملاً بی‌اساس از آزادی آنان جلوگیری می‌کرد.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

پایه‌های قدرت سیاسی رضاخان از همان آغاز کودتا با خونریزی و قتل مخالفان سیاسی او، که عموماً از آزادیخواهان و مشروطه‌طلبان بودند، استوار شد. او، در اولین اقدام، مخالفان خود را در مجلس شورای ملی، هدف قرار داد تا مدافعان قانون اساسی و طرفداران نظم قانونی را در کشور از سر راه بردارد و در همان حال با آغاز زود هنگام ترور و قتل‌های سیاسی پیدا و پنهان، نشان داد که در راه فاجعه‌آمیزی که گام نهاده، جدیتی تام دارد.

تعداد کسانی که توسط شهربانی مخوف و فاسد رضاشاه به قتل رسیدند هیچگاه معلوم نشده است. آماري هم در این باره تهیه نشده که تعداد دقیق قربانیان آن دوره را بشناساند. برخی منابع حدود ۲۴۰۰۰ نفر را آمار داده‌اند. اگر این گونه آمارها گوشه‌هایی از حقایق امر باشد پس تعداد کسان گمنام و کمتر شناخته شده‌ای که به سبب مخالفت با دیکتاتور، در اثر ستمکاری کارگزاران پر شمار و فاسد او جان خود را از دست داده‌اند بسیار بیشتر از کسانی است که تاریخ درباره آنان اسنادی ارائه داده است.

علاوه بر مأمورانی از شهربانی که تخصص آنها سم خوراندن و یا خفه کردن کسانی بود که به دستور رضاشاه و ریاست شهربانی دیگر ضرورتی به زنده ماندن آنها احساس نمی‌شد، روش آسان‌تری هم برای از میان برداشتن و به قتل رسانیدن مخالفان وجود داشت و آن بهره‌گیری از تخصص پزشکانی ماهر و حاذق در تزریق آمپول هوا و نظیر آن به بخت‌برگشتگان سیاسی و نیز غیرسیاسی در بیمارستان شهربانی و یا محلی دیگر بود. در تمام دوران سلطنت مخوف رضاشاه، دست کم، دو تن را می‌شناسیم که به همین عنوان نام‌آور شدند. اولین آنها دکتر علیم‌الدوله و دومین آنها پزشک احمدی بود. پزشک احمدی (که پیش از آن شاگرد دوا فروش بود)، طی دوران ریاست مختاری بر شهربانی، قتل درمانی مخالفان را برعهده داشت و در این وظیفه خطیر بسیار هم با موفقیت عمل می‌کرد.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly



شهربانی و مأموران ستمکار آن در غصب اموال و داراییهای مردم به نفع رضاشاه نقش درجه اول داشتند. همچنین بسیاری از امیران ارتش و شهربانی نیز با سوءاستفاده از قدرت و نفوذی که داشتند در جمع‌آوری ثروت و مکنت پای در جای پای رضاشاه ارباب کل نهادند. در این میان، ثروت‌اندوزیهای سرلشکر امیرحسین آیرم و کسب داراییهای غیرقانونی توسط او بیش از سایر رؤسای شهربانی نمود یافت. از اینها که بگذریم، شهربانی و رؤسای وقت از همان دوران ریاست درگاهی تا واپسین ماههای سقوط رضاشاه، که مختاری بر شهربانی حکمرانی می‌کرد، برای ثروت‌اندوزی شاه و غصب اموال و داراییهای مردم، از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کردند. بی‌جهت نبود که در زندان قصر «قسمتی بود که اطاق قباله نامیده می‌شد و هرگاه زمینداران یا زندانیان دیگر مالک املاکی بودند که مورد توجه کارپردازان اداره املاک اختصاصی قرار می‌گرفت و آنها حاضر نبودند آنها را تقدیم» نمایند، در آن بخش محبوس می‌شدند و در نهایت البته با پذیراییهای مفصلی! که از سوی شکنجه‌گران شهربانی از آنان صورت می‌گرفت قباله از پیش تنظیم شده را با رغبت تمام به نام اعلیحضرت همایونی واگذار کرده امضا می‌نمودند. بدین ترتیب، با اعمال فشار و تهدیدهای پایان‌ناپذیر مأموران شهربانی، بسیاری از ملاکان و زمینداران، به‌ویژه در مناطق شمالی و سایر بخشهای حاصلخیز کشور، مجبور شدند حداقل بخشی از داراییها و املاک خود را به رضاشاه واگذار کنند و یا به رسم انعام و چشم روشنی، به ولیعهد و نظایر آن پیشکش نمایند. همچنین بسیاری از مردم را مجبور می‌کردند املاک خود را با نازل‌ترین قیمت به اعلیحضرت رضاشاه بفروشند و هرگاه کسانی حاضر نمی‌شدند در این نقل و انتقالات همکاری! لازم را با مأموران شهربانی و سایر مراجع قانونی! کشور داشته باشند، زندان، شکنجه و احتمالاً قتل و نابودی در انتظارشان بود.

با آغاز سلطنت رضاشاه، مطبوعات سیاسی از عرصه کشور رخت بربستند و کنترل سانسورچیان شهربانی بر مطبوعات بسیار سخت شد. از آن پس فقط نشریاتی ادامه حیات یافتند که در ستایش از رضاشاه و سیاستهای او گوی سبقت و رقابت را از



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

یکدیگر می‌ربودند. به تدریج تمامی نثریات دولتی شدند و محتوای آنها خالی از مطالب خواندنی و جالب توجه شد، به ویژه، مسائل سیاسی داخلی دیگر جایی در مطبوعات نداشت. در همان حال، مراجع دولتی و مجلس نیز دیگر هرگز جرأت نکردند دربارهٔ مطبوعات و سانسور اخباری که بر آن حاکم بود سخنی به میان آورند.

در دوره رضاخان کشور فاقد دستگاه ضداطلاعاتی و جاسوسی قابل توجهی بود. اما اینتلیجنس سرویس که از دوران قاجار مأموران بسیاری در کشور داشت نفوذش را در دوره رضاشاه گسترش داد. دستگاه اطلاعاتی انگلستان در ایران دوره رضاشاه عمدتاً برای کنترل فعالیتهای آلمانیها فعال بود که، در نهایت، در جنگ جهانی اول به تدریج در بخشهای مختلف اقتصادی - تجاری و البته سیاسی کشور نفوذ داشتند. همچنین تعداد قابل توجهی آلمانی در پوششهای مختلف اقتصادی و دیپلماتیک در ایران فعالیت می‌کردند. پس از پایان جنگ جهانی اول و هم‌زمان با قدرت‌یابی رضاخان در ایران، آلمانیها باز هم بر نفوذ خود در ایران افزودند. انگلستان، که در آن روزگار اصلی‌ترین رقیب و دشمن آلمانیها محسوب می‌شد، نیروهای اطلاعاتی و امنیتی خود را بیش از پیش در ایران فعال کرد تا علاوه بر امور جاری اطلاعاتی و جاسوسی، رقباي آلمانی خود را در ایران کنترل کند. بدین ترتیب، دستگاه اطلاعاتی - امنیتی انگلستان از پرنفوذترین سرویسهای اطلاعاتی بیگانه در ایران آن دوره بود که علاوه بر تهران، در سایر شهرها و مناطق حساس ایران هم مأمورانی با پوششهای مختلف اقتصادی، تجاری، دیپلماتیک و غیره داشت؛ البته سرویس اطلاعاتی انگلستان نفوذ دیرپایی در ایران داشت.

پس از انگلستان، شوروی در ایران دارای نفوذ اطلاعاتی - جاسوسی چشمگیری بود. این کشور هم از اوایل دوران قاجار در ایران نفوذ یافت و مأموران اطلاعاتی - امنیتی آن هم، پا به پای سایر عوامل این کشور در ایران، فعال بودند. با سقوط دولت تزاری و جایگزینی رژیم کمونیستی در شوروی، رهبران رژیم جدید، علایق اقتصادی، سیاسی و اطلاعاتی خود را باز هم در ایران دنبال کردند و مأموران



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بسیاری از دستگاه اطلاعاتی و جاسوسی آن در پوششهای مختلف سیاسی، دیپلماتیک، اقتصادی و غیره در دوران رضاشاه فعالیت داشتند. گو اینکه در آغاز امر میان سرویسهای اطلاعاتی انگلیس و شوروی در ایران دوره رضاشاه رقابت شدیدی وجود داشت اما پس از حمله آلمانها به شوروی و پیوستن آن کشور به صف متفقین، همکاری سرویس اطلاعاتی شوروی و انگلستان در ایران علیه آلمانها آغاز شد.

آلمانها حداقل از زمان جنگ جهانی اول، در ایران نفوذ قابل توجهی به دست آورده بودند و در دوران جنگ جهانی اول، مأموران اطلاعاتی آلمان در بخشهای مختلف با انگلیسیها و روسها رقابت چشمگیری داشتند. این رقابتها پس از آغاز سلطنت رضاشاه باز هم افزایش یافت و پس از آن، شمار بسیاری از نیروهای اطلاعاتی آلمان با پوششهای مختلف روانه ایران شدند. فعالیت نیروهای اطلاعاتی آلمان در ایران با آغاز جنگ جهانی دوم نمود بیشتری یافت و این خود بهانه‌ای شد برای دخالتهای هر چه بیشتر انگلیسیها و روسها در ایران، که در نهایت به سقوط رضاشاه انجامید. متفقین معتقد بودند حضور گسترده مأموران آلمانی در ایران، اصل بی طرفی ایران را در جنگ جهانی دوم نقض کرده و از رضاشاه خواستند آلمانها را اخراج کند. گفته شده که مأموران اطلاعاتی آلمان در ایران در مسائل جاسوسی و سیاسی، ارتباطاتی نیز با رضاشاه داشتند و یکی از توطئه‌هایی که بر ضد او چیده شده بود با اطلاع‌رسانی به موقع دستگاه اطلاعاتی آلمان ناکام ماند.

به هر حال، متفقین که قصد داشتند با اشغال ایران ارتباط مستقیمی بین شوروی و خلیج فارس برقرار سازند، در نهایت، حضور گسترده ستون پنجم آلمان را ایران دستاویزی برای این اقدام تجاوزکارانه قرار دادند.

منبع: مظفر شاهدهی، ساواک، موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، بهار ۱۳۸۸ ص

۳۰ تا ۴۵



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

## زمینه سازی های لازم برای کودتای ۱۲۹۹



سید مصطفی تقوی

انگلیسیها، برخلاف همیشه که معمولاً درباره نامزدهای ریاست دولت با شاه به گفت و گو می نشستند و به گونه ای با هم به توافق می رسیدند، درباره کودتا و مجریان آن نخواستند هیچ کدام از رجال ایران و حتی شخص شاه در جریان امور آن قرار گیرد. اگرچه نرمن در دیدار با احمدشاه موافقت او را برای روی کار آوردن یک دولت مقتدر کسب کرده بود، اما آنها می دانستند که ممکن است شاه با افرادی که آنان برای رهبری دولت، جدید در نظر گرفته اند موافقت نکند و با بحران مواجه بشوند. از این رو، تصمیم گرفتند طوری اقدام کنند که فرصت هرگونه چانه زنی سیاسی را از شاه و رجال سیاسی کشور بگیرند و آنان را در برابر عمل انجام شده ای قرار دهند که جز پذیرش آن چاره ای نداشته باشند. آنچه به واقعه سوم اسفند ۱۲۹۹ ماهیت کودتایی می بخشد همین نحوه عمل سیاستمداران انگلیس است و اگر غیر از این بود، حداکثر، دولتی تحمیلی مانند دولتهای پیشین تلقی می



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

شد. به هر حال، وقوع کودتا و پذیرش آن، نیازمند ایجاد زمینه ذهنی مناسب در جامعه بود.

اوضاع عمومی جامعه ایران در آستانه کودتا در وضعیت مطلوبی نبود و زمینه های لازم برای پذیرش یک دگرگونی را نیز داشت. بر اثر تندیهای بی حساب، ضعف مدیریت و نداشتن برنامه های کاربردی برای اداره کشور، از انقلاب مشروطیت تا کودتای ۱۲۹۹، ۵۱ بار هیئت دولت تغییر کرد. مداخله روس و انگلیس در امور کشور، که از آغاز سلطنت قاجاریه شروع شده بود، همواره روزافزون بود و به ویژه در دوران جنگ جهانی اول به اشغال کشور و حضور نظامی آنان انجامید و بی ثباتی سیاسی و نابسامانی اقتصادی را شدت بخشید. به بیان دیگر، جامعه ایران ثمره آزادی ای را که مشروطه خواهان سکولار ادعای آن را داشتند، دید و اکنون خواهان نظم و امنیت و پیشرفت کشور بود. اما طبیعی است که این را از رجال اصیل خود می خواست و نه از دولتهای بیگانه. در چنین فضایی، نخبگان سیاسی کشور به شیوه های گوناگون به این بحران پاسخ می دادند. صرف نظر از رجالی که همواره در همه امور کشور منتظر تصمیم دولت انگلیس بودند، تعدادی در پی نیروی سومی بودند و در این راستا از دولت آلمان تمجید می کردند. ۲ نهضت‌هایی که در شمال به رهبری میرزا کوچک خان و در تبریز به رهبری شیخ محمد خیابانی رخ دادند نیز گونه دیگری از واکنش در برابر این بحران بودند. گروه دیگری از قبیل آیت الله مدرس و چند تن از رجال ملی به اصلاحات تدریجی معتقد بودند و در این راستا می کوشیدند. نکته شایان توجه آن است که سند و دلیلی در دست نیست که هیچ کدام از این پاسخها در بردارنده خطری برای تمامیت ارضی و استقلال ایران بوده باشند تا خود آنها و یا بزرگنمایی آنها توجیه کننده کودتا باشد. ۳ اما دولت انگلیس، به طور مستقیم و غیرمستقیم، می کوشید از هر گونه اقدام بومی و ملی برای اصلاح امور و به جریان افتادن فرایند رشد و توسعه به دست نیروهای اصیل جامعه جلوگیری کند تا سرانجام بتواند مفاد قرارداد را در قالب کودتا به عنوان پاسخ نابسامانیها بر جامعه تحمیل کند. البته آن دولت با شناختی که از رجال



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

ایران و گرایشهای سیاسی آنها داشت، می دانست که در جریان کودتا و تأسیس یک دیکتاتوری نظامی، از همکاری بخش قابل توجهی از مشروطه خواهان نیز بهره مند خواهد شد.

بزرگنمایی وخامت اوضاع کشور و ایجاد رعب و وحشت در دل شاه و رجال و جامعه، کارسازترین حربه بود. سوء استفاده از خطر شوروی برای ایران و بزرگنمایی آن یکی از این دستاویزها بود. دولت روسیه شوروی برای اینکه از خصومت دولت انگلیس و دولتهای انگلیس گرای ایرانی نسبت به خود بکاهد و آنان را وادار به نرمش و مسالمت در برابر انقلاب شوروی بنماید، حمله به شمال ایران به بهانه تعقیب افسران روسی ضد انقلاب، حمایت از جنگلیها و بلشویکهای شمال و تبلیغ این مسئله که ایران آماده انقلاب کمونیستی است را در دستور کار خود قرار داد.۴ بنابراین، در حالی که روسها از ترویج این دیدگاه، که جامعه ایران آماده پذیرش مرام آنهاست ناراضی نبودند، انگلیسیها هم از گسترش آن بهره برداری سیاسی می کردند. این در حالی بود که در همین مقطع تاریخی، اگرچه برخی از کمونیستهای روسیه بر این باور بودند که باید برای به راه انداختن یک انقلاب کمونیستی تلاش کرد، اما دیدگاه غالب و در عین حال رسمی که از طرف لنین و دیگر رهبران انقلاب شوروی پیگیری و اجرا می شد این بود که در شرق و از جمله در ایران، کمونیستهای محلی وظیفه دارند که، به جای مبارزه مستقیم برای کسب قدرت، از نهضتهای ملی بورژوا دمکراتیک حمایت کنند.۵ ارائه این دیدگاه از سوی لنین بدان علت بود که وی اصولاً تحقق انقلاب کمونیستی در این کشورها را غیرعملی می دید. به همین علت، رهبران شوروی هیچ تعهد ایدئولوژیکی برای حمله به تهران و استقرار حکومت کمونیستی در ایران احساس نمی کردند. در همین زمان، در بریتانیا هم، اگرچه دو جناح وزارت امور خارجه و وزارت جنگ بر خطر حمله شوروی به ایران تأکید داشتند و تنها اختلافشان بر سر آن بود که وزارت جنگ خواهان فراخوانی نیروهای نظامی انگلیس از ایران بود و وزارت خارجه خواهان باقی ماندن آن نیروها در ایران برای دفاع از منافع بریتانیا بود، اما سیر حوادث



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

نشان داد که آنان به این نتیجه رسیدند که « خلق و خوی ایرانی مستعد ویروس بلشویسم » نیست، و بنابراین، خطر حمله شوروی که اگرچه نباید از آن غافل ماند، اما جدی نیست. با وجود این، از القای خطر حمله شوروی و بلشویکها به شاه و رجال ایران و بزرگنمایی این خطر دریغ نداشتند.

برای بیشتر وخیم نشان دادن اوضاع کشور، اقدام پیش بینی نشده دیگری از سوی بانک شاهنشاهی صورت گرفت. ۷ این بانک در همین ایام به طور ناگهانی اعلام کرد که همه شعبه های خود در ایران و تهران را جمع می کند و از سپرده گذاران خواست تا نسبت به دریافت وجوه خود اقدام کنند. در پی آن شایع کردند که اتباع خارجی از ایران خارج خواهند شد. ۸ پیام این اقدامات و شایعات به جامعه ایرانی آن بود که خطر جدی است، بحران کشور به اوج رسیده و زندگی در آن غیرممکن است. برای تکمیل این جوسازی، در سطح جامعه و شهرها نیز آشوبها و اقدامات مشکوکی انجام می گرفت. ملک الشعراء بهار در این باره می نویسد: « در این موقع در شهر، آشوبهایی برپا و اجتماعات و هنگامه هایی دیده می شد که نه مربوط به دمکراتها بود و نه زیر سر اعتدالیون، و معلوم نبود از کجا آب می خورد

۹.؟!»

اگرچه در همان ایام هم معدودی از نخبگان سیاسی، انگیزه واقعی این گونه اقدامات را حدس می زدند و، به ویژه با توجه به حسن نیتی که دولت شوروی در مذاکره برای انعقاد قرارداد بین دو کشور از خود نشان می داد، خطر جدی از ناحیه آن دولت احساس نمی کردند، اما تبلیغات و اقدامات ذکر شده، در مجموع، کشور را ناامن و بی ثبات جلوه می داد، بر وحشت شاه و رجال کشور می افزود و افکار عمومی را آماده می ساخت تا در برابر آنچه به صورت کودتا در شرف وقوع بود، منفعل بمانند.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

۱. British Documents on Foreign Affairs Vol. 16. Doc. 421, Norman to .  
.Curzon, Jan. 15, 1921

۲. یحیی آرین پور. از صبا تا نیما. تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۵۷. ج ۲،  
صص ۳۳۲-۳۱۷

۳. چند تن از نویسندگان اوضاع ایران در آستانه کودتا را به گونه ای وحشت انگیز ترسیم می کنند که گویا هیچ راه حل اصلاحی در پیش پای ملت ایران وجود نداشت و کودتا، آن هم با همان شیوه و به وسیله همان مجریان، تنها اقدامی بود که ملت ایران می بایست انجام می داد. در این نوشته ها ضمن اینکه کودتا دارای پشتوانه وسیعی در میان طبقات مختلف جامعه وانمود می شود، هرگونه اختلاف و اصطکاک میان سران قبایل و عشایر با دولت مرکزی را، که در ساختار سیاسی- اجتماعی آن روز ایران امری طبیعی و معمولی بود، به عنوان ادله و نشانه های تلاشی و تجزیه کشور قلمداد می نماید. حال آنکه واقعیت امور غیر از این است و به نظر می رسد این گونه تحلیلها بیش از آنکه به تبیین کودتا بپردازند، توجیه کننده آن اند. برای آگاهی بیشتر در این باره، از میان نوشته های بسیار، برای نمونه، رک: غنی، پیشین، صص ۵-۲۲۴؛ زرگر، پیشین، صص ۶۰-۵۹ و ۹۴-۹۳

۴. پیترو آوری. تاریخ معاصر ایران از تأسیس تا انقراض سلسه قاجاریه، ج ۱، صص ۴۱۳ و ۴۲۲،

۵. هوشنگ صباحی. سیاست انگلیس و پادشاهی رضا شاه، ترجمه پروانه ستاری،  
(تهران، گفتار، ۱۳۷۹)، صص ۱۶۶

۶. همان، صص ۱۶۱





۷. این بانک که در سال ۱۲۶۸ ه.ش تأسیس شده بود و نزدیک به چهل سال، با اینکه مرکزش در خارج، مالکیت و مدیرانش خارجی و تابع مقررات خزانه داری دولت انگلیس بود، نه تنها بانک بازرگانی عمده کشور بود، بلکه بانک رسمی دولت نیز بود، بانک مرکزی ایران هم به شمار می رفت و حق انحصاری صدور اسکناس را هم داشت. بدین گونه، وسیله ای بود در خدمت اهداف سیاسی و اقتصادی دولت انگلیس در ایران. برای آگاهی بیشتر در این باره، رک:

Geoffrey Jones. The History of the British Bank of the Middle East. –  
Cambridge, Cambridge University Press. 1986

– حسین محبوبی اردکانی. تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران. تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۷. ج ۲.

– ع. دانش پور. بانک شاهنشاهی و امتیاز. تهران، بی نا، ۱۳۲۷

۸. یحیی دولت آبادی. حیات یحیی، پیشین، ج، ۴ ص ۲۰۰؛ مکی، تاریخ بیست ساله، ص ۱۴۱،

۹. بهار. تاریخ سیاسی، ج ۱، ص ۵۹.

موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

## سید ضیاء، مشروطه خواه کودتاچی



### محسن ردادی

سید ضیاء الدین طباطبایی از نخستین کسانی بوده که به خانه‌ی مرتجعین و مخالفان مشروطه بمب می انداخته است. او در دوران مشروطیت با انتشار مقاله‌های پر سرو صدا علیه شاه، مورد حمایت مشروطه خواهان قرار گرفت. زمانی که مشروطه خواهان دست به اسلحه بردند تا محمدعلی شاه را وادار به پذیرش خواسته‌های خود نمایند، سید ضیاء ۲۰ ساله، در نبرد پنج روزه‌ی تهران شرکت نمود و فرماندهی بخشی از مجاهدین مسلح را برعهده داشت.

سید ضیاء الدین طباطبایی که بعدها به "سید نعنا" معروف شد، در تابستان ۱۲۶۸ ه. ش در شیراز به دنیا آمد. (۱) پدر وی، "سید علی آقا یزدی" در جریان جنبش مشروطه به صف هواداران مشروطه پیوست و در زمان محمدعلی شاه قاجار و استبداد صغیر، به شهر ساری تبعید گردید. خود سید ضیاء، بسیار تندروتر از پدر بود و در پیگیری اهداف مشروطه خواهان، با جدیت تمام عمل می کرد.

او از نخستین کسانی بوده که به خانه‌ی مرتجعین و مخالفان مشروطه بمب می انداخته است. (۲) سید ضیاء در دوران مشروطیت با انتشار مقاله‌های پر سرو صدا



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

علیه شاه ، مورد حمایت مشروطه خواهان قرار گرفت . زمانی که مشروطه خواهان دست به اسلحه بردند تا محمدعلی شاه را وادار به پذیرش خواسته های خود نمایند ، سید ضیاء ۲۰ ساله ، در نبرد پنج روزهی تهران شرکت نمود و فرماندهی بخشی از مجاهدین مسلح را برعهده داشت. (۳)

نویسندگی و روزنامه نگاری تخصص سید ضیاء بود و همین امر موجب شد که انگلیس به سرعت او را در جهت منافع خود به کار بگیرند . انتشار روزنامه های متعدد کاری بود که سید ضیاء به خوبی آن را فرا گرفت . وی ، به نمایندگی از مطبوعات ایران ، در جشن تاجگذاری پادشاه انگلیس ( جرج پنجم ) شرکت کرد و پس از بازگشت به ایران ، معروفترین روزنامه ی خود یعنی روزنامه ی رعد را منتشر نمود .

سید ضیاء به عنوان یک روشنفکر طرفدار مشروطه ، ماهیت واقعی روشنفکری در ایران را به نمایش گذاشت . او در این روزنامه آشکارا از منافع انگلیس سخن می گفت و مانند یک انگلیسی واقعی ، به دشمنان بریتانیای کبیر می تاخت . روزنامه ی رعد از تشکیل پلیس جنوب توسط انگلیس و قرارداد ۱۹۱۹ ( اعلام رسمی تبدیل ایران به مستعمره ی انگلیس) با کمال جرأت حمایت نمود .

اقدامات سید ضیاء در حمایت از سیاستهای انگلیس ، به نگارش روزنامه ختم نمی شود . او با نظر سفارت انگلیس ، گروهی با نام " کمیته ی آهن " یا " کمیته ی زرگنده " ( به مناسبت قرار داشتن اقامتگاه تابستانی سفیر انگلیس در زرگنده ) تدارک دید که در عین پیگیری تصویب قرارداد ۱۹۱۹ ، در کار برنامه ریزی برای اجرای مطامع انگلستان بودند. (۴) این اقدامات سید ضیاء، او را در ردیف معتمدان انگلیس قرار داد و موجب شد در اجرای کودتای سوم اسفند، نقش کلیدی به او واگذار گردد. بین قرارداد ۱۹۱۹ و شکل گیری کودتای سوم اسفند، رابطه وجود دارد. قرارداد ۱۹۱۹ به واسطه ی مجاهدت شهید مدرس، به تصویب نرسید و علیرغم کوشش رجال و سیاستمداران طرفدار انگلیس، رد شد. بنابراین لازم بود برای تأمین منافع حیاتی انگلیس در ایران، چاره ای دیگر اندیشیده شود. لازم به ذکر است که در این سالها،



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

حکومت تزاری در روسیه ساقط شده بود و بولشویکها در شوروی چندان قدرت نگرفته بودند که خود را حریف انگلیس در ایران ببینند. بنابراین انگلیس می توانست با خیال راحت به اجرای نمایشنامه‌هایی بپردازد که کارگردانش فقط خودش بود.

اگرچه کودتا در ایران سابقه نداشت، بهترین و سریعترین روش برای جبران خسارت ناشی از عدم تصویب قرارداد ۱۹۱۹ به نظر می‌رسید. بنابراین انگلیس به سرعت دست به کار شد و پس از معین کردن مهره‌ی سیاسی (سیدضیاء) و نظامی (رضاخان میرپنج)، کودتای سوم حوت (اسفند) را به اجرا در آورد.

برای اجرای کودتا، پنج نفر با یکدیگر هم قسم شده پشت قرآن را هم مهر کردند. این پنج نفر عبارت بودند از: سیدضیاءالدین طباطبایی، رضاخان میرپنج، مازور مسعود خان، سرهنگ احمد آقاخان (امیر احمدی) و کلنل کاظم خان (سیاح). سیدضیاءالدین هنگام طرح اعتبارنامه‌اش در مجلس دوره‌ی چهاردهم این واقعه را چنین روایت کرده است:

دو روز پیش از کودتا من رفتم به شاه‌آباد جلسه‌ای تشکیل شد در شاه‌آباد از بنده و آقای رضاخان میرپنج و .... من آنها را دیدم. چه دیدم و چه صحبت کردیم و چه تصمیم گرفتیم، از اسرار ماست. (۵) این اسرار احتمالاً مربوط به نقش انگلیس در جمع آوری این افراد و قول و قرارهای آنها با فیر انگلیس است.

پس از کودتا، سیدضیاء دستخط نخست وزیری خود را از شاه دریافت کرد و کابینه تشکیل داد. این کابینه در همان زمان به کابینه‌ی سیاه مشهور شد. روشنفکران طرفدار انگلیس از این کابینه به شدت حمایت نمودند. مدح سیدضیاء در اشعار روشنفکران این دوره به چشم می‌خورد. عارف قزوینی (که در میان روشنفکران به شهید معروف است) پس از سقوط کابینه‌ی سیاه چنین سرود:

"ای دست حق پشت و پناهِت باز آ،

قربان کابینه سیاهت باز آ."



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

عشقی هم غزلها و قطعات در مدح سیدضیا داشت از جمله در مستزاد "دیدنی چه خبر بود" که برای مجلس چهارم ساخت، گفته است:

"کافی نبود هر چه ضیاء را بستاییم.

از عهده نیاییم.

من چیز دگر گویم و او چیز دگر بود.

دیدنی چه خبر بود؟" (۶)

سید ضیا با همین حمایتها توانست قدرت خود را در برابر شاه قاجار تثبیت نماید و در این راه از کمکهای بی دریغ انگلیس برخوردار شد. انگلیس برای تقویت موقعیت سید ضیاء، از قرارداد پرمفعت ۱۹۱۹ نیز گذشت. حمایت آشکار انگلیس از دولت کودتا، به جز کمکهای مالی و اطلاعاتی، کسب اجازه از لرد کرزن بود تا سیدضیاء بتواند با سر و صدا لغو قرارداد دهن شده‌ی ۱۹۱۹ را اعلام دارد و به این ترتیب برای خود وجاهتی دست و پا کند. (۷) سیدضیاء که در دوره‌ی قبل، برای امضای این قرارداد، گریبان دریده بود، اکنون برای کسب آبرو، قرارداد را لغو نمود. قراردادی که عملاً غیر قابل اجرا بود.

با این حال ادامه کار کابینه سیاه غیر ممکن شده بود. سیدضیاءالدین طباطبایی، پس از ۹۳ روز زمامداری و چند مرتبه کشمکش با رضاخان سردار سپه، روز ۴ خرداد ۱۳۰۰ ش سقوط کرد و با دریافت ۲۵ هزار تومان، تحت الحفظ به سمت قزوین حرکت داده شد و از آنجا به خارج از ایران تبعید شد. (۸)

انگلیس، بارها نشان داده که برای مهره‌های خود ارزشی قائل نیست و در صورتی که کاربردی برای منافع بریتانیا نداشته باشند، به راحتی حذف شده و مهره‌ی جدید جایگزین آنها می‌گردد. سیدضیاء نیز مستثنا نبود. رضاخان به زودی توانست نظر انگلیس را به خود جلب نماید، و قول مساعدت بیشتری به انگلیس داد. از این پس



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

راه زیادی تا حذف کامل سید ضیاء از قدرت نبود. رضاخان هم تا چندی توانست بر سر قدرت بماند اما او نیز به سرنوشتی به مراتب بدتر از سیدضیاء دچار شد. حوادثی که سید ضیاء و رضاخان به آن دچار شدند یادآور این جمله چرچیل است که: «انگلستان دوست دائمی و دشمن دائمی ندارد. بلکه منافع دائمی دارد.»

---

#### ارجاعات:

- ۱- خسرو معتضد و نجفقلی پسیان، معماران عصر پهلوی، نشر ثالث ۱۳۷۹ صفحه ۲۵۹ - به علت علاقه ی زیاد وی به چای نعنا به سید نعنا معروف شد.
  - ۲- همان، صفحه ۲۶۰
  - ۳- همان، صفحه ۲۶۱
  - ۴- مسعود بهنود، از سیدضیا تا بازرگان، انتشار نویسنده، ۱۳۶۸، صفحه ۲۱
  - ۵- پهلویها به روایت اسناد جلد اول - موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۷۸، صفحه ۱۷.
  - ۶- بهنود، صفحه ۲۵
  - ۷- همان، صفحه ۲۳.
  - ۸- معتضد، صفحه ۲۶۵
- مرکز اسناد انقلاب اسلامی



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

## شمارش معکوس برای کودتای سوم اسفند



امین کمال زاده

دوشنبه سوم اسفند ۱۲۹۹

کودتا علیه دولت سپهدار

ساعت یک بامداد، ۲ هزار و ۵۰۰ قزاق به فرماندهی رضاخان که از قزوین حرکت کرده بودند، از دروازه‌های قزوین و حضرت عبدالعظیم، وارد تهران شدند و بدون هیچ درگیری تهران را تصرف و دولت فتح‌الله خان اکبر (معروف به سردار منصور و سپهدار اعظم) را سرنگون کردند. قزاق‌ها پس از تصرف مراکز مهم و استراتژیک شهر، کنترل سازمان‌های دولتی را به دست گرفتند و با احمدشاه - آخرین شاه قاجار - وارد مذاکره شدند.

توقیف رجال

کودتاچیان صبح دوشنبه را مشغول توقیف شخصیت‌ها و تعطیل کردن احزاب بودند. آن‌ها دو دسته از مردم را دستگیر و به قزاقخانه بردند. دسته‌ای از آنان



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

خانواده‌های شخصیت‌های مهم مثل نخست‌وزیران پیشین، وزیران سابق، شخصیت‌های عالی‌رتبه یا ثروتمندان بودند و دسته دیگر، سران گروه‌های مخالف قرارداد ایران و انگلیس. افکار عمومی، سفارت انگلیس را مسبب کودتا می‌داند.

### کسی مقاومت نکرد

روز سوم اسفند و هنگام کودتا هیچ‌کس مقاومت نکرد، جز کلانتری‌ها که آن‌ها هم کوتاه آمدند. مازور بیرلینگ سوئدی، معاون رییس پلیس، تنها افسر وفادار به قانون بود که در مقر کلانتری مرکز حضور داشت و حاضر نشد مقابل گلوله‌های مسلسل و توپ‌های سنگین ۵۰۰ قزاق، که کلانتری را محاصره کرده بودند، تسلیم شود.

### قزاق‌ها در شهر می‌گردند

در همه خیابان‌های تهران، قزاق‌ها مشغول گشت‌زنی و پاسداری هستند. جلو عمارت قزاقخانه یک توپ صحرایی گذاشتند و مسلسل‌ها هم در برج‌های اطراف میدان مشق دیده می‌شد.

### بازار تهران تعطیل شد

پس از کودتای نظامیان، بازار تهران تعطیل و شهر کاملاً آرام بود.

### بست‌نشینی ممنوع

قزاق‌های کودتاچی مسئولیت حفاظت از کنسولگری‌ها را به عهده گرفتند تا مطابق معمول و مرسوم، کسی در این مکان‌ها متوسل به «بست‌نشینی» نشود.

### دیدار کیهان با کاردار سفارت فرانسه

مسعودخان کیهان و بیان‌خان به دیدار «هوپنو» کاردار سفارت فرانسه رفتند. در این ملاقات آن‌ها از طرف رضاخان به هوپنو اطمینان دادند، فرانسویان مورد احترام و اعتماد رضاخان هستند. از کاردار سفارت خواستند از مراجعه ایرانیان به نمایندگی این کشور جلوگیری کنند.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly



رییس زندان، یکی از قزاق‌ها

نایب کریم بوذرجمهری به ریاست زندان قزاقخانه منصوب شد.

سفارش به سازش

صبح دوشنبه سوم اسفند، «نرمن» وزیرمختار انگلیس، با احمدشاه ملاقات و به او توصیه کرد با رهبران، رابطه برقرار کند و به تقاضای آن‌ها پاسخ مثبت دهد.

تلگراف قطع شد

در پی قطع خطوط تلگراف در کشور، سیستم تلگراف شیراز - تهران نیز قطع شد. هرکسی این اتفاق را به نوعی تفسیر می‌کرد.

وحشت اهالی قم

به مردم قم خبر رسید که قزاق‌ها، بلشویک شده و تهران را تصرف و غارت کردند. برخی از مردم قم وحشت‌زده، اجناس و اقالام خود را به خانه‌های‌شان برده و پنهان کردند. بعضی از مردم به حرم حضرت معصومه (سلام‌الله‌علیها) پناه بردند.

رضاخان اعلان صادر می‌کند

اعلانی با عنوان «حکم می‌کنم» از سوی رضاخان روی دیوارهای تهران نصب شد. متن اعلان به این شرح است:

ماده اول - تمام اهالی طهران باید ساکت و مطیع احکام نظامی باشند.

ماده دوم - حکومت نظامی در شهر برقرار و از ساعت هشت بعدازظهر، به جز نظامیان و پلیس مأمور انتظامات شهر، کسی نباید در معابر عبور کند.

ماده سوم - کسانی که از طرف قوای نظامی و پلیس مظنون به مخل‌آسایش و انتظامات واقع شوند، فوراً جلب و مجازات سخت خواهند شد.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

ماده چهارم - تمام روزنامه‌جات و اوراق مطبوعه تا موقع تشکیل دولت، به کلی موقوف و بر حسب حکم و اجازه‌ای که بعد داده خواهد شد، باید منتشر شوند.

ماده هفتم - تا زمان تشکیل دولت، تمام ادارات و دوایر دولتی، غیر از اداره ارزاق تعطیل خواهد بود. پستخانه، تلفونخانه و تلگرافخانه هم مطیع این حکم خواهند بود.

ماده هشتم - کسانی که در اطاعت از موارد فوق خودداری نمایند، به محکمه نظامی جلب و به سخت‌ترین مجازات‌ها خواهند رسید.

بازگشت آرامش نسبی به تهران

تهران اولین شب پس از کودتا را در آرامش نسبی گذراند. گشتی‌های مرکب از قزاق‌ها و پاسبان‌های نظمیه در تمام طول شب مشغول حراست و حفاظت از شهر بودند و فقط گاهی صدای شلیک گلوله به گوش می‌رسید.

سه‌شنبه چهارم اسفند ۱۲۹۹؛

انتصاب سیدضیاء به سمت رییس‌الوزاری

بعدازظهر این روز، احمدشاه سیدضیاءالدین طباطبایی را به قصر فرح‌آباد احضار کرد و طی فرمانی او را به سمت ریاست وزرا منصوب کرد.

انتصاب محمدخان نایینی به ریاست کابینه دولت

سلطان محمدخان نایینی، نماینده مردم نایین در مجلس شورای ملی، به ریاست کابینه دولت منصوب شد.

اعلام حکومت نظامی در تهران

در تهران حکومت نظامی اعلام شد. بر اساس مقررات حکومت نظامی، عبور و مرور در خیابان‌ها پس از ساعت هفت شب و اجتماع بیش از سه تن در معابر ممنوع اعلام شد.

تعطیلی مجدد بازار



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

به دنبال وقایع کودتا در روز گذشته، بازار تهران در صبح این روز باز شد. اما به دلیل درگیری لفظی یک قزاق و یک درشکه‌چی و جانبداری مردم از درشکه‌چی و دخالت قزاق‌ها، بازار مجدداً تعطیل شد.

### کودتای حیرت‌انگیز

«لنسلات الیفانت» کودتای سوم اسفند را کودتای حیرت‌انگیز خواند و گفت: «امکان ندارد این تعداد زیاد افراد نظامی در تهران، از نزدیکی قزوین گذشته باشند و «آیرونساید» از حضور آن‌ها بی‌اطلاع مانده باشد.»

بست‌نشینی امام جمعه خویی

نظامیان کودتاچی برای دستگیری امام جمعه خویی، به خانه‌اش یورش بردند، ولی او موفق شد بگریزد و در حرم حضرت عبدالعظیم بست بنشیند.

چهارشنبه پنجم اسفند ۱۳۹۹؛

تمایل برخی شخصیت‌ها به پناهندگی در کنسولگری فرانسه

دو پسر «امام جمعه خویی» با مراجعه به سرکنسول فرانسه در تهران، از او پرسیدند چنانچه برخی از شخصیت‌های ایرانی تمایل داشته باشند به کنسولگری فرانسه پناهنده شوند، آیا مورد موافقت قرار خواهد گرفت؟ که این موضوع از سوی کنسول فرانسه مورد پذیرش واقع نشد.

پنجشنبه ششم اسفند ۱۳۹۹؛

انگلستان عامل اصلی کودتا

روزنامه اومانیت (Humanite) چاپ پاریس در شماره امروز با انتشار مطلبی درباره کودتای سوم اسفند در ایران و نقش انگلستان در این اتفاق، منشأ این بحران را دولت انگلستان معرفی کرد که تلاش می‌کند به هر شکل از انعقاد عهدنامه مابین ایران و روسیه جلوگیری کند. این روزنامه در ادامه اشاره کرد: دیویزیون قزاق که



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

مجری کودتا بوده، از ماه نوامبر تحت کنترل و نظارت انگلستان قرار داشت. اومانیته درباره سیدضیاءالدین طباطبایی رییس‌الوزاری جدید ایران نوشت: «او یک روزنامه‌نگار است که سابقا از عمال حکومت پاریس بوده و اخیرا هم از طرف دولت انگلستان مقرری دریافت می‌کرده است.»

ملاقات با کاردار فرانسه

کاردار فرانسه در تهران با یکی از (افسران) عوامل اصلی کودتای سوم اسفند که در مدرسه «سن سیر» فرانسه تحصیل کرده بود، ملاقات کرد.

موضع مصدق‌السلطنه مقابل رییس‌الوزاری جدید

پس از اعلام ریاست وزرای سیدضیاءالدین طباطبایی از سوی احمدشاه به حکام ایالات و ولایات، «مصدق‌السلطنه» والی فارس در تلگرافی، برای احمدشاه نوشت چنانچه این خبر در ایالت فارس منتشر شود، سبب بروز اغتشاش و شورش‌هایی خواهد شد که کنترل آن آسان نخواهد بود.

ممنوعیت صادرات اسلحه و مهمات

مولیتر، رییس کل گمرکات کشور، صادرات اسلحه و ملحقات آن، اشیا عتیقه و تاریخی و مسکوکات طلا و نقره را مطلقا ممنوع اعلام کرد.

جمعه هفتم اسفند ۱۲۹۹؛

مخفی کردن ماهیت دولت جدید

سیدضیاءالدین طباطبایی از «نورمن» (وزیرمختار انگلیس) خواست، برای احتراز از مخالفت شوروی، ماهیت دولت وی مبنی بر طرفداری از دولت انگلیس تا حد امکان مخفی بماند.

حمایت نورمن از سیدضیاء



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

پیش از اعلام الغای قرارداد ۱۹۱۹ به وسیله سیدضیاء، نورمن به «کرزن» وزیر خارجه انگلیس اطمینان داد، الغای قرارداد معنایی ندارد؛ زیرا سیدضیاء محتوای قرارداد را از طریق افسران و مستشاران مالی انگلستان به اجرا نخواهد گذاشت و قراقخانه را با افسران انگلیسی تجدید سازمان خواهد داد. نورمن وزیر مختار انگلیس به کرزن گزارش داد: سیدضیاء قصد دارد اداره امور دو دستگاه اصلی (مالیه و قشون) را به دست انگلیسی ها بسپارد.

سیدضیاء به نورمن اطلاع داد، اجرای این سیاست، بیشتر امتیازات و منافعی را که بریتانیا انتظار دارد از یک قرارداد غیرعملی کسب کند، نصیب این کشور خواهد کرد.

#### استخدام مستشاران خارجی

پس از آن که سیدضیاء قرارداد ۱۹۱۹ را لغو کرد، به نورمن پیشنهاد کرد مستشاران مالی و افسران نظامی انگلیسی را برای تجدید سازمان و کنترل مالیه و قشون استخدام کند. وی گفت: هدفش از واگذاری دو تشکیلات مهم مالیه و قشون به انگلیسی ها این است که خاک به چشمان بلشویک ها و نارضیان داخلی بیاشند.

نورمن معتقد بود این سیاست در نهایت می تواند بریتانیا را به بیشتر امتیازهایی برساند که انتظار داشت از قرارداد غیرعملی ۱۹۱۹ به دست آورد.

#### تقاضای دهخدا برای آزادی برادرش

میرزا علی اکبرخان دهخدا در نامه ای به کاظم خان سیاح، فرمانده حکومت نظامی تهران، خواستار آزادی برادرش میرزا یحیی خان از زندان شد.

شنبه هشتم اسفند ۱۲۹۹

#### اعلامیه سیدضیاء خطاب به ملت

پس از انتصاب سیدضیاءالدین طباطبایی به ریاست دولت، وی بیانیه ای خطاب به ملت ایران صادر کرد. او در این اعلامیه پس از اشاره به این که در ۱۵ سال پس از



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

مشروطیت هیچ‌گاه اوضاع ایران به این نابه‌سامانی نبوده، برنامه‌های دولت خود را تشریح کرد. جلوگیری از اسراف و تبذیر، اداره مملکت با عواید داخلی، بهبود اوضاع عدلیه، تقسیم خالصجات و اراضی دولتی میان دهقانان، بهبود وضعیت زندگی کارگران و دهقانان، جلوگیری از هرج و مرج مالی، بهره‌مندسازی عموم طبقات از نعمت تعلیم و تربیت، رونق دادن به اوضاع تجارت و صنعت، ایجاد تشکیلات وسیع بلدیه و... موضوع‌هایی بودند که سیدضیاء به‌عنوان برنامه‌های دولت خود به آن‌ها اشاره کرد. او در این بیانیه لغو قرارداد ۱۹۱۹ را به اطلاع مردم رساند.

ورود نیروهای روسی به ایران

روس‌ها نزدیک ۴ هزار نفر نیروی سواره و پیاده وارد سرخس کهنه کردند.

اسامی دستگیرشدگان کودتا در سفارت انگلیس

«والتر الکساندر اسمارت» از اعضای سفارت انگلستان، در نامه‌ای به سیدضیاء خواستار ارسال اسامی افراد دستگیر شده پس از کودتا، برای وزیرمختار انگلستان شد. پیرو این نامه سفارت انگلیس، رییس‌الوزرا به کاظم‌خان سیاح، فرمانده حکومت نظامی تهران، دستور داد صورتی از اسامی افرادی که اخیراً دستگیر شدند تهیه و برای «کادت» بفرستد.

ضمیمه شدن بریگاد مرکزی به قزاقخانه

مسعودخان کیهان (وزیر جنگ) در نامه‌ای به رضاخان رییس دیویزیون قزاق تمایلش را برای ضمیمه شدن بریگاد مرکزی به قزاقخانه اعلام کرد و رضاخان را مأمور کرد هرچه سریع‌تر بریگاد مرکزی را تحویل بگیرد.

ایجاد تشکیلات جدید در بلدیه

سیدضیاء‌الدین طباطبایی، رییس‌الوزرا و وزیرداخله در تهران بیانیه‌ای اعلام کرد: به زودی تشکیلات جدیدی در بلدیه تهران ایجاد خواهد کرد.

امضای قرارداد ایران و روسیه



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

در مسکو قرارداد مودت ایران و روسیه امضا شد. این قرارداد به برابری حقوق، احترام به استقلال و حاکمیت ایران تأکید می‌ورزید.

یکشنبه نهم اسفند ۱۲۹۹

واگذاری حکومت به قزاق‌ها

رضاخان، رییس دیویزیون قزاق، از سیدضیاءالدین طباطبایی خواست فهرست اسامی نقاطی که حکومت آن را می‌توان برای صاحب‌منصبان ارشد اداره قزاق در نظر گرفت، به او معرفی کند تا برای هر نقطه، کاندیدایی معین و انتخاب شود.

لقب سردار سپه برای رضاخان

احمدشاه لقب سردار سپه را به رضاخان رییس دیویزیون قزاق اعطا کرد.

دوشنبه دهم اسفند ۱۲۹۹

اعتراض سیدضیاء به مصدق

سیدضیاء با ارسال تلگرافی به «مصدق‌السلطنه» والی فارس اعتراض کرد. مصدق‌السلطنه از انتشار خبر رییس‌الوزرای سیدضیاء جلوگیری کرده بود و سیدضیاء هم تهدید کرد با قشونی که تحت فرمان دارد، هر مانع و مشکلی را به هیچ می‌شمارد.

معرفی وزیران دولت سیدضیاء به احمدشاه

پیش از ظهر امروز سیدضیاءالدین طباطبایی با حضور در قصر فرح‌آباد، وزیران دولت را به احمدشاه معرفی کرد و وزیران کار خود را شروع کردند.

مهلت حکومت نظامی تهران برای تحویل اسلحه‌ها

کلنل کاظم‌خان سیاح، فرمانده حکومت نظامی تهران، به دستور سیدضیاء با انتشار اعلانی از عموم مردم تهران خواست اسلحه‌های خود را تا ۱۰ روز، به مأموران نظمی تحویل دهند.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

## اظهارات معاون وزیر خارجه انگلیس درباره وقایع اخیر ایران

پاسخ «هارموث» معاون وزارت خارجه انگلیس به سؤال مطبوعات انگلیس درباره وقایع اخیر و تغییر حکومت در ایران، امروز در مطبوعات لندن از جمله «تایمز» و «بیرمنگام پست» به چاپ رسید. هارموث معتقد است: دولت انگلستان در عملیات قزاقان ایرانی دخالتی نداشته و هیچ مسئولیتی را هم در این زمینه به عهده نمی‌گیرد. هارموث در مصاحبه‌ای گفته بود کمک مالی دولت انگلستان به نیروهای قزاق، از ماه می ۱۹۲۰ قطع شده بود. هارموث تأکید می‌کرد، انگلستان نسبت به این اقدام قزاق‌ها، موضع کاملاً بی‌طرفی اتخاذ کرده.

### دخالت انگلیس در کودتای سوم اسفند

«زمن» وزیرمختار انگلیس در تهران، در تلگرافی به کرزن اطلاع داد: تمام اتباع خارجی مقیم ایران تصور می‌کنند انگلیس کودتای سوم اسفند را برنامه‌ریزی کرده، به طوری که تکذیب‌های او بی‌اثر بوده است.

### تشکیل اولین جلسه دولت سیدضیاء

اولین جلسه هیأت وزیران در دولت سیدضیاء برگزار شد. در این جلسه مقرر شد شب‌ها از ساعت ۹، حکومت نظامی برقرار و رفت و آمد در شهر ممنوع باشد.

### درخواست اعزام نیروی پلیس به تهران

سیدضیاء به فرمانده قشون جنوب در شیراز دستور داد یک ستون قشون را همراه توپخانه به تهران اعزام کند.

### کودتای سوم اسفند محصول یک توطئه

«جی.پی.چرچیل» درباره کودتا در یادداشتی برای درج در پرونده نوشت: قضیه کودتا نتیجه یک توطئه است.

هفته نامه پنجره



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly



## کودتای سوم اسفند به روایت مصدق



یکی از موضوعات جنجالی مجلس چهاردهم بحث اعتبارنامه سند ضیاءالدین طباطبایی بود که دکتر مصدق با آن مخالفت کرد او در جلسات ۱۶ و ۱۷ اسفند ۱۳۲۲ مطالبی را در مورد کودتا و نقش سید ضیاء افشا کرد که خواندنی است او در این جلسات اظهار داشت: کودتا شب ۳ حوت واقع و دستخط شاه شب ششم حوت به ولایات مخابره شده است و این دستخط در اثر کودتاست والا سابقه داشت که یک مدیر روزنامه که نه طی مراحل اداری نموده و نه مقبولیت عامه داشته است، یک مرتبه رییس الوزرا بشود و دیگر این که در این دستخط اختیارات تامه برای انجام وظایف خدمت ریاست وزراء صادر شده و به آقا مأموریت نداده بود که مردم را حبس کند و نیک و بد را باهم بسوزاند. چون من مردّد که شخص طرف اعتماد روزنامه رعد است یا دیگری، تصمیم گرفتیم که در صورت اول تسلیم نشوم و خود را برای هرگونه پیشامدی حاضر نمایم و پس از آنکه به وسیله رییس تلگرافخانه تحقیق و معلوم شد که مدیر روزنامه رعد است، تصمیم غیر قابل تردید خود را اجراء نموده و تلگراف زیر را به شاه مخابره نمودم.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

۶ حوت ۱۲۹۹ از شیراز بعد از عنوان

دستخط جهان مطاع تلگرافی به واسطه تلگرافخانه مرکزی زیارت شد در مقام دولتخواهی آنچه می‌داند بعرض خاکپای مبارک می‌رساند، که این تلگراف اگر در فارس انتشار یابد، اسباب بسی انقلاب و اغتشاش خواهد شد و اصلاح آن خیلی مشکل خواهد بود چاکر نخواست در دولتخواهی موجب این انقلاب شود و تاکنون آن را مکتوم داشته، هرگاه تلگراف مزبور بر حسب امر ملوکانه انتشارش لازم است، امر جهان مطاع مبارک صادر شود که تلگرافخانه انتشار دهد.

بلافاصله پس از مخابره این تلگراف بیانیه رییس دولت و رییس کل قوا رسید و مردم بیشتر به عدم صداقت گفته‌های آنها پی برده و عموم اهل شهر بر علیه حکومت جدید قیام نمودند به طوری که «فتح‌الدوله» اهل تهران که در شیراز بود و تلگراف تبریکی به رییس دولت مخابره نموده بود، در خطر جانی واقع شد و قنصل انگلیس او را با خود نزد اینجانب آورد و تقاضای تأمین نمود و «سید ضیاءالدین طباطبائی» هم چون از اوضاع شیراز مستحضر شد، شب ۱۰ حوت این تلگراف را به من مخابره نمود.

بعد از عنوان - آگاهی یافته‌ام که تلگراف تصدی مرا به شغل ریاست وزراء انتشار نداده و گفته‌اید که از حدوث اشکالات احتراز نموده‌اید. این خبر به اینجانب معلوم داشت که حضرتعالی از وضعیات بی‌اطلاع و افق تهران را همان‌طور تصور کرده‌اید که قبلاً دیده و عیناً مشاهده کرده‌اید نه چنین نیست. دوری مسافت و بی‌اطلاعی از جریان، حضرتعالی را از اطلاعات مفید محروم داشته است این حکومت جدیدالتشکیل که به اسلحه و آتش یک سر کرده و نماینده اقتدار قشونی است، به کسانی که در معبر او ایجاد اشکالات نمایند، جز مشت چیزی نشان نمی‌دهد و در لحظه واحد جان و مال و عائله اشکال‌کنندگان به عنوان رهنه صداقت آنها در معرض تهدید گذارده می‌شود و این زبری و خشونت نه برای مصالح شخصی است بلکه برای مصالح وطنی است که هر اقدامی را مجوز و مشروع می‌سازد.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بنابراین تصور اینکه قرائت دستخط اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی ارواحنا فدا، محتمل است حدوث اشکالی را تولید کند، بالمره فکری نارسا بوده است با کمال اقتدار و با نهایت نیرومندی لازم است وظیفه خود را ایفا نمایید. تشکیل این دولت وطنی و اصلاح کننده را هیچکس جز خیانتکار نمی تواند تردید کند آن هم فوراً تنبیه می شود من در اینجا تمام رجال پوسیده دروغین را توقیف کردم ندای اصلاحات داده و با تهوّر و جسارت قشونی که در تحت امر دارم، هر مانع و مشکلی را به هیچ می شمارم.

حضرتعالی اگر نیز می خواهید نماینده چنین دولتی باشید با جسارت قدم برداشته، اصلاحات را در خطه مأموریت خودتان شروع کنید و از تقویت بی نهایت این جانب استفاده نمایید و باور کنید که اشخاص دانشمند و بی غرض را مجالی شایسته به دست آمده است راست و بی پرده همانطور که عادت من است به حضرتعالی سابقه می دهم که نسبت به شخص شما خوشبین و خیلی مایلیم که از چون حضرتعالی شخص شایسته در اصلاحات فارس استفاده کنیم.

به طور متقابل لازم است از صداقت و صمیمیت حضرتعالی آگاه گردم بنابراین منتظرم که خودتان برای خودتان تعیین تکلیف نمایید، ولی در همین حال هم خود را از ذکر این نکته که باز یک شمه از صمیمیت و صداقت من است ناچار می بینم و آن این است که انتخاب طریقی جز صداقت و راست گفتاری برای اشخاصی که مرجع این سؤالات من می شوند، مصلحت نیست و موجب زیان خودشان می شود امیدوارم به نام وطن و به نام اصلاحات، حضرتعالی از آن فاصله بعید، آغوش گشاده مرا، برادرانه در بغل گرفته، کمک و مظاهر خودتان را به احترام منافع ملی به من اهداء نمایید روش و منشور خودم در بیانیه ای که امر داده ام به ولایات مخابره کنند، لامحاله ملاحظه و از عقاید اینجانب آگاهی یافته اید. ریاست وزراء

به این تلگراف جوابی ندادم و چون در بیانیه خود نوشته اید که قرارداد را ملغی نمودم، عرض می کنم که در ۱۹ میزان ۱۲۹۹ که به ایالت فارس منصوب شدم و



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

قرارداد انگلیس و ایران ملغی نشده بود نخواستیم به قشون جنوب رسمیت بدهیم و با رمز کارگزاری کل بنادر این تلگراف را به مرکز مخابره نمودم :

اداره پلیس جنوب که از قرار مذکور ۳۰۰۰ نفر است کتبا و شفاهاً با ایالت رجوعاتی داشته و دارند و در مواقع رسمی و اعیاد هم حاضر می‌شدند مستدعی است تکلیف معین فرمایید که روابط آنها از چه قرار باید باشد.

نمره ۲۶۳۰ - ۱۹ میزان

کابینه مرحوم «مشیرالدوله»، تلگراف مرا بلاجواب گذاشت و چون سابقه را تأیید نکرد اینطور صلاح دیدم که به قشون جنوب رسمیت ندهیم و به آنها رسماً مکاتبه نکنیم و سلام رسمی را که آن وقت به یکی دو دفعه محدود نبود و در تمام اعیاد مذهبی انعقاد می‌یافت، ترک کنیم و آنها را نپذیریم. ولی آقا که قرارداد را ملغی نموده بود معلوم نشد به چه دلیل قشون جنوب را به رسمیت شناخت و آنها را به موجب تلگرافی که قرائت می‌شود به تهران احضار نمود.

تلگراف رمز شب ۱۲ حوت از تهران به شیراز - ایالت جلیله فارس برای اطلاع حضرتعالی اعلام می‌دارد به فرمانده قشون جنوب امر شده است که یک ستون قشون با توپخانه به تهران اعزام دارند. ۱۱ حوت نمره ۱۴۰۱ «سید ضیاءالدین» ریاست وزراء.

وصول این تلگراف بر تأثرات عمومی افزود و هر کس که روزنامه‌های گلستان ۲ رجب ۱۳۳۹ و استخر ۲۴ حوت و بیانیه شورای مطبوعات ۲۵ حوت و عصر آزادی ۲۰

حمل ۱۳۰۰ را بخواند، می‌تواند به وطن پرستی اهالی فارس و حقیقت افکار عمومی متوجه گردد اهالی روز به روز بر مقاومت خود افزودند و من به هیچ یک از تلگرافات آقا جواب ندادم در نتیجه مذاکرات با آقای «کلنل فریزر» فرمانده کل قشون جنوب، این تلگراف را به شاه مخابره نمودم.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

از شیراز به تهران - بعد از عنوان

نظر به آثار پیشامدهای محتمل الوقوع و کسالت مزاجی که بگتتاً عارض شده چاکر را از تحمل زحمت فوق‌العاده و مقاومت ممنوع می‌نماید و تا ورود آقای «قوام‌الملک» از محال ابوابجمعی خودشان، به هر زحمت باشد حوزه ایالتی را مراقبت می‌نماید و بعد از ورود ایشان، امر، امر مبارک خواهد بود. ۱۶ حوت ۱۲۹۹ شمسی غرض از آثار پیشامدهای محتمل الوقوع که در این تلگراف نوشته شده همان خلع «سلطان احمدشاه» از سلطنت ایران است که برای من مثل روز روشن بود زیرا موقعی که شاه در لندن حاضر نشد در دعوت رسمی دولت انگلیس از قرارداد اسمی ببرد و آن را بشناسد، با این که «ناصرالملک» به او گفته بود اگر مقاومت کند از سلطنت خلع می‌شود شاه وطن پرست بر مقاومت خود افزود و از قرارداد اسمی نبرد برای شاه چه بالاتر از این که امروز نامش به نیکی برده شود. حوادثی که موجب بلندی نام می‌شود کم است و شاید در عمر کسی به این حوادث تصادف نکند. خوشبخت کسانی که از این حوادث استفاده کنند و بدبخت آنهایی که خود را مطیع پیشامد نموده و با هر ناملایمی بسازند در سلسله سلاطین قاجار ۷ نفر سلطنت نموده که از آنها فقط دو نفر پادشاه نامی شده‌اند، اول «مظفرالدین شاه» هست که در سلطنت او آزادی نصیب ملت شد و بعد «احمدشاه» است که تن به اسارت نداد و از سلطنت گذشت ای کاش که این پادشاه جوانبخت به کودتا تسلیم نمی‌شد و زودتر مقام سلطنت را ترک می‌کرد.

از شاه جوابی نرسید و معلوم نیست که با نظریات من موافقت می‌کند و مرا به ایالت فارس باقی می‌گذارد و یا این که منتظر است «قوام‌الملک» از فسا بیاید و افکار عمومی را ساکت کند و بعد استعفای مرا قبول نماید، چون احساسات روز به روز بیشتر و مردم آشوب طلب می‌خواستند از اوضاع سوءاستفاده کنند و مقاصد خود را انجام دهند. برای جلوگیری از اغتشاش در حوزه ایالتی و تحریکات متنفذین در ۲۴ حوت از اعیان شهر این پیشنهاد رسید.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

شیراز ۴ رجب ۱۳۳۹ مطابق ۲۴ حوت ۱۲۹۹

بعد از عنوان، چون پاره‌ای بی‌نظمی‌ها در اطراف این ایالت شروع شده، سارقین دست به کار هزرگی و شرارت زده، در ظرف این چند روز، چندین اتفاق غیرمنتظره افتاده و ناامنی دارد انتشار پیدا می‌نماید و در این موقع بعضی هنگامه‌طلب‌ها ممکن است برای تأیید بی‌نظمی و به هم خوردگی به بعضی عملیات بپردازند، لازم است تلگرافاتی که به تلگرافخانه فرستاده می‌شود در تحت نظر ایالت باشد استدعا می‌شود به ریاست تلگرافخانه مرکزی امر و مقرر فرمایید تلگرافاتی که به نقاط گفته می‌شود، قبل از این که به نظر کارگذاران حضرت اشرف عالی برسد مخابره ننمایند و تلگرافات محلّ نظم و صلاح مملکت را توقیف نمایند «ابوالقاسم نصیرالملک - مؤیدالملک - محمدباقر لطفی - نوری فضل‌علی - رییس نظمیه و سه امضای دیگر».

پس از این که پیشنهاد مزبور اجرا شد آقای «ماژور مید» قنصل انگلیس مرا ملاقات و اظهار نمود که آقایان «سردار فاخر» و «مشارالدوله» تلگرافی از تهران به شیراز مخابره نموده‌اند که به مقصد نرسیده من جواب دادم نظارت رییس تلگرافخانه راجع به تلگرافاتی است که از شیراز به خارج مخابره می‌شود و در تلگرافاتی که از خارج به شیراز می‌رسد حق تفتیش ندارد و باید بلادرنگ آن‌ها را به مقصد برساند. معلوم شد که اظهارات من ایشان را متقاعد نکرد و بعد این مراسله را به من نوشتند :

فدایت شوم، واقعاً از زحمت دادن به حضرت اشرف خجالت می‌کشم، اما چاره ندارم عرض شود که چند روز قبل خدمتتان عرض کردم که از قراری که جناب وزیرمختار فرموده بودند بنا بود که آقای «سردار فاخر» و «مشارالدوله» یک تلگرافی کنند به جناب آقای «حشمت‌الممالک»، آن وقت از ایشان پرسیدم که همچو تلگرافی رسیده است یا خیر چند روز که گذشت از جایی شنیدم که واقعاً رسیده بود و لیکن به آقای مزبور ندادندش. حالا هم وزیرمختار سؤال می‌کند که تلگراف



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

رسید یا خیر. خدمت ایشان چه جواب بدهم اگر از جایی جلوگیری از دادن این به صاحبش شده باشد تا یک اندازه برای اینجانب جواب دادن به وزیرمختار مشکل است چه کنیم؟ «ماژور مید».

من یقین دارم که آقایان مخابره‌کنندگان تلگراف با تقاضای آقای وزیرمختار انگلیس موافقت ننموده و تلگرافی به شیراز مخابره نکرده‌اند و الا سهل بود که با سیم کمپانی که آن وقت دایر بود و تحت تفتیش ایالت هم نبود تلگراف دیگری مخابره کنند و قنصل انگلیس را از من مکدر نمایند.

دو روز بیشتر به عید نمانده بود که چند نفر از اعیان، منجمله مرحوم «نصیرالملک» که قبل از ایالت این جانب به علت تقصیر سیاسی در حبس بود، به ملاقات من آمدند و پیشنهاد نمودند که روز اول سال سلام منعقد شود و نظریه خود را این طور بیان نمودند که چون قشون جنوب را رسماً دولت شناخته است اگر سلام منعقد نشود مخالفتی است که با قشون جنوب و دولت هر دو می‌شود و ممکن است که دولت به قشون نامبرده دستوراتی دهد و بدبختی‌های سابق ما باز تجدید شود اگر شاه استعفاى شما را قبول کرد همه باید از قشون جنوب که قشون ایران شده اطاعت کنند و اگر ننمود شما می‌توانید باز نظریات خود را تعقیب نمایید. این بود که روز اول حمل سلام منعقد شد و دویم حمل هم شاه استعفاى مرا به موجب این تلگراف قبول کرد. از تهران به شیراز بعد از عنوان، استعفاى شما از ایالت فارس به تصویب جناب رئیس‌الوزرا قبول شد، لازم است کفایت امور ایالتی را به «قوام‌الملک» تفویض نموده فوراً حرکت نمایید چون شاه مرا به فوریت احضار نمود و ظن قوی بود که آقای «سید ضیاء‌الدین طباطبایی» مرا توقیف کند متجاوز از ۴۰ روز در قریه سیدان که تا شیراز ۱۲ فرسخ است ماندم و در این اثناء از آقای «آرمیتاژ اسمیت» کارتی رسید مشارالیه پس از انعقاد قرارداد «وئوق‌الدوله» به سمت مستشاری در مالیه ایران دخالت داشت. کابینه «مشیرالدوله» که بعد از کابینه «وئوق‌الدوله» تشکیل شد از نظر این که قرارداد اجرا نشود، او را به لندن فرستاد که شرکت نفت جنوب را تفتیش کند و آقای «سید ضیاء‌الدین» با این که قرارداد را الغاء نموده



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بود آقای آرمیتاژ را برای تصدی شغل سابق به تهران احضار نمود و باز در وزارت مالیه دخالت داد مقصود آرمیتاژ از فرستادن کارت این بود که مرا ملاقات کند و من هم برای این که زمامداران وقت به این ملاقات محملی نبندند و آن را پیراهن عثمان نکنند و به من زحمت نرسانند امتناع نمودم چون برای ورود آقای «نصرت السلطنه» قائم مقام من زمینه تهیه شده بود. و در ۱۸ ثور ایشان وارد شیراز شدند دیگر صلاح ندانستم که در خاک فارس بمانم.

به قصد تهران حرکت نمودم و در قهیار که تا اصفهان ۸ فرسخ است امنیه ناشناسی را دیدم که مرا از دستور دولت مطلع کرد و گفت که اگر در اصفهان بمانم اداره امنیه مرا توقیف می کند و چنانچه از شهر خارج شوم به مرکز اطلاع می دهد که به واسطه عدم توقف من در اصفهان دستور بلا اجرا ماند این بود که از شهر گذشتم و در قریه گز که دو سه فرسخ است تا اصفهان چند روز ماندم و از آنجا با بلدی که آقای «غلامحسین بختیار»، (سردار محتشم) فرستاده بودند وارد چهارمحال شدم و چند روز بعد کابینه سیاه سقوط کرد. در ۱۴ جوزای ۱۳۰۰ تلگرافی از «قوام السلطنه» رسید که مرا برای پست وزارت مالیه به شاه معرفی کرد پس از ورود به تهران آقای آرمیتاژ که خود را عضو وزارت خانه من می دانست به دیدن من آمد قیافه ایشان به قدری شریف و جذاب بود که می گفتم ای کاش منافع متعارضه بین ما نبود و می توانستم با ایشان همکاری کنم. نه ایشان می خواستند که از مالیه ایران دور شوند و نه حب وطن به من اجازه می داد که ورود ایشان را در مالیه تصدیق کنم و قرارداد از بین رفته را تجدید کنم. کابینه «قوام السلطنه» هم که خواست ما را دست بدست بدهد نتوانست. شرح قضیه اینست که می خواست اوراقی به امضای «آرمیتاژ» و من منتشر شود که سرمایه داران خارجی و داخلی به امضای ما دو نفر اعتماد کنند و آنها را خریداری کنند و گره از کار وزارت جنگ که احتیاج مبرمی به وجه داشت، بگشاید. مرا به هیأت دولت دعوت نمود و با اینکه «سردار سپه» مایل اینکار بشود و در هیأت دولت هم بود که من از ایشان ملاحظه کنم امتناع نمودم و مدتی بعد که با ایشان در امور مملکتی ملاحظه می شد، به من گفت که از جواب شما در آن جلسه



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly



طوری عصبانی شدم که می‌خواستیم همانجا با شما گلاویز شوم. گفتم اگر می‌شدید در من اثری نمی‌کرد زیرا به هیچ قیمتی حاضر نمی‌شدم که مستشار انگلیسی در امور مالیّه دخالت کند و قرارداد را تجدید نمایند.

چند ماهی کار وزارت مالیّه بدون وزیر می‌گذشت و آرمیتاژ هم برای اینکه میخشد محکم شود کار جدی نمی‌کرد و امور به کام دوستان می‌گشت. بعد از آنکه آرمیتاژ مایوس شد قصد حرکت نمود و روزی که به بازدید او رفتیم از من طوری پذیرایی کرد که هیچ وقت فراموش نمی‌کنم و یقین دارم اگر با او موافقت می‌کردم، عسری از اعشار آن احترامات را به من نمی‌کرد. اینجاست که باید به عظمت اخلاقی ملت انگلیس پی برد. از آنچه گذشت معلوم شد که آقا در بیانیه خود قرارداد را الغاء نمود و بعد آن را عملاً اجرا کرد.

آقا در تلگراف ۶ حوت می‌نویسد «با قشونی که تحت امر دارم، هر مانع و مشکلی را به هیچ می‌شمارم» معلوم نیست این قشون به چه ترتیب تحت امر او در آمد؟ بسیار مشکل است که کسی صاحب منصب نظامی نباشد و به مرکز هم اتکایی نداشته باشد و قشونی را که تحت سرپرستی «اسمایلز» انگلیسی است مطیع خود کند و موقعی که وارد تهران شد، قشون مرکزی مقاومت نکند و ساکت بماند و شاه هم تسلیم شود. اگر این قشون تحت امر آقا بود چرا رییس آن خود را در عرض آقا گذاشت و بیانیه‌ای مثل بیانیه خود آقا داد آیا می‌شود گفت که به کمک دسته قزاقی که تحت امر خارجی است انقلاب کنند و ملت را به راه راست هدایت نمایند؟ آیا بوسیله یک بیانیه پوچ می‌توان انقلابی شد و یا این که دعوی اصلاحات کرد؟ کدام آدم بی‌بصیرتی است که با این حرف‌ها گول بخورد اگر فرمایشات آقا اساس داشت و اگر نظریاتشان در خیر مملکت بود چرا رجال وطن پرست را توقیف و حبس نمود؟ اشخاص وطن پرست ملت را حقیر نمی‌کنند و به افکار عمومی احترام می‌گذارند تا در بروز حوادث آنها را پشتیبان خود کنند و هر کس که به ملت خود احترام نکرد، پشتیبان او جای دیگر است. به اتکای خارجی قیام نمودن و به روی هموطنان تیغ



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

کشیدن و آنان را توهین کردن و حبس نمودن، کار وطن پرستان و آزادمردان نیست آقا را چه وا داشت که پیرامون این عملیات برود و چه باعث شده بود که صالح و طالع را حبس کند در اصلاحات باید اشخاص بد را از کار خارج نمود و محاکمه و محکوم کرد.

اگر مقصود انقلاب بود خوبست آقا توضیح دهد که در ایران زمینه برای چه انقلابی حاضر بود و یا چه اشخاصی می خواست هادی انقلاب شود روزگار ثابت کرد نه مصلح بود و نه انقلابی و مأمور بود کابینه محلی تشکیل دهد تا از ترس او مردم به «سردار سپه» ملتجی شوند و به او اهمیت بدهند تا او به مقصود خود برسد. آیا کسی هست بگوید که مرکز اتکاء آقا ملت ایران است بخاطر دارم که «سردار سپه» رئیس الوزارای وقت در منزل من با حضور مرحوم «مشیرالدوله» و «مستوفی الممالک» و «دولت آبادی» و «مخبر السلطنه» و «تقی زاده» و «علاء» اظهار کرد که مرا انگلیس آورد و ندانست با کی سروکار پیدا کرد آن وقت نمی شد در این باب حرفی زد ولی روزگار آن را تکذیب کرد و به خوبی معلوم همان کسی که او را آورد، چون دیگر مفید نبود، او را برد دیکتاتور با پول ما و به ضرر ما راه آهن کشید و ۲۰ سال برای متفقین امروز ما تدارک مهمات دید عقیده و ایمان و رجال مملکت را از بین برد املاک مردم را ضبط و فساد اخلاق را ترویج و اصل ۲۸ قانون اساسی را تغییر داده و قضات دادگستری را متزلزل کرد و برای بقاء خود قوانین ظالمانه وضع نمود چون به کمیت اهمیت می داد بر عده مدارس افزود و چون به کیفیت عقیده نداشت سطح معلومات تنزل کرد کاروان معرفت به اروپا فرستاد، سنجیه آنها را ناتوان و معدوم کرد.

اگر به تدریج که دختران از مدارس خارج می شدند حجاب رفع می شد چه می شد؟ رفع حجاب از زنان پیر و بی تدبیر چه نفعی برای ما داشت. اگر خیابانها آسفالت نبود چه می شد؟ اگر عمارت ها و مهمانخانه ها ساخته شده بود به کجا ضرر می رسید من می خواستم روی خاک راه بروم و وطن را در تصرف دیگران نبینم خانه در اختیار داشتن به از شهری است که دست دیگران است این است کار سیاستمداران



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

وطن پرست که کسی را آلت اجرای مقصود قرار می دهند و پس از اخذ نتیجه از  
بردن او به مردم منت می گذارند.

منبع :

موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

## مشروطه زدایی و کودتا گرایی از زبان ملک الشعراى بهار



سید مصطفی تقوی

عوامل گوناگونی دست به هم دادند تا کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ آفریده شد. آنارشيسم، واگرایی، خود محوری های شخصی و خانوادگی، گروه گرایی و حزب بازی، ترجیح منافع خصوصی بر منافع عمومی، بخشی از عواملی هستند که به نابسامانی اوضاع انجامیده و بستر ذهنی و عینی را برای احساس نیاز به یک دیکتاتور فراهم ساختند. ملک الشعراى بهار که خود از مشروطه خواهان به نام بوده و شاهد سر بر آوردن دیکتاتوری رضا خان از دل نابسامانیهای پس از مشروطه بود، سالهای پیش از کودتا نیز آن هرج و مرج طلبی ها را با تمام وجود لمس می کرد و عاقبت آن را نیز گوشزد می کرد. البته او بخش مهمی از آن نابسامانیها را ناشی از عملکرد تعدادی از دوستان مشروطه خواه خود می دانست و از دست آنها می نالید، اما به رغم آنکه بهار هدف نهایی برخی از هم حزبی های هرج و مرج طلب خود را ایجاد یک حکومت دیکتاتوری می دانست، اوضاع به گونه ای بود که خود او نیز به ناگزیر، راه علاج آن نابسامانی را ایجاد یک حکومت مقتدر و مستبد و دیکتاتور می دانست. در زیر به فرازهایی از نوشته های او در مطبوعات دوران جنگ جهانی اول



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

اشاره می شود که توجه به آنها برای درک وضعیت ایران آن روزگار مفید به نظر می رسد:

ایشان می نویسد: هرج و مرج، اغتشاش، شیوع سوء ظن، اختلافات، اعتراض های عمومی و دزدی و خیانت و بالاخره یأس و برادرش مرگ، همه ناشی از نبود یک مرکز استواری است در هیئت اجتماعی که ما آن را در این مقاله به مرکز ثقل تشبیه نموده ایم ... مرکزیت از بین رفته است، خودمان را هم نمی توانیم گول بزنیم و کار مملکت را هم نمی شود سرسری پنداشته و به طبیعت رها کرد ... اینک ایران مرکز ثقل ندارد ... به عقیده من چاره امروز ما در سرعت امر است. من این عقیده را از شش ماه قبل پیدا کرده و روزهای سخت کنونی را با روزهای تیره و تار آینده در نظر آورده و دانستم که امر از دو حال خارج نیست، یا باید ایران را به دست دیکتاتور سپرد و یا به دست پارلمان.

وی در جای دیگری برخی از هم حزبی های خود را که حتی با برگزاری انتخابات و تشکیل مجلس چهارم مخالفت می ورزیدند، مخاطب قرار داده و می نویسد: ملاحظه بفرمایید، حزب دمکرات ضعیف و متفرق شود، نان کم و گران شود، انتخابات که باز مایه تسلای عمومی است به تعویق افتد، کلنل ویستداهل که اوست و نظم تهران؛ از کار دلسرد شده قهر کند برود، کابینه متزلزل شود، اعضای نظمیہ گرو کرده یکی یکی یا مجتمعاً استعفا بدهند، آن وقت این ها همه که با جمع شد، چه بشود؟ ... کودتا!

در نوشته دیگری او نیاز جامعه را به قانون و یک مرد قانونی اینگونه بیان می کند: مرد قانونی، بی چشم، بی گوش، بی دهان، بی معده و بی شهوت، یک پارچه سنگ و یک توده قانون، با عصای آهنین خود قانون را اجرا می کند. جز این رویه خطاست، غلط است و هرج و مرج است و این است که می بینید و همین است که مزه اش را می چشید، بسم الله، اگر خوب است در همین حالت دوام کنید و با این غذای ناهنجار شکم آرزوی خویشان را سیر نمایید. بدبختی اینجاست که ما مرد



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

قانونی نداریم و اگر داریم قانون نداریم. ما قانون نداریم و نمی خواهیم داشته باشیم.

پس از مدتی به بهار نوشت: باز شش ماه گذشت یک کار از پیش نرفت و بحران مثل دیو سیاه شوره زنان و لند لند کنان در حوزه سعادت ما نزول نمود. این بحران چیست؟ چه جنسی است؟ با ما چه غرضی دارد؟ این بحران بحران پلتیکی است؟ بحران روحانی است؟ بحران حزبی و جمعیتی است؟ بحران فردی و شخصی است؟ نه! بلکه این بحران دو عنصر جهالت است ... اولی -: مهار گسستگی و هرج و مرج عمومی و دومی -: محافظه کاری و مهملی خصوصی. خودسری مردم یک طرف، محافظه کاری و جبن سیاسی زمامداران از طرف دیگر.

و سرانجام می گوید: آری، عقیده من همان است که مکرر، از زیر قلم من ... تراوش نموده است. باید اصلاح با عصای آهنین از طرف دولت شروع شود و ما بقی مردم بی کار برونند پی کارهای خود ... حکومت هم مثل برق کار کند و با هر قیمتی که هست تا هر جا که زورش می رسد، کارها را درست کند و هر وقت هم به ملت محتاج شد از او استمالت بجوید. ورنه با این مرده بازی و با ان وضع گندیده ملاحظه کاری و خود پرستی محال است محال، که یک قدم بتوانیم به طرف اصلاحات جزئی هم نزدیک بشویم.

اگر یک مرد با غیرتی پیدا شد و یک چنین حکومتی که بتواند، هر چه فکر می کند اجرا کند، و از کسی - یعنی از دایه ها و ننه های ملت - نترسد، به روی کار آید، شاید به یک جایی برسیم و بتوانیم از ضررهایی که پی در پی به ما وارد می شود قدری لااقل تخفیف بدهیم، و آلا، این راه که امروز داریم می رویم به قبرستان معدومیت است.

نه مشیرالدوله، نه مستوفی الممالک می توانند با این رویه کاری بکنند و نه از وثوق الوله یا عین الدوله یا عین الدوله ها کاری ساخته است ...

منبع: موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

## نهضت های سیاسی اجتماعی ایران قبل از کودتای ۱۲۹۹ رضاخان



دکتر سید جلال الدین مدنی

ملت ما که پس انقلاب مشروطیت انتظار استقلال و آزادی و رفاه را داشت همان طور که دیدیم مواجه با مصایب بسیار گردید. امپریالیست های انگلیس، روسیه تزاری و آلمان بر سر ایران و در جهت اجرای برنامه های استعماری به نزاع برخاستند و مداخله در امور ایران را بیشتر نمودند. مقارن پیروزی انقلاب مشروطیت نیروهای نظامی انگلیس در جزیره هنگام و در سواحل خلیج فارس پیاده شدند و در سیستان و بلوچستان به دخالت پرداختند. روسیه ی تزاری که به شدت از دربار قاجار در جهت تحکیم استبداد حمایت می نمود با شکست در جنگ با ژاپن دیگر قدرت سابق را در مقابله با سیاست انگلیس نداشت لیکن با ظهور آلمان در عرصه ی سیاسی ایران از طریق گسترش بازرگانی این کشور و اجاره بندری در خلیج فارس و اخذ امتیاز تأسیس بانک و ایجاد مدرسه و اعطاء قرضه و به علت ورود لشکر عثمانی به حدود ارومیه، روس و انگلیس موقتاً رقابت را کنار گذاشتند و همان طور که قبلاً دیدیم قرار داد ۱۹۰۷ را امضا کردند اما علی رغم این ائتلاف آلمان نیز به توسعه اقدامات خود ادامه داد و مقام سوم را بعد از انگلیس و روسیه در تجارت خارجی ایران به دست آورد و در حمل و نقل دریایی در خلیج فارس پس از انگلیس مقام دوم را اشغال کرد اختلاف میان آلمان و روسیه از یک طرف و آلمان



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

و انگلستان از طرف دیگر در ایران جزیی از مناقشاتی بود که قدرت های استعماری را در آستانه ی جنگ اول قرار داد. در اوایل جنگ ایران فقط از استقلال عنوانی داشت و در حالی که بی طرفی خود را اعلام کرده بود ارتش عثمانی آذربایجان را اشغال کرد سپس ارتش روسیه سرزمین اشغالی عثمانی را خود به تصرف در آورد و در نواحی غرب ایران عملیات جنگی بین «انگلیس و روسیه» با «آلمان و عثمان» ادامه یافت و بالاخره شمال ایران در تصرف قوای روسیه و جنوب در تصرف قوای انگلیس در آمد. در این وضعیت که حکومت ایران فقط جنبه ی تشریفاتی داشت ملت به ستوه آمده، افرادی در گوشه و کنار مملکت پیدا شدند تا زنجیره های اسارت را پاره کنند و آزادی و استقلال کشور را تأمین نمایند. اینان می دیدند که وضع اقتصادی کشور به وخامت کامل گراییده، تسلط بیگانه نیرویی برای دولت مرکزی باقی نگذاشته، خرابی ناشی از جنگ و قطع روابط بازرگانی مردم را به فلاکت رسانده، خزانه ی کشور تهی شده، زمین ها کشت نگر دیده، قیمت نان و سایر مایحتاج به چند برابر رسیده و قحطی، گرسنگی و شیوع بیماری باعث شده است که قسمت هایی از کشور به مناطق غیر مسکونی مبدل گردد. همه این عوامل ریشه نهضت هایی است که اواخر دوران جنگ و بعد از آن در ایران ظاهر گردید. نهضت جنگل در گیلان، قیام خیابانی در تبریز، جنبش دشتستانی ها در جنوب و پایداری کلنل محمد تقی خان پسیان در خراسان از آن جمله اند. (۱)

نهضت جنگل به رهبری میرزا کوچک خان جنگلی (۲)

میرزا کوچک خان شخصیتی روحانی بود که به علت خیانت زمامداران شور و حرارتی برای مقابل و نهضت داشت، او و میرزا علی خان دیوسالار در مازنداران استقرار یافته به جلب افراد برای هم کاری پرداختند و در اواخر سال ۱۳۳۴ قمری «۱۹۱۵ م» کمیته ای به نام اتحاد اسلام (۳) در حوالی تالش تشکیل دادند، از عنوان کمیته پیدا است که نهضت آن ها قبل از هر چیز جنبه ی اسلامی داشت چرا که میرزا کوچک طلبه مبارزی بود که با همان افکار اسلامی مبارزه را آغاز کرده بود. بعداً موضوع انعقاد قرار داد ۱۹۱۹ و نفوذ بیشتر انگلیس در کشور بر قاطعیت تصمیم



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly



آن‌ها افزود و به تشکیل حزب جنگل مبادرت کردند. روزنامه‌ای هم با همین نام انتشار می‌دادند که مبلغ افکار آن‌ها بود و داوطلبان عضویت در حزب جنگل می‌بایست سوگند یاد کنند و سابقه‌ی سوی نداشته باشند و مرام‌نامه را قبول کنند. (۴) نویسنده‌ی کتاب سردار جنگل می‌گوید «جنگلی‌ها مصمم بودند مادام که به هدف‌شان نرسیده و موفق به اخراج نیروی بیگانه نشده‌اند به آرایش سر و صورت نپردازند و بنابراین طول اقامت در جنگل آن‌ها را به شکل مخلوقات ماقبل تاریخ و هیاکل جسیم و رعب آور در آورده بود» با توسعه‌ی کار نهضت جنگل دولت مرکزی در شمال ایران اقتداری نداشت. (۵)

قوای روس و انگلیس قبل از انقلاب (۶) روسیه با جنگلی‌ها به مذاکره پرداختند و هم بعد از آن (۷) در اولین برخورد جنگلی‌ها با قوای دولت (۸) دکتر حشمت از اعضای جنگل با ۲۷۰ نفر تسلیم شد و تسلیم او تأثیری در مجازات او نگذاشت و در ۱۹۱۹ «شعبان ۱۳۳۷» اعدام گردید.

میرزا کوچک خان پس از این برخورد به اعماق جنگل رفت و ارتباطش هم با اعضا متزلزل شد. (۹) ماه بعد «رمضان ۱۳۳۷» تیر ماه ۱۲۹۸ از جانب فرماندار رشت در تمام مناطق اطراف فعالیت جنگلی‌ها حکومت نظامی اعلام شد و در اعلامیه فرماندار نظامی تصریح گردید «هر خانه‌ای که در آن جنگلی‌ها منزل کنند سوزانده می‌شود و صاحبش تنبیه خواهد شد افرادی که برای جنگلی‌ها آذوقه تهیه کنند و یا کمکی به آن‌ها بنمایند فوراً اعدام و دارایی‌شان ضبط می‌شود» (۱۰) از طرف دولت بعدی یعنی مشیرالدوله هم دو هیأت نمایندگی به جنگل فرستاده شد که با سران نهضت مذاکره نمایند اما نتیجه‌ای حاصل نشد. در این اوقات تحولاتی در شمال ایران واقع شد. سپاهیان روسیه شوروی به شمال ایران آمدند و شهر رشت سقوط کرد و گروهی از جنگلی‌ها با این تجاوزین هم گام شدند و جمهوری اعلام داشتند و گویا سید جعفر پیشه‌وری هم روزنامه کمونیست را منتشر کرد. میرزا کوچک خان که اساس نهضت مربوط به او بود و جنبه‌ی اسلامی داشت و با چنین جمهوری نمی‌توانست موافق و هم‌آهنگ باشد در تیر ماه ۱۲۹۹ «شوال ۱۳۳۸» از



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

رشت خارج شد و ملاقاتی در همین اوقات با سردار فاخر حکمت که از جانب مشیرالدوله نمایندگی داشت انجام داد. میرزا کوچک که از انقلابیون رشت جدا گردید انشعابی دیگر شد یعنی احسان الله خان و خالو قربان هم از او جدا شدند. در مرداد ۱۲۹۹ قزاق‌ها (۱۱) به عنوان مأمور دولت مرکزی انقلابیون رشت را عقب زدند و رشت را به تصرف درآوردند ولی پس از مدتی مجدداً رشت به دست انقلابیون افتاد. (۱۲)

با کودتای ۱۲۹۹ تماس سید ضیاء با جنگلی‌ها برقرار شد و یک مهلت شش ماهه از میرزا کوچک خان خواست تا او بتواند خواسته‌ی جنگلی‌ها را اجرا نماید سعد الله درویش واسطه‌ی این پیام بود اما دولت سید ضیاء ادامه نیافت و دولت بعد از او در صدد جلب هم‌کاری دو سیاست‌انگلیس و شوروی بود.

شیخ محمد خیابانی که در همین زمان در آذربایجان قیام کرده بود با میرزا کوچک ارتباط برقرار ساخت تا مشترکاً اقدام نمایند.

بعد از وزیر جنگ شدن سردار سپه و تسلیم خالو قربان قزاق‌ها حمله جدی را به شمال شروع کردند قوای متفرق جنگل یا تسلیم می‌شدند و یا بقتل می‌رسیدند میرزا کوچک خان در آخرین مبارزات که برای جمع‌آوری نفر به سوی خلخان می‌رفت دچار برف و بوران شد و از پا درآمد و با این ترتیب نهضت جنگل پایان گرفت.

#### قیام خیابانی در آذربایجان

شیخ محمد خیابانی (۱۳) در سال ۱۲۹۸ نهضت خود را در تبریز آغاز کرد «۷ آوریل ۱۹۲۰ اکثریتی از مردم شهر از او حمایت داشتند. وی بدون این که مسلح باشد با کمک هم‌دستان خود تمام مؤسسات و سازمان‌های دولتی را تصرف کرد و شش ماه اداره شهر را به عهده کمیته ملی به رهبری خیابانی قرار گرفت. خیابانی بازرگان زاده‌ای بود که تحصیلات دینی را آغاز کرد و در سلک روحانیون درآمد در سال‌های مبارزه علیه استبداد صغیر شرکت داشت و به نمایندگی مردم تبریز روانه‌ی



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

مجلس دوم شد و در آن مجلس به فراکسیون دمکرات ها پیوست. در سال های جنگ جهانی اول علیه سیاست انگلیس و روس و آلمان ها و ترک های عثمانی مبارزه می کرد و هنگامی که در پایان جنگ «۱۹۱۸» ۱۲۹۶ ترکان عثمانی آذربایجان را اشغال کرده بودن توسط آن ها بازداشت و به خارج تبعید شد. خیابانی علیه قرار داد ۱۹۱۹ مبارزه ی فعال داشت. پس از سقوط و ثوق الدوله حاج مخبر السلطنه هدایت که وزیر مالیه کابینه ی مشیر الدوله بود به حکومت آذربایجان منصوب شد. خیابانی که می خواست تبریز آزاد باشد می گفت به فرستادن والی نیازی نیست شما پول برای ما بفرستید. مخبر السلطنه پس از ورود به تبریز به قزاق خانه رفت و در حمایت آنان قیام خیابانی در هم کوبیده شد. قتل خیابانی به طرق مختلف بیان شده است (۱۴) و مورخین نهضت او را نیز بدون تمایل به بیگانه ثبت نموده اند. (۱۵)

دو سال بعد پیروان خیابانی که خود را دشمنان استبداد می نامیدند طغیان کردند. رهبر آنان در این تاریخ یک افسر ژاندارم به نام لاهوتی بود که فرماندهی ژاندارم ها را به عهده داشت و تقاضای او بر کناری رضا خان از فرماندهی کل قوا بود رضا خان تصمیم گرفت این شورش را «که بعد از کودتای ۱۲۹۹ پیدا شده بود» شخصاً سرکوب کند و به همین ترتیب عمل کرد. لاهوتی و هم دستانش به روسیه گریختند (۱۶) و پناهنده شدند و بسیاری از دمکرات ها دستگیر و مقتول و یازندانی شدند. (۱۷)

#### قیام محمد تقی خان پسیان

در پاییز سال ۱۳۰۰ «۱۹۲۱» قیام کلنل محمد تقی خان پسیان در خراسان سرکوب گردید. پسیان عضو حزب دمکرات بود و در زمان جنگ جهانی اول فرماندهی ژاندارمیری را عهده دار بود و در عملیات نظامی علیه انگلیس ها و روس های تزاری در قزوین و همدان و کرمانشاه شرکت کرده بود. در ۱۲۹۴ به آلمان رفت و شش سال بعد که مراجعت نمود دولت مشیر الدوله او را به فرماندهی ژاندارمیری خراسان



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

منصوب کرد. وی به علت افکار آزادی خواهی در بین مردم نفوذ و اعتباری یافت. پس از کودتای ۱۲۹۹ قوام السلطنه استاندار وقت خراسان ار که با انگلیس ها ارتباط نزدیک داشت دستگیر و تحت الحفظ به تهران فرستاد و اداره ی استان خراسان به عهده ی خودش واگذار شد.

اما با سقوط حکومت سد ضیاء الدین (۱۸) و نخست وزیری قوام کلنل محمد تقی خان از فرمان حکومت مرکزی سرباز زد و در مشهد کمیته ی ملی تشکیل داد (۱۹) محمد تقی خان از تصمیمات رضا خان هم عدول کرد. خواسته محمد تقی خان این بود که از زیر فشار انگلیس ها رها گردند و یک سلسله اصلاحات انجام گیرد وی با جاسوسان انگلیسی در خراسان در افتاد و جمعی از آن ها را دستگیر کرد و مکاتبات کنسول انگلیس را در مشهد تحت کنترل در آورد. در پاییز سال ۱۹۲۱ قوای دولتی به دستور قوام به خراسان اعزام شد (۲۰) اما به تحریک دولت خان های خراسان با دسته جات مسلح خود وارد کارزار شدند (۲۱) و کلنل محمد تقی خان در نبردی که با دست های مسلح کردهای قوچان داشت کشته شد خبر قتل او در مشهد با هیجان مردم و عزای عمومی توأم بود (۲۲) و از جنازه ی او با احساسات و ایراد نطق ها مشایعت کردند که خود باعث نگرانی دولت گردید. بعداً یکی از افسران صمیمی و با وفای کلنل به نام اسماعیل خان بهادر که فرماندهی اردوی ژاندارم سبزوار را داشت به مشهد آمد و به اقداماتی علیه دولت زد ولی چون خود را در خطر دید به تحصن در منزل آیت الله زاده ی خراسانی پرداخت و با وساطت وی از ایران خارج شد. با این ترتیب مسأله ی کلنل محمد تقی خان پسیان که خود خطری برای رضا خان می توانست باشد پایان گرفت.

قیام تنگستانی ها و دشتستانی ها

الف) سابقه ی موضوع: ۶۰ سال قبل از زمانی که ما از آن بحث می کنیم یعنی سال ۱۲۷۳ هجری قمری «۱۲۳۳ شمسی» قشون انگلیس بوشهر را تصرف کرد (۲۳) در آن زمان باقر خان ضابط تنگستانی و پسر رشیدش احمد خان تنگستانی با چهار صد نفر



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

تفنگ چی در قلعه ی ری شهر بودند حاکم بوشهر و والی فارس از آن ها استمداد کردند در صورتی که قلعه ری شهر خالی از هر گونه استحکام بود احمد خان همان جا را تأمین قرار داده و منتظر ورود انگلیس ها نشست سپاه انگلیس که هشت هزار نفر بودند از سی فروند کشتی جنگی پیاده شدند. توپ های متعدد نیز پیاده و بر کنار دریا نصب کردند و هنگام زوال آفتاب بر قلعه ری شهر حمله بردند آن جوان مردان معدود از کثرت دشمن اندیشه نکردند و شب را به سختی به روز آوردند و همین که هوا روشن شد شروع به جنگ کردند انگلیس ها از جانب خشکی و دریا بنای شلیک به قلعه را گذرادند و از هر جانب هجوم آوردند و تنگستانیان که از جان گذشته و بر سر راه مرگ نشسته بودند آن قدر پایداری کردند که به قشون دشمن نزدیک شدند و دست از تفنگ کشیدند و با شمشیر و دشنه بنای خون ریزی را گذاردند و عده مقتولین دشمن را به هشتصد نفر رسانیدند و پنج عراده توپ به دست آوردند و بالاخره احمد خان و هفتاد و دو نفر از آن نام آوران کشته شدند و قلعه به تصرف بیگانه در آمد (۲۴) اما دلاوری آن ها درسی شد برای فرزندان دشتستان در مقابله با متجاوزین بیگانه و این بار می رسیم به دوران جنگ اول جهانی و بعد آن و اقدامات این مرزداران شجاع.

ب) تصمیم مجاهدین دشتستانی به مقابله با قوای انگلیس در جنگ اول جهانی: جنگ بین الملل اول پیش آمد، نفوذ دایمی دولت انگلیس در بنادر رو به تزاید گذاشت، هر روز کشتی جنگی جدیدی مقابل بوشهر لنگر می انداخت و هر ساعت اخطار عجیب و غریبی به اهالی می شد. از مدتی قبل یک تاجر آلمانی و خانمش در خانه ای موسوم به عمارت جرمنی ساکن شده و مشغول تجارت بودند جنرال قنصل انگلیس وجود آن ها را مخل آسایش خود دانست و روزی جمعی نظامی و هندی به دستور کنسول خانه ی تاجر آلمانی را محاصره و او و همسرش را دستگیر و به هندوستان تبعید کردند مقارن این احوال یک صاحب منصب انگلیسی هنگام خروج از عمارت سبز آباد مورد حمله یک نفر تنگستانی واقع شد و با آن که لطمه ای به او نرسید اما این واقعه بهانه ی بزرگی برای انگلیس ها شد و با خشونت از



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

موقرالذوله حکمران بوشهر تقاضای تأمین کردند و او هم از تهران مایوس بود نتوانست آن ها را مجاب کند. انگلیس ها فوراً عده ی زیادی نظامی هندی و انگلیسی «که بنا بود به عراق بروند» در بوشهر پیاده و بی درنگ درالحکومه، گمرک خانه و سایر ادارات را تصرف کردند. موقرالذوله را نیز با داشت و بیرق انگلیس را بر فراز دارالحکومه و ادارات افراشتند و یک روز بعد ۱۴ نفر از آزادگان بوشهر را که مخالف بیگانه بودند دستگیر و به هند تبعید کردند در حالی که این عده اهل جنگ و اسلحه نبودند.

ریس علی خان دلواری و شیخ حسین خان چاه کوتاهی و زایر خضر خان اهرمی (۲۵) سه نفر خوانین دلیر و حساس تنگستان از این وقایع آگاه شدند و تصمیم گرفتند علیه دشمنان قیام کنند و از مصادیق دستور آسمانی «اشداء علی الکفار رحماء بینهم» در آیند.

پلیس جنوب بر اساس قرار داد ۱۹۰۷ انگلیس و روس علیه کشور ما ایجاد شد، انگلیس ها مدعی بودند این پلیس موقت خواهد بود و ملت ایران نیز همواره ضمن ابراز عدم رضایت خود دولت ها را هم با اعتراض «هر چند ظاهری» وادار می ساخت.

لرد کزن وزیر خارجه وقت انگلیس در همان هنگامی که قرار داد ۱۹۱۹ را به امضای وثوق الدوله رساند به پلیس جنوب هم با شرح ذیل رسمیت داد! «به واسطه وضع آشفته ی ایران و نتیجه نگرفتن از قرار داد ۱۹۰۷ با روسیه راجع به ایران در این موقع که یک نفر از دوستان را شه به ریاست وزرایی تعیین نموده که او وثوق الدوله است و دو نفر از وزرای که نصرت الدوله و صارم الدوله می باشند که آن دو هم طرف اطمینان هستند قرار داد ۱۹۱۹ که طرح آن در این جا ریخته برای حفظ ایران و همسایه شرقی آن افغانستان و جلوگیری از پیشرفت ترک ها و آلمان ها در شمال غربی ایران مورد موافقت قرار گرفت در جنوب هم عده ای از اهالی بومی تحت نظر صاحب منصبان انگلیسی برای حفظ امنیت راه تشکیل، سرپرسی کاکس



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

که سال ها در خلیج فارس بوده و چندی هم در بین النهرین است به وزیر مختاری انگلیس در ایران پس از نه ماه مذاکره نتیجه مطلوبه حاصل و به تصویب رسید و چهار صد نفر از قشون انگلیس از بغداد (۲۶) وارد ایران شده هیات دولت را از نتیجه مطلوبه مستحضر می کند» (۲۷). بنابراین دولت تجاوز انگلستان در زمانی که به علت سقوط روسیه تزاری قرار داد ۱۹۰۷ بین خودشان هم اثری نداشت به تکمیل و تقویت و استقرار پلیس جنوب مبادرت نمود! اما در مقابل این قوا اهالی بوشهر و تنگستان شجاعانه قیام کردند و بسیاری از آنان به شهادت رسیدند ولی هیچ گاه تسلیم نگردیدند اقدامات انگلیسی ها در جنوب ایران همواره با قتل و غارت و یا فریب و نیرنگ و یا کمک عوامل فروخته شده حکومتی و شبکه های مخفی جاسوسی همراه بود. رییس علی دلواری، خالو حسین دشتی و زایر خضر خان اهرمی و همگامان آنان که مسلمانانی معتقد و مرز دارانی رشید بودند بین سال های ۱۳۳۳ تا ۱۳۴۱ ق « ۱۲۹۲ - ۱۳۰۰ شمسی ۱۹۱۴ - ۱۹۲۲ م » در جنگ های متعدد هزاران نفر سرباز بریتانیا را با تمام تجهیزات از بین بردند و در حالی که حکومت مرکزی ایران و حکام دولتی اثر وجودی نداشتند شجاعان تنگستان و دشتستان بارها انبوه قشون انگلیس قرار گرفتند و ضمن عقب راندن آن ها دولت بریتانیا را از رشادت خود در حیرت و بن بست گذاشتند انگلیسی ها نیز بالاخره در این مورد به حيله دست زده، رییس علی و سایر پیشروان را از طریق جاسوسان خود و با هم دستی افراد ضعیفی از همان بوشهر که تطمیع شده بودند از پشت هدف گلوله قرار دادند. با این توضیح وقتی که با عده ی قلیلی از همگامان در سنگر بودند و مواجه با انبوه قوای دشمن شدند پس از این که تلفات زیادی به آن ها وارد ساختند و با فریادهای پاینده باد اسلام زند باد ایران به جلو می رفتند رییس علی از پای درآمد. شیخ حسین خان چا کوتاهی معروف به سالار اسلام از جمله افرادی بود که در نبرد با انگلیس ها رشادت های بسیار کرد. وقایعی که در ضمن جنگ جهانی اول و بعد آن در جنوب ایالت فارس و در ناحیه ی تنگستان و اطراف بوشهر روی داده از وقایعی است که نسبتاً مجهول مانده. (۲۸) نویسنده ی کتاب تلاش آزادی در فصل



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

نهضت ها می نویسد. «اما چه کوتاهی ها» از ۱۳۳۳ ق ۱۹۱۴ م یعنی زمان جنگ و پیشرفت های آلمان دست به طغیان زده بودند. جنبه ی ملی بودن این طغیان از قیام خیابانی بیشتر بود این ها که دهاتی و روستایی پاک بودند فقط برای راندن انگلیس ها قیام کرده بودند ولی صحبت از تجزیه نبود مشیر الدوله متوجه این موفقیت آن ها بود و حتی هنگامی که شیخ حسین خان چا کوتاهی در جنگ با پلیس جنوب «29» (S, P, R) در زمان تصدی کابینه ی مشیر الدوله مقتول شد (۳۰) «شوال ۱۳۳۸ ق. ژوئن ۱۹۲۰ م» تلگراف تسلیتی از طرف رییس الوزرای یعنی خود مشیر الدوله به خانواده ی مشارالیه مخابره گردید» (۳۱) شجاعان دشتستان نه تنها از جانب حکومت مرکزی سرکوب شدند بلکه بعد از آن نیز به دلیل مبارزات شدید که علیه پلیس جنوب «S, P, R» داشتند و راحت را از متجاوزین انگلیسی سلب کردند بنا به درخواست قنصل انگلیس از والی فارس مصدق السلطنه اقداماتی علیه آن ها انجام داد خود دکتر مصدق در این مورد در مجلس دوره ۱۴ توضیح می دهد (۳۲) «بنده مأمورین خوب از انگلستان دیده ام من مأمورین بسیار شریف و وطن دوست از انگلستان دیده ام من مذاکراتی در شیراز و در تهران با این ها دارم یک روز «ماژور هوور» قنصل انگلیس آمد و به من گفت ما حکم داده ایم تنگستانی ها را تنبیه بکنند من حالم بهم خورد گفت شما چرا حالتان بهم خورد گفتم چون این صحبتی که کردید نه در نفع شما بود نه در نفع ما گفت توضیح بدهید گفتم شما پلیس جنوب را مأمور تنبیه تنگستان بکنید بر منفوریت آن ها افزوده می شود تنگستان ها اگر شرارت می کنند من تصدیق می کنم اگر بعضی از آن ها راهزنی می کنند من تصدیق دارم اگر آن ها را پلیس جنوب تنبیه کند آن ها جزء شهداء وطن پرست ها می شوند و من راضی نیستم ولی اگر من که والی هستم آن ها را تنبیه کنم به وظیفه ی خود عمل کرده ام و کار صحیحی کرده ام گفت توضیحات شما مرا قانع کرد شما کار خودتان را بکنید من از شما تشکر می کنم بعد از چند روز من تنگستان را امن کردم و ماژور هوور از من تشکر کرد!...»



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly



هم کاری مصدق السلطنه با پلیس جنوب و تجهیز قوای دولتی در سرکوبی دلیران تنگستان و دشتستان سبب شد سفارت انگلیس از نخست وزیر جدید بخواهد که مصدق را در سمت والی فارس باقی نگهدارد عین نامه چنین است.

«سفارت انگلیس ۴ نوامبر ۱۹۲۰ - فدایت شوم - پس از استعلام از صحت مزاج و تقدیم ارادت زحمت می دهد که از قرار تلگرافی که قنصل انگلیس مقیم شیراز مخبره کرده اند آقای مصدق السلطنه از سقوط کابینه قبلی و تشکیل کابینه جدید قدری مضطربند که مبادا این کابینه در مواقع لازمه همراهی و مساعدت مقتضی از ایشان ننماید و گویا خیال استعفا دارند از قار راپرت هایی که از قنصل انگلیس در شیراز می رسد حکومت معظم له در شیراز خیلی رضایت بخش بوده اگر حضرت اشرف صلاح بدانند بد نیست که دوستانه تلگرافی به معزی الیه مخبره فرموده خواهش کنید که به حکومت خود باقی بوده و از این خیال منصرف شوند ایام شوکت مستدام باد مستر فرمان» (۳۳)

دیگر حکام فارس نیز به همین ترتیب عمل کرده اند. فرمان فرما که تجاوزات او به مردم فارس و اخاذی او در تاریخ خود مستلزم بحث طولانی است نیز در استقرار و توسعه ی پلیس جنوب و مقابله با عشایر مبارز اقدام کرده است و به طور کلی در طول تاریخ معاصر و صرف نظر از موارد نادر وظیفه ی حکام و مأمورین دولتی در درجات مختلف حفظ و تثبیت پایگاه های نفوذ و غارت گری قدرت های خارج و ساکت نگه داشتن ملت در این جهت بوده است.

خصایص بارز عشایر که علاقه به وطن، ایمان، سلحشوری و فداکاری بوده است و در بسیاری از موارد به اقتضای موقعیت، پاسدارانی فداکار بوده اند نه تنها مورد توجه حکومت های مرکزی قرار نگرفته بلکه متأسفانه در عمل در مقابل اهداف آن ها مانع نیز ایجاد کرده اند و یا به دلایل وابستگی و سیاستی که در دو قرن گذشته وجود داشته سعی شده است که آن ها را به سوی اختلاف و تفرقه بکشانند و روحیه ی سلحشوری و فداکاری شان را سرکوب کنند و در نتیجه در پاره ای موارد ایادی



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بیگانه تصمیم گرفته اند از طریق همین مرز داران به پیاده کردن نظرات خود بپردازند.

پی نوشت ها:

۱. نسبت به این نهضت ها نظرات مختلفی ابراز شده بعضی قیام کنندگان را یاغی و شورشی و باج بگیر معرفی کرده اند و دسته ای آنان را مجاهد، مؤمن، آزاده و نجات دهنده شناخته اند از جمله نویسنده تاریخ انقلاب مشروطیت می گوید «میرزا کوچک نه فقط یک سرباز آزاده بود و در راه آزادی می جنگید بلکه یک مبلغ آزادی نیز بود و کتاب سیاست شوروی در ایران او را صد در صد ایران دوست می داند. ملک الشعراء بهار در کتاب تاریخ احزاب سیاسی میرزا کوچک و محمد تقی پسیان را متهم می کند با این که قصدشان تصرف ایران و ایجاد یک حکومت مرکزی صالح نبوده و بهمان ولایتی که در کف داشته قانع بوده اند و مؤلف تاریخ بیداری ایران جنگلی ها را ردیف اشرا و غارتگران دانسته است. قضایای هر کدام بسیار طولانی و جزییات اقدامات شان تاکنون روشن نگردیده است.

۲. یونس معروف به میرزا کوچک - فرزند میرزا بزرگ اهل رشت متولد ۱۲۹۸ قمری بعداً طلبه مدرسه ی جامع رشت شد و مقدمات تحصیلات دینی را آموخت با استعداد بود و معتقد به استخاره. قدرت جذب افراد را داشت و غالباً مفتون اخلاق او می شدند یک مرد مذهبی تمام عیار بود. واجباتش ترک نمی شد از نماز و روزه قصور نداشت شعار او «و من یتوکل علی الله فهو حسبه» بود، در وقایع مشروطیت شرکت داشت در فتح تهران و جنگ سه روزه مجاهدین با قوای استبداد حضور داشت و در یکی از جنگ های علیه محمد علی شاه گلوله خورد. از دارایی چیزی نداشت و در همین اوقات گدایی به او می رسد تقاضای کمک می کند میرزا کوچک خود را از او ناچیزتر می بیند اما گدا بر اصرار خود می افزاید و هر کجا



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

میرزا می رود گدا او را تعقیب می کند گدای سمج متقاعد نمی شده و او را رها نمی کرده و میرزا که حتی یک شاهی نداشته و نه می توانسته از کسی تقاضای کمک نماید عاقبت سیلی به گوش گدا می زند و در نتیجه فوراً به زمین می افتد و می میرد. میرزا خود را به شهربانی معرفی می کند و مدت ها در زندان می ماند تا با گذشت مدعیان خصوصی آزاد می شود. از وضع بد مردم تأثر بسیار پیدا کرد و قیام خود را آغاز نمود «سردار جنگل نوشته ابراهیم فخرایی صفحه ی ۴۲ کتاب سردار جنگل با تفصیل به هفت سال نهضت جنگل پرداخته است، سال های ۱۳۴۹ - ۱۳۳۳ قمری».

۳. اتحاد اسلام سازمانی بود که گفته می شد مرکز فعالیتش اسلامبول است و وسیله چند نفر از پیشوایان اسلامی مثل سید جمال الدین اسدآبادی، سید عبدالرحمن کواکبی و شیخ محمد عبده تأسیس گردیده و جمعی اهداف آن را که گرد آوردن عموم مسلمانان زیر لوای واحد بود تعقیب می کردند.

۴. مرام نامه ۳۴ ماده داشت که در نه فصل تنظیم شده بود - بر طبق این مواد مملکت باید از طریق نمایندگان اکثریت ملت اداره شود همه ی افراد بدون تفاوت نژاد و مذهب از حقوق مساوی و از آزادی بهره مند گردند. بین حقوق زن و مرد تساوی باشد و تقریباً مرام نامه جنگل ها با قانون اساسی مغایرتی نداشت.

۵. روس ها که در شمال ایران استقرار پیدا کرده بودند و جنگلی ها به آن ها صدمه وارد می ساختند چندین مرتبه در صدد براندازی آنان برآمدند و برخورد های شدید به نام جنگ داوسار، جنگ کسا، جنگ ماکلوان و جنگ ماسوله بین آنان انجام گرفت و در زمانی هم حاجی محسن خان امین الدوله پدر دکتر علی امینی که در صدد جمع آوری سپاه برای مقابله بود به جنگل رفته شد و با پرداخت هفتاد هزار تومان آزاد گردید «مراجعه شود به کتاب سردار جنگل ص ۸۶ و قبل آن».



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

۶. بعد از این که روس ها از شکست جنگلی ها ناامید شدند در صدد بر آمدند با آن ها مذاکره کنند تا از مزاحمت شان در دوران جنگ در امان باشند و به علاوه انگلستان هم بتواند قوای خود را به شمال ایران بفرستد. بنابراین به دفعات در جنگل بین نمایندگان انگلیس و روسیه با جنگلیان مذاکراتی انجام می گیرد «مراجعه شود به تفصیل آن در کتاب سردار جنگل».

۷. ظهور انقلاب روسیه وضع متفقین را عوض کرد و از این تاریخ انگلیس ها برای کمک بروس های سفید علیه بلشویک ها می جنگند و با شدت بیشتری با جنگلی ها در می افتند تا در مرداد ۱۲۹۷ معاهده ای بین کمیته ی اتحاد اسلام و انگلیس ها منعقد می شود و انگلیس ها تعهد می کنند که در امور داخلی ایران مداخله نکنند و در عوض به طور آزاد قوای خودشان را از جنوب به شمال برای حمایت از روس های سفید ببرند و جنگ بین انگلیس ها و جنگلی ها متوقف می شود.

۸. بعد از پایان جنگ و ثوق الدوله نخست وزیر شد و با سپهدار وزیر کشور در صدد رفع جنگلی ها برآمد و در ابتدا سردار معظم خراسانی را برای حکومت گیلان تعیین کرد. و قرار داد ۱۹۱۹ در همین موقع منعقد می شود و انگلیس و دولت و ثوق الدوله در صدد نابودی جنگلی ها که طبعاً مخالف آن بودند برمی آیند.

۹. یکی دو هفته پس از اعدام دکتر حشمت گفته شد که و ثوق الدوله تمایلی به اعدام او نداشته و حتی دستور داده است که جلوگیری از مجازات وی بشود اما سردار معظم خراسانی «همان تیمورتاش دوران استبداد» فرماندار رشت دستور و ثوق الدوله را ارایه نداده است.

۱۰. سردار جنگل، صفحه ی ۱۸۵،

۱۱. نیروی قزاق که در عهد ناصرالدین شاه با کمک روسیه به وجود آمد در اول یک هنگ تشریفاتی ساده بود. در زمان مظفرالدین شاه به صورت لشکری مهیب و مقتدر و نماینده ی قدرت روسیه در ایران درآمد و فرمانده ی آن همیشه یک افسر روسی بود که حقوق خود را از دولت ایران می گرفت ولی عملاً افسران روسی



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

می گرفتند تا زمانی که روسیه تزاری بر جا بود این نیرو نقش اساسی در ایران داشت چنان چه به توپ بستن مجلس وسیله ی همین قوا صورت گرفت اما پس از سقوط رژیم تزاری انگلیس ها می ترسیدند این قوا به دست بلشوک ها بیفتد و در ایران هم انقلاب انجام گیرد به هر حال در تاریخ قبل از کودتای ۱۲۹۹ شوروی مخارجی بابت هزینه ی قزاق ها نمی پرداخت ایران هم بودجه ای برای این کار نداشت و انگلیس ها به عنوان مساعده مالی به دولت ایران هزینه نگهداری قوای قزاق را به فرماندهی استار ولسکی پرداخت می نمودند.

۱۲. بعد از مشیرالدوله سپهدار اعظم رشتی مأمور تشکیل کابینه شد و اعلامیه ای در ۷ آبان ۱۲۹۹ صادر کرد مبنی بر این که چون قزاق ها به فرماندهی استار ولسکی در گیلان قصور کرده اند و عقب نشینی نموده اند استار ولسکی برکنار و سردار همایون به فرماندهی قزاق منصوب می گردد ولی اقدامات سپهدار هم در مقابله با وضع گیلان به نتیجه نرسید.

۱۳. شیخ محمد خیابانی فرزند حاجی عبدالحمید تاجر خامنه ای بود وی در ۱۳۲۷ ق «۱۹۰۹ م» بوکالت مجلس شورا رسید. بعداً بر ضد دولت وثوق الدوله که قرار داد ۱۹۱۹ را با انگلیس بسته بود اعلام قیام نمود. طرفداران خیابانی نام آذربایجان را آزادی ستان نهاده قنصل آلمان را محاصره کرده و به قتل رساندند. او مجاهدینی ترتیب داد و در صدد قطع رابطه با دولت مرکزی برآمد.

۱۴. مهدی خان مخبر السلطنه حاکم آذربایجان می گفت قزاقان چون نزدیک شده اند خیابانی خودش را کشته است. دیگران می گفتند خیابانی در زیرزمینی بوده و تفنگی به دست داشته قزاقان از بیرون شلیک کرده اند و او را از پا انداخته اند. مشیرالدوله در نطقی که در سال ۱۳۰۰ شمسی در مجلس کرد توضیح داد و گفت تلگرافی که مکرر در مکرر با حضور تمام اعضای کابینه با مرحوم خیابانی و اعضای هیات قیام کننده به عمل آمد صریحاً به ما گفتند والی نمی پذیریم ولی هر قدر پول می خواهیم بدهند آیا دولت می توانست اصل عدم مرکزیت و تجزیه ایران



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

را بپذیرد؟ ... والی هم نهایت جد و جهد را کرد که به مسالمت بگذرد ولی موفق نشد.

۱۵. جورج لنزوسکی در کتاب رقابت روسیه غرب در ایران در مورد نهضت خیابانی چنین می نویسد «در اوایل سال ۱۹۲۰ در تبریز پایتخت آذربایجان ایران شورش علیه حکومت مرکزی برپا شد که لیدر و موجد آن شخصی بود به نام شیخ محمد خیابانی این شخص که سابقاً در مجلس نماینده بود در سال ۱۹۱۱ به قفقاز مهاجرت کرد و در آن جا با انقلابیون روسی تماس گرفت در سال ۱۹۱۴ به تبریز مراجعت کرد و به منظور نجات ایران از نفوذ خارجی به فعالیت های محرمانه پرداخت و عده ای از عناصر اصلاح طلب را دور خود جمع کرد حمله و هجوم ترکیه به آذربایجان در جنگ اول فعالیت های او را مختل کرد و خود او هم بازداشت و زندانی شد پس از نجات از زندان و پس از پایان جنگ قبل از این که مجدداً قدرت دولت مرکزی بر آذربایجان استقرار یابد وی هشتصد نفر هوا خواه مسلح گرد خود فراهم آورد و به حمله پرداخت و قوای دولتی را خلع سلاح و اکثر افسران ایرانی را زندانی نمود مگر آن عده معدودی که به نهضت او پیوستند و جزء طرفداران او در آمدند. قوای ژاندارم هم به قوای شورشیان ملحق شد و طولی نکشید که دامنه ی شورش به کلیه ی شهرهای آذربایجان سرایت کرد سازمان سیاسی خیابانی به نام دمکرات ملی خوانده می شد و ارکان رسمی آن هم روزنامه تجدد بود که کلیه ی نطق های او را چاپ می کرد و تحولات اساسی و اصلاحات اجتماعی را که تقاضا می نمود با اطلاع مردم می رسانید مبارزه خیابانی و حزب دمکرات ملی او بر ضد حکومت ارتجاعی و ثوق الدوله در مرکز در حقیقت مبارزه با نفوذ انگلیس در ایران بود زیرا و ثوق الدوله عامل و طراح اصلی قرار داد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس به شمار می رفت. بالنتیجه استان آذربایجان از بقیه خاک ایران جدا شد و به نام آزادستان موسوم گشت این وقایع در نظر شورشی ها خیلی مهم جالب توجه بود و آن ها را خصوصاً از زمانی که قوای شان در بندر انزلی پیاده شدند به وسوسه می انداخت که آن جا را تصرف کنند اما با نومییدی دریافتند که قیام کنندگان آذربایجان روی



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

خوش به آن‌ها نشان نمی‌دهند. حزب دمکرات ملی آذربایجان به جای هم‌کاری با بلشویک‌ها بنای مخالفت با آن‌ها را گذاشت و نسبت به پیاده شدن قوای شوروی در بندر انزلی سخت اعتراض نمود.»

ملاحظه می‌شود اقدامات خیابانی علیه اعمال نفوذ انگلیس و شوروی هر دو بود و تمایلی به هیچ‌یک نداشت.

۱۶. رقابت روسیه و غرب در ایران - نوشته‌ی جرج لنزوسکی، «صفحه‌ی ۱۰۳».

۱۷. محاکمه‌ی سران نهضت مذکور در دادگاه نظامی بر سیاست سرتیپ نصیر دیوان «همان سر لشکر زاهدی مجری کودتای ۲۸ مرداد» انجام گرفت.

۱۸. در تاریخ ۷ جوزای ۱۳۰۰ دست خطی از شاه به خراسان مخابره شده که کلنل را به فرماندهی قوای نظامی خراسان ابقا و از مداخله در امور حکومتی ممنوع داشت این قضیه او را ناراضی کرد اما دو روز بعد رو نوشت دست خط شاه دایر بر نخست‌وزیری قوام را دریافت داشت و از طرف دولت جدید نجد السلطنه به سمت کفالت ایالت خراسان شناخته شده بود و نجد السلطنه در اداره ایالتی حاضر و مشغول کار گردید «تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، بهار، صفحه‌ی ۱۴۰».

۱۹. کلنل از حکومت قوام السلطنه بی‌مناک شد و به فکر قیام افتاد و مصمم شد خود زمام امور خراسان را در دست بگیرد بنابراین هنوز چند روزی از کفالت نجد السلطنه نگذشته بود که بی‌مقدمه به توقیف او پرداخت و اداره‌ی حکومتی را خود به دست گرفت و جمعی از ارباب نفوذ شهر را که مخل خیالات خود می‌شمرد بار دیگر توقیف و برخی را تبعید نمود گروهی از اهالی اجتماع و تلگرافی حکومت او را خواستند و عده‌ای هم متحصن شدند و کسی را غیر از کلنل شایسته‌ی این مقام نمی‌دانستند دولت پیشنهاد متحصنین را رد کرد کلنل نجد السلطنه را آزاد کرد ولی وضع شهر رو به وخامت گذاشت باز جمعی به تلگراف خانه رفتند و تقاضای خود را تجدید نمودند و به تهدید نجد السلطنه پرداختند تا این که نجد السلطنه دست از کار کشید و در خانه منزوی شد و کلنل مجدداً اداره‌ی امور را به دست گرفت.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

از جانب دولت صمصام السلطنه به حکومت خراسان منصوب شد و وی از در مسالمت با کلنل درآمد و خواست کفالت امور را تا ورود خود به عهده بگیرد در این بین تلگرافی بین کلنل و صمصام مبادله می شود و کلنل خود را از خدمت معاف می داند جریانات را با مردم خراسان در میان می گذارد مردم شش نفر را انتخاب می کنند تا با دربار تماس بگیرند و خواسته ی کلنل را که در پنج قسمت بود منعکس نمایند و جواب دربار قبول خواسته ها به جز خروج کلنل از کشور بود «مراجعه شود به تاریخ احزاب سیاسی ایران نوشته ی ملک الشعراء بهار، صفحه ی ۱۴۸».

۲۰. دولت تصمیم گرفت که ژنرال حمزه خان عموی کلنل را که یکی از افسران محترم قزاق خانه بود به مشهد بفرستد تا با نصیحت کلنل را از اقدام باز دارد ولی حمزه خان حاضر نشد، شوکت الملک والی قاینات «پدر اسد الله خان علم معروف» و چند والی دیگر به حمایت دولت و علیه کلنل وارد اقدام شدند بالأخره کلنل در اواخر سال ۱۳۰۰ شمسی خراسان را در چنگ خود گرفت و دولت هم او را یاغی خواند و عشایر را بر علیه او برانگیخت و این تلگراف از جانب قوام السلطنه به شوکت الملک مخابره گردید «جناب مستطاب اجل آقای امیر شوکت الملک حکمران قاینات و سیستان دام اقباله - البته از رفتار اخیر کلنل محمد تقی خان مطلع شده و می دانید با وجود مساعی دولت ... بنای خود سری و تمرد را گذارده ... بر حسب امر قدر قدرت! بندگان اعلی حضرت! اقدس شاهنشاهی ... اردوی قزاق مرکب از پنج هزار نفر رهسپار خراسان است بدیهی است در این موقع وظیفه ی دولت خواهی و شاه پرستی سر کردگان و رؤسای خراسان و سیستان جز این نیست که با تمام قوا بر ضد محمد تقی خان متمرّد اقدام و خدمات صادقانه خود را به منصفه ظهور برسانند... از افراد ژاندارم هر کدام به اردوی جناب عالی ملتجی شوند به آن ها تأمین بدهید والا در خلع و قمع آن ها اقدام نمایید ... قوام السلطنه ... رییس الوزرا».



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly



۲۱. کلنل پنج یا شش هزار ژاندارم، اسلحه کافی و چند اداره توپ و صاحب منصبان جدی و حمایت مردم خراسان را داشت اما ولات نقاط اطراف از جمله امیر قاینات به جمع آوری چریک پرداختند و جمعاً حدود پنج هزار نفر تدارک دیدند و به سوی مشهد حرکت کردند و تا فریمان پیش رفتند کلنل در صدد برآمد آن ها را با مسالمت منصرف سازد که نتیجه حاصل نشد قرار ملاقاتی با امیر شوکت در گناباد می گذارد و قرار می شود در این ملاقات فرزند مرجع تشیع زمان آخوند خراسانی حضور داشته باشد اما در همین هنگام خبر شورش اکراد قوچانی که به دست سردار معزز حاکم بجنورد تهیه دیده شده بود در گناباد به کلنل رسید و کلنل به مشهد بازگشت و خود شخصاً با عده ی قلیلی به محل شورش رفت نیمی از قوای ژاندارم کشته و نیمی فرار کردند و کلنل به تنهایی در حالی که محاصره شده بود تا آخرین فشنگی که داشت جنگید تا کشته شد. «تاریخ احزاب سیاسی، بهار، صفحه ی ۱۵۶».

۲۲. برای اطلاع کامل از جریانات قیام به کتاب قیام کلنل محمد تقی خان پسپان در خراسان نوشته ی علی آذری مراجعه شود.

۲۳. بوشهر بندر آبادی بود - شهر هرات که در آن تاریخ جزیی از ایران بود با دخالت و تحریک انگلستان سر به شورش برداشته بود و مقدمات جدایی از ایران فراهم می گشت هرات که کلید هندوستان شمرده می شد از جانب دولت ایران محاصره شد انگلستان با تجهیزات بسیار از طریق خلیج فارس وارد بوشهر شد و پس از مختصر جنگی با قشون ساخلوی بوشهر بندر را تصرف کردند اما برای اولین بار دلیران تنگستانی را در مقابل خود دیدند.

بلوک تنگستان از سمت جنوب بوشهر به فاصله ی پنج فرسنگ شروع می شود و تا خاک دشتی امتداد می یابد. «کتاب دلیران تنگستانی، محمد حسین رکن زاده، آدمیت، صفحه ی ۵۴».

۲۴. گویند در آن هنگام که جوان مردان تصمیم به جنگ گرفته بودند میرزا احمد خان فرزند عبدالرسول «بعداً نماینده ی انگلیس در بحرین شد» که منشی قنصلگری



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

انگلیس در بوشهر بود و با احمد خان تنگستانی سابقه ی دوستی داشت مکتوبی به وی نوشت و به عقیده ی خود او را اندرز داد که از عقل دور است با عده معدود با قشون نامحدود انگلیس طرف و با تفنگ قبیله ای جلوی توپ ده پوند آبی بهتر آن که از این خیال منصرف گردی و کار آنان را با کارگزاران دولت ایران گذاری احمد خان تنگستانی در جواب خود نوشت در راه دین و وطن از مرگ ترس ندارم؟ «دلیران تنگستان، صفحه ی ۵۹».

۲۵. رییس علی دارای یک صد تفنگ چی و دو نفر دیگر که در اهرم اجتماع کرده بودند حداکثر چهار صد تفنگ چی داشتند و با این پانصد نفر حاضر شدند برای حفظ شرف و دین و وطن با هزاران نفر قشون انگلیس مجهز که آشکارا به سرزمین اسلامی آن ها تجاوز کرده بودند بایستند یا آن ها را از کشور برانند و یا خود در این راه کشته شوند. «دلیران تنگستان، صفحه ی ۶۲».

۲۶. سید محمد علی جمال زاده در تقریظی که بر کتاب دلیران تنگستانی نوشته با یادآوری از چند نفر دلیران تنگستان چنین می گوید:

«باید یقین داشت که در گوشه و کنار ایران عناصر پاکیزه و صالح و دست نخورده هنوز باقی هستند که غیرت ملی آن ها یکی از امیدواری های ما در حفظ استقلال مملکتمان می باشد و حتی بقیه مردم هم معلوم نیست به کلی فاقد استعداد به روز حسیات وطن دوستی و مدافعه از سیادت خود در مواقع ضرورت باشند ولی چیزی که بی نهایت موجب تأسف است بی اعتنایی مردم به این قبیل فداکاری ها می باشد. اگر امثال رییس علی و شیخ حسین و زایر خضر خان ... در ممالک دیگر بودند برای هر کدام از آنها البته مجسمه ساخته و یا اقلأً به نحوی از انحاء قدرشناسی از خدمات آن ها را ملحوظ داشته بودند «کتاب دلیران تنگستان نوشته ی محمد حسین آدمیت، صفحه ی ۱۷ و ۱۸».

۲۷. در همین تاریخ در عراق جنبش استقلالی به رهبری علمای اسلامی علیه انگلستان بر پا شده است و به علت نزدیکی سواحل جنوب ایران با عراق تمرکز



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

قوای انگلیس در دو جبهه سرکوبی مردم را عهده دارند یک قسمت در عراق و یک قسمت در ایران.

دکتر صادقی در کتاب «نگاهی به تاریخ انقلاب اسلامی ۱۹۲۰ عراق و نقش علماء و مجاهدین اسلام» در رابطه با پلیس جنوب ایران و سند فراماسونری مصدق به نتایج تاریخی رسیده است.

۲۸. زندگانی سلطان احمد شاه، حسین مکی، صفحه ی ۴۲،

۲۹. تلاش آزادی، دکتر باستانی، صفحه ی ۲۷۸،

۲. South Persia Rifles.

۳۰. نویسنده کتاب دلبران تنگستان در مورد قتل شیخ حسین سالار اسلام «چاکوتاهی» به ترتیب دیگری عقیده دارد و می گوید دریا بیگی نامه ای برای شیخ حسین به این شرح فرستاد:

«آقای شیخ حسین خان سالار اسلام من با یک عده نظامی با حمدی آمده ام و مأمور هستم شما را تحت انقیاد و اطاعت دولت بیاورم در صورتی که مال اندیشی را پیشه کنید و به احمدی پیش من آید ممکن است از شما نزد دولت شفاعت کنم و به حال خود باز گذارم هر گاه غیر از این عقیده داشته باشید و بخواهید از نصیحت من سر پیچی کنید مجبورم با عده خود شما را قهراً تحت اطاعت بیاورم دیگر خود دانید هر قسم صلاح بدانید رفتار کنید امضای احمد دریا بیگی».

سالار اسلام بدون تأمل و تدبیر جوابی به شرح ذیل نوشت «آقای احمد خان دریا بیگی مأمور دولت بریتانیا! مکتوب شما واصل شد اگر از طرف خود یا دولت علیه ایران سخن می گفتید و مرا نزد خویش می خواندید نظر به این که شما هر چه باشد ایرانی هستید و چند سال در بنادر حکمرانی کرده اید قول شما را قبول و دعوتتان را اجابت می کردم اما چه کنم که شما در باطن و نفس الامر نماینده دولت انگلیس هستید و از قول آن ها سخن می رانید و به امر آن ها مأمور مذاکره و منازعه



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

با من شده اید لذا جواب من با شما که نماینده ی دشمنان ایران هستید جز گلوله تفنگ و نوک شمشیر نخواهد بود در خاتمه کمال تأسف را دارم که شما پس از این مدت آشنایی هنوز مرا نشناخته اید و تهدیدی می کنید و باز متأسفم که در این سن پیری و پایان عمر لکه ی خیانت و بد مسلکی را بر دامان خود می گذارید و برای یک ریاست پوچ و بی معنی و فنا پذیر دو روزه خود را آلت پیشرفت مقاصد اجنبی و بدنام می سازید. امضاحسین چاه کوتاهی».

۳۱. حسین مکی، کودتای ۱۲۹۹ جلد اول، صفحه ی ۲۲،

۳۲. سیاست موازنه منفی در مجلس چهاردهم، جلد اول، صفحه ی ۲۳،

۳۳. سیاست موازنه منفی در مجلس چهاردهم، جلد اول، صفحه ی ۲۴ و بعد.

منبع: کتاب، تاریخ سیاسی معاصر ایران جلد اول، دکتر سید جلال الدین مدنی، صص ۸۲ تا ۹۵

منابع:

- پورتال جامع نور

- پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

دلایل پیدایش نهضت ها



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

## اسرار کودتای ۱۲۹۹ از زبان یک شاهد



حسن علی‌خان فرمند (ضیاءالملک) سوّم فرزند حسین علیخان امیر تومان (ضیاءالملک) دوّم است تحصیلات خویش را در رشته کشاورزی در سوئیس انجام داد و سپس به ایران بازگشت. فرمند خیلی زود وارد جریان‌های سیاسی شد و ظاهراً در هنگام تحصیل در سوئیس وارد سازمان فراماسونری جهانی شد وی یکی از دوستان نزدیک و از محارم حسن پیرنیا (مشیرالدوله) بود. فرمند از کسانی بود که از اسرار کودتای ۱۲۹۹ اطلاعات دست اول داشت. او در دوره‌های پنجم و ششم مجلس شورای ملی یکی از دو نماینده همدان بود. در دوره ششم مجلس شورای ملی یکی از نمایندگان بود که به جمهوری قلابی رضاخان اظهار تمایل کرد. فرمند یکی از پنج نماینده همدان در مجلس مؤسسان بود که رضاخان را به سلطنت رساند. در دوره ششم مجلس شورای ملی مدرّس با اعتبارنامه او مخالفت کرد و چون شکایت فراوانی در زمینه دخالت نظامیان در امر انتخابات همدان از سوی مردم همدان واصل شده بود ملک‌الشعراى بهار پیشنهاد کرد که کمیسیون رسیدگی تشکیل شود ولی این پیشنهاد رد شد و نمایندگی فرمند به تصویب رسید. فرمند در دوران حکومت رضاشاه و محمدرضاشاه چندبار وزیر کشاورزی شد و پس از شهریور ۱۳۲۰ به نمایندگی دوره چهاردهم مجلس انتخاب شد. در این دوره بود که هنگام طرح اعتبارنامه سیدضیاءالدین طباطبایی اسرار پشت پرده کودتای ۱۲۹۹



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

را افشا کرد و در کنار دکتر مصدق قرار گرفت . به همین دلیل در نخستین کابینه دکتر مصدق به وزارت کشاورزی انتخاب شد وی سال‌ها بعد در سویس درگذشت.

در اواخر پاییز ۱۲۹۹ بنده با «میرزا اسماعیل نوبری» که یکی از انقلابیون دوره مشروطیت بود و همیشه یک شخص انقلابی بود و آقایان تیریزی‌ها مخصوصاً «آقای دکتر شفق» آن مرحوم را می‌شناسند. ایشان یک نفر وطن‌پرست حقیقی ایران بود، مخصوصاً از آن وطن‌پرست‌هایی که بنده به ایشان کاملاً معتقد بودم. در رشت متجاسرین به قول مرحوم «مشیرالدوله» آمده بودند بندر پهلوی و از آنجا هم جاده‌ها را قطع کرده بودند و مساعی کرده بودند و آمده بودند تا به ۶ فرسخی قزوین و قشون انگلیس هم در آن وقت در قزوین بود و اجازه مبارزه نداشت به آنها امر به عقب‌نشینی قشون انگلیس در قزوین شده بود بنده و مرحوم «میرزا اسماعیل نوبری» وارد شدیم به قزوین و تمام مأمورین دولت فرار کرده بودند از ترس متجاسرین که به ۶ فرسخی قزوین رسیده بودند و منتظر بودند وارد شهر بشوند. ما وارد تهران شدیم و قزوین به کلی خلاص شده بود از قشون انگلیس و مأمورین دولت. در ضمن کابینه مشیرالدوله در تهران تشکیل شده بود و یک عده قزاق فرستاده بود به آن جا که وقتی ما می‌آمدیم به تهران آنها را دیدیم که می‌رفتند به قزوین و جلوی متجاسرین را بگیرند. آنها رفتند و جلوی متجاسرین را هم گرفتند و در قزوین و البته یک امر سیاسی که مرحوم مشیرالدوله اعمال کردند این بود که میانه «میرزا کوچک‌خان» و متجاسرین را به هم زدند و میرزا کوچک‌خان را به طرف خودشان کشیدند و متجاسرین را هم نگذاشتند که از قزوین به این طرف بیایند.

مرحوم «میرزا اسماعیل نوبری» و بنده وارد تهران شده بودیم و در تمام جریانات این شهر تهران وارد شدیم سه جریان کودتا در تهران بود که آقایان شاید اطلاع داشته باشند. یک جریان همان مرحوم مدرّس است در تهران و یک جریان دیگر مربوط به «نوبری» بود که یک شخصی بود . در آن موقع که او را «مرحوم میرزا اسماعیل نوبری» خلّش کرد و آن شخص «استراتویسکی» است یک روز در بنده



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

منزل که آقای «میرزا اسماعیل نوبری» تشریف داشتند یک کسی آمد و با ایشان صحبت کرد، بعد رنگ و رویشان پرید و فرمودند دو ساعت دیگر می آیم ولی وقتی که برگشتند خیلی گرفته و پکر به نظر می رسیدند و بعد اشخاصی که آن جا بودند آنها و مرحوم میرزا اسماعیل نوبری فرمودند که «استراتویسکی» به من می گفت، یعنی در جای مناسبی رفتیم که استراتویسکی به من می گفت که راجع به سیاست خارجی انگلیس ها مشغول و در فکر یک کودتایی هستند شما بیایید، من قزاقخانه را تحت نظر شما قرار می دهم و شما یک فرد انقلابی هستید، بیایید و کودتا بکنید میرزا اسماعیل نوبری جواب داده بود که من به دست خارجی مخصوصاً به دست نظامی انقلاب نمی کنم و اگر بخواهم انقلاب کنم، به دست یک افرادی انقلاب می کنم که وطن پرست و انقلابی باشند.

چون خودش وطن پرست بود به وطن پرست ها اهمیت می داد و می گفت با کارد و طپانچه انقلاب نمی کنند تا پیش ببریم من به دست یک نفر خارجی و یک قشونی که بعداً معلوم نیست در تحت اختیار من هست یا نه و مطیع من خواهد بود یا نخواهد بود انقلاب نمی کنم و قبول هم نکرده بود بعد آمده بودند صحبت کرده بودند که این ممکن است برود یک نفر دیگر را پیدا کند یک شخص دیگری که به مقام ریاست علاقه داشته باشد، او این کار را می کند و گفت که من باید بروم، مرحوم «مشیرالدوله» را از این امر آگاه کنم.

مرحوم «مشیرالدوله» در این وقت نخست وزیر بود وقت گرفت و رفت منزل مشیرالدوله، آقای نوبری که خدا رحمتشان کند به مرحوم «مشیرالدوله» گفت. مرحوم «مشیرالدوله» فرمود که ما با انگلیس ها در مذاکره هستیم که یک ماده از قرارداد را لغو کنیم و آن ماده ای است که مربوط به صاحب منصبان قشونی و نظمی است و از یک مملکت خارجی برای ایران مستشار بیاوریم ولی هنوز مذاکرات ما تمام نشده است دیدیم قضا یا این جوری است و ایشان خیال کودتا کرده اند.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly